

دموکراسی

آزادی

عدالت اجتماعی

پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۵۲ میزان ۱۳۷۸ - اکتوبر ۱۹۹۹

عکس از «پیام زن»

سفاکی و درنده‌خویی قومپرستانه‌ی طالبان در هرات

شمالی زیر پای جنایتکاران طالبی



مهاجرین شمالی در کابل

عکس از «پيام زن»

سگ‌جنگی‌های اخیر جهادی و طالبی هزاران تباه شده‌ی دیگر را بر صدها هزار هستی‌برباد رفتگان دیروز افزود و تا حاکمیت این جانیان ادامه داشته باشد این مصایب دلخراشتر از پیش ادامه خواهد یافت.

یک فامیل گفت که پوستانه‌ای در مسیر راه یک مرغ، یک چایک و یک عدد اریکین شان را به حساب «باج و خراج» گرفت. بسیاری از زنان تنها و درمانده در حالیکه قادر نبود گاوهایشان را مهار نمایند گریسته از خدا مرگ می‌خواهستند. یک مادر پیر چهار روز می‌شد که با داشتن یک بستر خواب در ایستگاه سرای شمالی، مقابل یک دکان بسته منتظر بود تا کسی برایش پناه دهد. پیرزن حکایت نمود که طالبان بعد از سوزاندن خانه‌اش، پسر بیست ساله‌اش را در جلو چشمانش به گلوله بستند و او را بزور از خانه کشیدند. بسیاری از خانواده‌های نو وارد از پرداخت کرایه تکسی عاجز بوده و مسافت زیادی را باید در شهر کابل پیاده بپیمودند تا به خانه اقارب و دوستان برسند. زنان مهاجر حکایت

بقیه در صفحه (۴)

با آغاز دور تازه‌ای از جنگ‌ها در شمال کابل میان تبه‌کاران «ائتلاف شمال» و طالبان و برادران پاکستانی شان، به علت بمباران شدید مناطق شمالی و پیشبرد سیاست «زمین سوخته» از سوی طالبان، هزاران تن از مردمان شمالی به ترک منطقه و محصولات تابستانی شان مجبور گردانیده شدند.

بعد از تارومار شدن نیروهای طالبان در منطقه و هجوم دوباره آنان به مناطق گلدره، کلکان، استالف و اطراف بگرام، آشکارا اقدام به سوزاندن منازل و محصولات و نیز کوچ دادن اجباری و وحشیانه مردم نمودند. * طالبان که در جنگ‌ها متحمل خسارات مالی و جانی شدید شده‌اند، بخاطر ارباب مردم آن مناطق و تسخیر مجدد آن به هر قیمتی، با سبعیت تمام به کشتار مردم، آتش زدن محصولات و منازل، تخریب کاریزها و گروگان گرفتن هزاران تن از اهالی نمودند. وضع مهاجران شدیداً المناک بوده با بی‌سرنوشتی و نبود پناهگاه و غذا بسر می‌بردند. فامیل‌ها و اکثراً زنان بعد از ۱۴ ساعت پیاده‌روی به حالت نیمه‌جان خود را به کابل می‌رساندند. اکثراً به جز یک سبد انگور، یک دیگ بخار و لباس چیزی دیگری با خود نداشتند. همه اظهار می‌داشتند که طالبان مال ناچیز شان را در مسیر راه از آنان گرفته‌اند.

* در کوچ دادن خانواده‌ها و بخصوص در بعضی موارد ربودن زنان و دختران نیروهای پاکستانی دست بالا داشته‌اند. این مسئله ظاهراً موجب بروز چند برخورد خونین بین طالبان قندهاری و پاکستانی‌ها شد. شورای مشرقی نیز از آوردن زنان به جلال‌آباد ناراضی‌اش را با باز پس فرستادن آنان به کابل ابراز نمود.



پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۵۲
میزان ۱۳۷۸ - اکتوبر ۱۹۹۹

دور این شماره ۵۵

جنازه یکی از قربانیان هزاره که به وسیله طالبان در ملا عام در هرات از پا آویزان شده است.
عکس از «پیام زن»

- شمالی زیر پای جنایتکاران طالبی..... ۲
- گزارشهایی از سرزمین جهل و جنون و جنایت..... ۴
- در ایران «کسی می آید»!..... ۱۳
- داکتر اکرم عثمان، اجنت یا اجنت اجنت؟..... ۱۴
- «پیام زن» ته دنی مصداق لیک..... ۲۰
- نامه گلنور بهمن مدیر مسئول نشریه «سپیده»..... ۲۲
- واصف باختری، شاعری «بال شکسته» یا ایمان شکسته؟..... ۲۳
- هستی اینان نیستی بنیادگرایان است و بس..... ۲۷
- کشتار جمعی ای که از نظر جهان پنهان ماند..... ۲۹
- د ایران د اسلامی جمهوری دویروونکو بندیخانو خخه یوه خاطره..... ۳۱
- شعله پیکار عادلانه کردها خاموش نخواهد شد!..... ۳۳
- ملا و مولوی تجاوزکاران اصلی جنسی به کودکان..... ۳۳
- مدافعان قلم بدست طالب در تقابل با مدارک..... ۳۴
- شرکت نماینده «راوا» در NGO سمپوزیم منطقه ای آسیا - اقیانوسیه در تایلند..... ۳۸
- «پیام زن» و خوانندگان..... ۴۰
- گزیده ای از پست الکترونیک ما..... ۵۰
- قذافی هم به روی طالبان تف می اندازد..... ۶۳
- جگره مار طالبان او جهادیان زمونږ د خلکو د غضبناک او کرکجن پاڅون د اور په لمبو کی سوځیدونکی دی..... ۱۰۳

حساب بانکی برای دالر امریکایی:

Mrs. Sohaila Farhad
F.C.A/C No 55060-2
Habib Bank Ltd.
CDA Civic Center Branch
Islamabad-Pakistan

پست الکترونیک:

rawa@rawa.org

صفحه ما به روی شبکه جهانی اینترنت:

<http://www.rawa.org>

حساب بانکی برای روپیه پاکستان:

Mrs. A.Zafar
A/C No.12416-12
Habib Bank Ltd.
Jinnah Road Branch
Quetta-Pakistan

می کردند که چگونه زنان جوان حامله شان در مسیر راه از فشار راه پیمایی دچار درد زایمان شده و در پناه بته و درختان طفل شان را به دنیا آورده اند. بسیاری از خانواده ها گاو و گوساله های شان را از دست داده اند. بسیاری از زنان و دختران که باید گاوها را با خود به کابل می آوردند چون نتوانسته بودند آنها را وادار به حرکت نمایند و یا گاوهایشان پا به فرار گذاشته بودند، دست خالی وارد شهر شدند. تعدادی از خانواده ها با فروش یک گاو به قیمت ۱۲۰۰۰۰۰۰ افغانی چند روزی قادر بودند به زندگی ادامه دهند اما اکثریت آنان هیچ مدرک عایداتی نداشتند. تعداد زیادی از آنان بدون مرد بودند. سازمان ملل و صلیب سرخ، خلاف تبلیغات رادیوها و سخن گویان شان به داد مردم نرسیدند.

باید یادآور شد که رسانه هایی مثل بی بی سی و صدای امریکا گرچه از موج تازه «توقیف» ها در کابل خبر داده بودند اما اخبار آنان فیصدی ناچیزی از واقعیت را انعکاس می داد. بطور نمونه در اخبار مکرر گفته می شد که شمار توقیف شدگان به هزار تن می رسد که همه آنان مردان مناطق شمالی اند که تازه وارد کابل شده اند. اما واقعیت چیز دیگر بود. بخصوص واژه «توقیف» بسیار قانونی و انسانی بنظر می رسد و در ذهن هر انسان، محاکمه عادلانه، وکیل مدافع، دفاع و غیره را تداعی می کند. اما این موج خشونت خوفناک طالبی فقط به درگله زدن گرگ می ماند و بس.

بطور نمونه: چند موتر از طالبان در اوقات مختلف نماز در کنار دروازه مسجد حاجی میرا حمد واقع کارته پروان در کمین بودند تا صید شان را به چنگ آرند. بعد از ختم جماعت، طالبان همه ی آنانی را که جوان بودند همچون رمه گوسفند در موترهایشان انداخته و روانه پلچرخی نمودند.

در روزهای اخیر، بسیاری از مردم شهر بخصوص فارسی زبانان از رفتن به دکان و سایر وظایف خودداری می نمودند. زیرا طالبان در سرکها، مساجد و نقاط دیگر مترصد بودند تا شکار شان را غافل گیر نمایند.

افراد موظف طالب اگر بویی از انسانیت می برده از مردم تذکره می خواست. اگر آنان را از مناطق شمالی و یا فارسی زبان می یافتند، «توقیف» و در جهنم پلچرخی می فرستادند. و این کار بدون سوال و پرسان صورت می گرفت. افراد استخبارت، «وزارت دفاع» و «وزارت داخله» مصروف این «توقیف» های ضد انسانی بودند. موترهای طالبان در تمامی نواحی کابل بخصوص خیرخانه و کارته پروان در تلاش بودند تا جوانان و مردان را از کوچه ها «توقیف» کنند. اگر طرف پنجشیری و یا از شمالی می بود مستقیماً به خانه اش هجوم برده و او را در برابر چشمان مادر، خواهر و همسرش روانه زندان می نمودند.

بتاریخ ۲۶ اسد ساعت ۶ صبح تعدادی از افراد موظف با هجوم به خانه سلیم که از اهالی پنجشیر و ترکاری فروش بود او را از بستر بلند نموده با خود بردند. خانم سلیم خود را زیر پای آنان انداخته با

گزارشهایی از سرزمین جهل و جنون و جنایت

کابل

سليم

در دخمه‌های
سفارت شوروی

چشم‌دیدم از سفارت سابق شوروی که عده‌ای از زنان ربوده شده از شمالی را در آنجا محبوس کرده بودند:

تعمیر سفارت در اثر جنگ‌های جهادی‌ها به نیمه خرابه تبدیل و از مدت‌ها به این طرف متروک بوده و از آب و برق در آن خبری نیست. در بلاک‌های تخریب شده آن حدود ۳۵۰ خانواده که شامل زنان و اطفال و چند پیرمرد مریض و از حال رفته بود انداخته شده که متعلق به قریه‌جات فرزه، کلکان، سرای خواجه، استالف، چاریکار، قره‌باغ، کوهستان، گلبهار و سایر قریه‌جات اطراف شاهراه عمومی کابل - پروان بودند.

ربوده شدگان از سرنوشت شوهران، پسران، برادران و پدران خود خبر نداشتند. فضا را گریه و زاری زنان بی‌سرنوشت پر کرده بود. بلاک‌های فارسی‌زبانان و پشتون‌ها از هم جدا بوده قید و قيود شدید طالبی بر آنان تحمیل می‌گردید. اجازه بیرون رفتن نداشتند. از آب صحنی و بدرفت خبری نبود. شب‌ها نان خشک می‌خوردند. تعدادی از اطفالی که در سه شبانه روز اول بصورت عموم گرسنه بودند، تلف شدند. یکی از موسسه‌های خیریه برای هر فامیل یک کمپل و یک فرش پلاستیکی داد. بعد از مدت ۵ روز (۲۰ اسد) برای هر خانواده صرف شش قرص نان خشک و صبح‌ها کمی حلوا که از آرد ماش و برنج تهیه شده بود توزیع می‌گردید. یک تعداد زنان به بهانه خانه دوستان خود ازین اردوگاه بیرون رفته و حتی تا شهر غزنی و مقر هم در بدر و بی‌پناه شدند.

وضع بد نظافت در داخل بلاک‌ها، فقدان آب آشامیدنی و تشناب‌ها باعث شیوع امراض گوناگون می‌شد.

* - قبل از این «توقیف»‌ها، «امریال‌معروف» اکثر آنانی را که موهای سرشان مطابق «برش اسلامی» نبود و یا ریش‌هایشان را اصلاح نموده بودند در زندان پلچرخ انداخته و تا زمانی که ریش‌شان یک «قبضه» می‌شد همه از صبح وقت مجبور بودند تا یک دیوار گلی را بالا نمایند و در آخر کار به هنگام نماز شام باید آن را چه کنند! علاوه‌آورد طی آن مدت با توهین، لت و کوب، کار شاقه و امتحانات «شرعی» روبرو می‌بودند.

*** - شاروالی کابل به دستور صاحبانش در زمین پارک بهارستان،

تعمیر یک مسجد را روی دست گرفته است.

گریه و زاری التماس می‌کرد تا وی را نبرند که از فقر و بی‌چیزی تباه می‌شوند. طالبان با حواله مشیت و لگد به زن تیره‌روزی می‌گفتند: «سرت را پت کو، ده گل صبح رنگ نجست را دیدیم» و شوهرش را با خود بردند.

با این شقاوت، بی‌ناموسی و توهین‌های طالبان مردم همه روزه مواجه اند. کم نیستند مردمی که خودکشی را به این زندگی پر تحقیر و رنج ترجیح می‌دهند.

شمار «توقیف» شدگان خلاف رقم ۱۰۰۰ سازمان ملل متحد و صلیب سرخ بنابه اظهار زندانیانی که آزاد شده اند، به ۵ تا ۶ هزار نفر می‌رسد و به علت همین تعداد وسیع است که بخشی از زندانیان را به بلاک‌های حریبی پوهنتون هم می‌برند. به زندانیان در یک شبانه روز یک قرص نان خشک می‌دهند آن هم بدون چای و حتی آب آشامیدنی. توهین و لت و کوب از برنامه‌های اساسی زندان است.*

بسیاری از خانواده‌ها چون هیچ طالب «مقاماتی» را نمی‌شناسند باید به امید رهایی آنان روز شماری کنند.

بتاریخ ۲۵ اسد شماری وسیع از زنان و دختران در مقابل حوزه یازدهم خیرخانه تجمع نموده با گریه و دو و دشنام راجع به پسران و شوهران شان معلومات می‌خواستند. اما جواب طالبان فقط «خبر نداریم» بود. نمونه تعدادی از افرادی که «توقیف» شده اند:

● سخی ولد غلام حیدر ۲۵ ساله، از بهتوت پغمان در ۲۴ اسد از خانه‌اش در عقب بهارستان.

● توریالی ولد ظاهر نیز در همان روز و در همان محل.

● ضیاء الحق ولد قندآغا از پنجشیر و مزدورکار در تعمیر مسجد پارک بهارستان* در ۲۵ اسد ساعت ۷ صبح از خانه‌اش.

● عزیز ۴۵ ساله از پنجشیر از بلاک‌های مکروریان دوم.

● دل‌آغا ولد حاجی غلام درویش از جبل‌السراج را دکانش در مارکیت سحرگل.

● شیرعلی ۲۵ ساله از پنجشیر ۲۵ اسد، صبح وقت در حالیکه مصروف ترکاری فروشی در کراچی سیارش بود.

● همایون از پروژه جدید متعلم لیسه خلیل‌اله خلیلی.

● رحیم پنجشیری نانوای نانوائی سازمان ملل در کارته پروان.

● (نام محفوظ) محصل پوهنځی انجنیری پوهنتون کابل از حصه اول خیرخانه را بتاریخ ۲۵ اسد دستگیر و در حوزه یازدهم زندانی می‌کنند اما زمانی که طالبان حوزه با زنان گرد آمده در آنجا مشغول بودند، با استفاده از فرصت فرار می‌کند.

● بتاریخ ۲۶ اسد روح‌اله مدیر محاسبه بانک ملی را به عنوان پنجشیری بودن دستگیر می‌کنند. پسر وی طارق نزد ملازمان سرپرست بانک می‌رود و جریان را اطلاع می‌دهد. اما ملاصاحب با گفتن اینکه از دست من چیزی ساخته نیست به این جنایت و آدم‌ربایی «شرعی» صحنه می‌گذارد.

نازبو زن جوانی از شهر چاریکار: «یک طالب که او را ملاصبور صدا می‌کنند مرا به جرم اینکه در صحن بلاک‌ها چرا بدون چادری هستم چند قنداق تفنگ زده که شانه‌ام سخت درد می‌کند. لباس ندارم. از خانواده خود ده روز است که جدا هستم. طفل من چند روز قبل فوت کرد که در آخر محوطه سفارت دفن است»

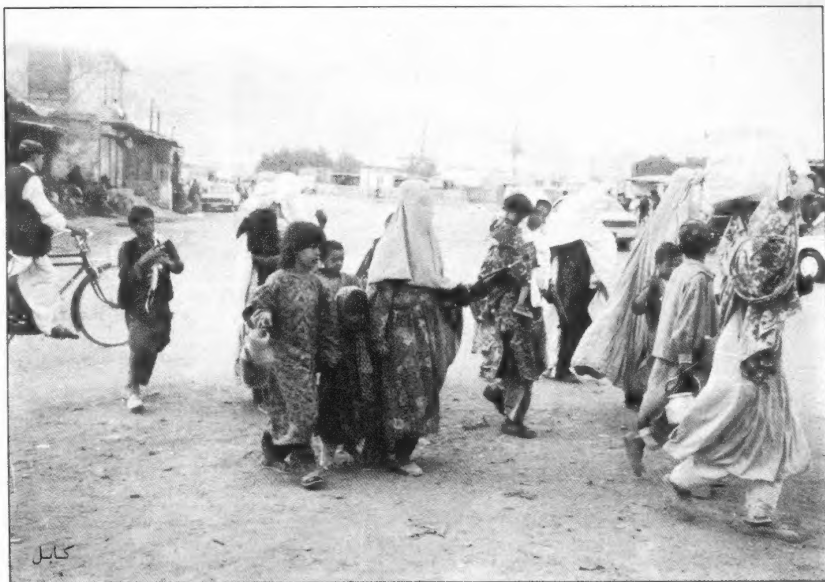
پشتون‌گل از کلکان که حامله بود: «به مجرد آوردن ما به این جا ولادت نمودم، طفلم بعد از یک روز فوت کرد. خودم به علت بی‌غذایی و بی‌دوایی شدیداً مریض هستم و کسی ندارم که به دادم برسد». وضع او وخیم بود. به قومندان طالبان خبر دادند ولی او گفت: «ما شما را به خاطر تداوی این جانیاورده ایم، بلکه باید شما جان بدهید تا از شر تان خلاص شویم. مثل پشک چوچه می‌دهید».

فقیر محمد از قریه غندآب استالف: «برخورد طالبان با ما بسیار جانورانه بود، مرا با این ریش سفید سخت لت و کوب کرده اند که مریض هستم. پسرانم معلوم نشد که کجا شده اند. زنان ما را بزور به موتر انداخته بسوی نامعلومی برده اند که تا فعلاً از آنان احوال ندارم». فقیر محمد گریه کنان می‌گوید «بدون گناه قربانی شده ایم». فیروزه دخترک ۱۲ ساله از سنجدره شمالی که در نزدیکی چشم خود چره خورده و شدیداً زخمی و از درد و گرسنگی بی‌حال است تمام فامیل خود را از دست داده است. او از شدت درد می‌نالید اما طالبان اردوگاه برایش گفته اند که اگر زیاد ناله کشیدی تو را در سرک رها می‌کنیم که گم شوی.

ریزه گل زن جوان از قره‌باغ که پشتو صحبت می‌کند: «پسر من کشته شد. شوهرم معلوم نیست که کجا است. خودم که مقاومت کردم بزور مرا بغل زده به موتر انداختند و بعد با چند زن دیگر ما را لت کردند. با لگد به کمر من زدند که تا فعلاً خونریزی شدید دارم و کدام وسیله برای تداوی ندارم». زن دیگری که پهلوی او نشسته بود گفت: «ما دشمن طالبان هستیم. من مشکل این زن را برای بهره‌دار گفتم بی‌شرمانه فحش داد که غم... تان را خورده نمی‌توانیم».

روشن گل زن جوان از شکردره که حامله بود در راه جلال‌آباد بین موتر ولادت کرد بعد از چند ساعت خودش با نوزادش در موتر جان می‌دهند. خشوی او با دو پسرش اجمل و عمر به سفارت شوروی آورده شده‌اند.

از میان اطفال بی‌مادر لااقل دو تن از منزل سوم بلاک پایین آینده و هلاک شده‌اند.



این قربانیان پاسداران جهل و جنایت و دنائت، هیچگاه وجدان مرده‌ی فرزندان اتحادیه‌ی نویسندگان پوشالی را سیخ نمی‌زند تا دیگر از خنثی‌گویی و آویزان کردن خود به دم جلادان دینی دست بکشند.

از زبان پیرمرد مریضی که دور از بلاک‌های زنانه در گوشه‌ای بدون فرش لمیده و نام خود را بابه صاحب‌گل گفت: «از بابه قشعار هستم. از زن و نواسه‌های جوان خود خبر ندارم که کجا اند. می‌ترسم که در حق شان بی‌ناموسی شده باشد. طالبان دشمن مردم اند. خانه‌های ما را سوزاندند و زنان را چور کردند. نواسه‌هایم بنام مریم‌گل و پری‌گل با مادرکلان شان گم است و خودم از غم مریض هستم نمی‌دانم چه خواهد شد».

یکی از زنان که از جلال‌آباد به سفارت انتقال یافته بود: «نامم شاهی بی‌وا از قریه کلکان هستم. می‌دانم که در حدود سه‌هزار خانواده شمالی در اثر حمله طالبان آواره شده‌اند. جوانان کشته و پیرمردا در پلچرخی زندانی و زنان به جلال‌آباد و قندهار برده شده‌اند. از کمپ سرشاهی به تاریخ ۱۸ اسد این جا آورده شده‌ایم و تعداد زیاد دیگر زنان جوان معلوم نیست که به کجا برده شده‌اند. در اثر گرمی هوا و کمبود مواد خوراکی و آب از ۱۳ الی ۱۷ اسد در حدود ۳۰ طفل از بین رفته و چند زن حامله سقط نموده‌اند. خودم از پسرانم و یک دخترم بنام شبو که ۱۸ سال دارد خبر ندارم».

بی‌بی گل زن جوانیکه از سرای خواجه می‌باشد: «با من عروس ۲۰ روزه‌ام می‌باشد ولی از پسر جوانم خبر ندارم. دو طفلم معلوم نیست که زیر خاک شده‌اند و یا جای دیگری برده شده‌اند از سه روز به این طرف برای ما تنها سه قرص نان خشک می‌دهند و هیچ چیز نداریم. طالبان بهره‌دار همیشه به ما فحش می‌دهند که از خاطر شما فارسی‌زبانان است که ما در شمالی شکست می‌خوریم باید همه شما را بکشیم».

● خدیجه با پنج طفل دو پسر ۲ و ۷ ساله و سه دختر ۳، ۱۰ و ۱۲ ساله توسط پنجایی‌ها به موتر داتسن انداخته می‌شود. وی در مسیر راه از طالبک‌ها می‌پرسد که ما را کجا می‌برید؟ همین‌که از سرنوشتش می‌داند خود را از موتر در حال رفتار پرتاب می‌کند که جابجا هلاک می‌شود. بچه و دخترهایش مرگ مادر را دیده به جلال‌آباد برده می‌شوند. دخترک ۱۲ ساله‌اش بنام ندیمه که از جلال‌آباد آورده شد قضیه را به زنان داخل پلاک‌ها قصه کرده است.

سگ جنگی بین طالبان

روز سه‌شنبه بعد از ظهر ۱۲ اسد موترهای حامل زنان و اطفال مردمان شمالی که جبراً از طرف پاکستانی‌ها و عرب‌ها به سوی جلال‌آباد رهنمایی می‌شدند و در کنار دربوران نشسته بودند، از طرف عده‌ای طالبان قندهاری عمل بی‌ناموسانه تلقی شده و موترها را در ساحه پلچرخ توقیف دادند که در نتیجه بین هر دو طرف زد و خورد مسلحانه صورت گرفته و چند نفر از جانبین کشته شدند.

● ملاصدراعظم که در جلال‌آباد مسئولیت دارد، انتقال زنان و اطفال را به شکل جبری به کمپ‌های سرشاهی محکوم کرده و دو موتر کاماز حامل زنان را از درونته دوباره به طرف کابل روان کرد که سرنوشت آنان تا حال معلوم نیست.

● روز سه‌شنبه مورخه ۱۲ اسد ۷۸ به تعداد ۸۰ تا ۱۰۰ نفر از اهالی منطقه قریه‌های باکوضم و کلالی‌های اشترکرام کوهستان به شکل نظربند به پلچرخ انتقال داده شدند.

ب. عمر

شکم لگد شدن چهار طالب و درس ناموس‌داری به آنان

روز اول عید قربان گذشته، مردی جوان و خانمش در مکروریان سوم بطرف خانه یکی از خویشاوندان شان روان بودند. دو طالب، از پشت سر زن را با چوب دست داشته شان می‌زدند. شوهر زن بلافاصله ایستاد شده و از طالبان می‌پرسد که چرا می‌زنید؟ هر دو طالب با تمسخر و گستاخی مخصوص شان می‌گویند: «چرا زنت بی‌حجاب است؟» در حالی که آن خانم صد فیصد حجاب طالبی را مراعات نموده بود. مرد جوان بدون بگو مگوی بیشتر آستین‌ها را بر زده و دو طالب را چنان لت و کوب می‌کند که هر دوازده پا می‌افتند. در این جریان که همه مردم محل جمع شده بودند سر و کله دو طالب دیگر پیدا می‌شود. آنان از شوهر زن می‌پرسند چرا طالبان را لت کرده‌ای؟ ولی

صدیقه زن جوانی از قریه سنج‌دوره گفت که تا حال صرف دو مرتبه نان خشک به طفل‌ها داده اند باقی همه ما گرسنه بودیم و نمی‌دانستیم سرنوشت ما چه می‌شود. اگر کوچکترین چیزی به زبان می‌آوردیم طالبان به لت و کوب می‌پرداختند. مرا پسر عمه‌ام با پرداخت چندین لک افغانی نجات داد.

زنان و اطفالی که جبراً در اینجا آورده شده و نگهداری می‌شوند، نسبت قلت آب و نان و از ترس اینکه به خوست برده خواهند شد همه مریض و بی‌حال شده بودند.

ر. س.

رهایی زنان در بدل پول

طالبان هزاران زن پیر و جوان و کودک را در کمپ سرشاهی در اسارت داشته و مردان آنان را در پلچرخ زندانی کرده بودند. اما پهره‌داران طالب هر زن را در بدل ۱۵ تا ۲۰ لک افغانی رها می‌کردند. برقی‌گل عروس جوانش از قریه فرزه (شوهرش را در پلچرخ زندانی کرده بودند) را با هزارها بدبختی پیدا کرده و با تادیه ده‌لک افغانی به طالبان نجات داد.

مقاومت و خودکشی زنان

● در قریه علی‌خیل مرکز محمود راقی وقتی عرب‌ها و پاکستانی‌ها به همراهی طالب‌های قندهاری داخل خانه‌ای شدند و خواستند که به ناموس عروس خانه تجاوز کنند در اثر مقاومت تمام اهل خانواده کشته شدند.

● بعد از ظهر ۱۳ اسد زن جوانی از سرویسی که زنان را بطرف جلال‌آباد می‌برد، در مقابل رهنمای معاملات کاروال در نزدیکی پل خواجه بغرا خود را از موتر انداخت و مردم او را به کلینک سره‌میاشت انتقال دادند ولی زن در بین راه در گذشته بود.

● به تاریخ ۱۵ اسد روز پنجشنبه زن جوانی در حصه سرای شمالی از موتری حامل زنان که به سرعت به طرف جلال‌آباد در حرکت بود خود را پائین انداخت که جابجا هلاک شد. به اساس گفته‌های مردم تعداد زنانی که در مسیر راه کابل - جلال‌آباد دست به خودکشی زده اند زیاد بوده است.

● زنی به نام افغان‌گل از قلعه ده کوپایان زمانی که جبراً از جانب طالبان به موتر کاماز انداخته شده بود تا به جلال‌آباد کوچ داده شود، در مسیر راه از شدت درماندگی و اندوه سخته قلبی کرد.

دو طفل خورده‌سال وی به نام‌های پری و قاسم در حصه باغ زنانه به مردم قریه ده کو سپرده شد. جنازه افغان‌گل را در ساحه پلچرخ دفن کردند.

این قصه به فکاهی بامزه‌ای می‌ماند. اما در دیاری پامال جاهلترین ابثای بشر، از واقعیت روزمره است.

خودکشی از فرط درماندگی

به تاریخ ۱۱ قوس ۱۳۷۷، پیرمردی از معاینه خانه‌ای واقع در چارراهی حاجی یعقوب بیرون آمده و به سرعت خود را در یک چاه سر باز که در مقابل معاینه خانه قرار داشت انداخته و به زندگی‌اش خاتمه بخشید. پیرمرد پول دواایی را که دا کتر به یکی از بستگانش تجویز کرده بود نداشت و از فرط درماندگی و فقر دست به خودکشی زد.

ب. هوشنگ

مرض ضد زن

به تاریخ ۲۰ حمل ۱۳۷۸ در لیسه مریم حصه دوم خیر خانه ساعت تقریباً چهار بعد از ظهر در یکی از شیربخ فروشی‌ها بین تعدادی از مراجعان چند زن هم دیده می‌شد. ناگهان موتر امر بالمعروف سر رسیده و چند طالب از آن پیاده و داخل شیربخ فروشی می‌گردند. آنان در حالیکه مردان را از دکان خارج ساختند، سه زن را در آنجا قفل نموده و خود می‌روند. بعد از حدود یک ساعت دوباره زنان را رها می‌سازند.

ریای طالبی

در ماه حمل سال جاری در حالیکه طالبان نواختن و شنیدن موسیقی را حرام اعلام نموده‌اند، یک نفر نوازنده اظهار داشت که شب قبل برای طالبان موسیقی نواخته است. وقتی شخص مذکور از طالبان پرسیده بود که اگر حوزه خبر شود چه خواهد شد، جواب شنیده بود که «خود ما حوزه هستیم».

بیزاری از کار در «امارت»

مامور سالخورده‌ای که سابقه کارش به ۳۰ تا ۳۵ سال می‌رسید، بخاطری که ریشش دراز نبود و قسمت زیر زرخش را اصلاح نموده بود، در مقابل صدها نفر در سرک عمومی توسط طالبان شلاق کاری شد. زمانیکه از امر بالمعروف دور شد، سوگند یاد کرد که دیگر در دفتر

وی از آنان می‌پرسد که «شما هم هستید؟» وقتی جواب مثبت می‌شود، مرد خشمگین بلافاصله دو طالب تازه‌وارد را نیز زیر مشت و لگد می‌گیرد تا این که موتر طالبان به محل زد و خورد می‌رسد. یکتن از طالبان که آدم «مهمی» بنظر می‌رسید از شوهر زن می‌پرسد که چرا طالبان را لت کرده است؟ مرد می‌گوید: «به فرض اگر بالای ناموس شما کسی دست بالا کند، چه می‌کنید؟» طالب جواب می‌دهد «می‌کشمش».

مرد به طالب می‌گوید: «پس دعا کنید که از مرگ نجات یابند!» طالبان که مخصوصاً با ازدحام مردم اوضاع را وخیم بودند بدون گفتگوی بیشتر صحنه را ترک گفته و به چهار طالب لت خورده نیز توصیه می‌کنند که پی کارشان بروند. آری این است درس ناموس داری که طالبان باید در مکتب ناموس داری مردم بیاموزند.

کشتن زیر شکنجه

حاجی مشکو دکاندار به اتهام داشتن سلاح در اواخر قوس ۱۳۷۷ زندانی می‌شود. بقول اکثر دکانداران محل، مشکو فرد صادق بوده و بیشتر از طالبان بدگویی می‌نمود. طالبان وی را به شدت شکنجه می‌دهند تا به داشتن سلاح اعتراف نماید. اما او که قطعاً اهل سلاح و سلاح داری نبود چیزی نگفته و زیر شکنجه جان می‌دهد. طالبان به فوریت جسد مثله شده‌ی وی را به شفاخانه وزیر اکبرخان انتقال داده و از رئیس شفاخانه (مربوط صلیب سرخ) می‌خواهند تا به خانواده مشکو بگویند که گویا وی در اثر مریضی درگذشته است. اما رئیس شفاخانه از تقبل این مسئولیت ضد انسانی و جنایتکارانه خودداری نموده، جسد را تحویل می‌گیرد و به خانواده مشکو با تذکر این که شفاخانه او را مرده از طالبان تحویل گرفته، می‌سپارد. خانواده ماتم گرفته هیچ مرجع قانونی نداشتند تا علیه طالبان جنایتکارا اعلان جرم نمایند.

«مرگ در نوروز؟»

روز نوروز تعدادی از مردان ریش سفید و جوانان جنازه یکی از اقارب شان را بخاطر به خاک سپردن به تپه شهدا می‌برند. آنان بعد از دفن جنازه در اطراف قبر حلقه می‌زنند تا دعای خیر انجام دهند. در این هنگام یک طالب سر رسیده و یکی از ریش سفیدان را با دهره می‌زند که مگر از رادیو شریعت نشنیدی که امروز کس حق ندارد نوروز را تجلیل نماید؟ آن مرد به آرامی جواب می‌دهد: «ولی ما بخاطر تدفین جنازه به قبرستان آمده ایم نه بخاطر تجلیل نوروز.» طالب بلافاصله با لحن حق به جانب‌تری می‌گوید: «مگر اونمی فهمید که آدم در همچون روزی نمی‌میرد؟!»

حاضری این دولت هرگز امضا نخواهد نمود.

فرشته

شیرزی ولد قسیم حدود ۲۲ ساله با شیر علم یکجا برده شد و جسد وی نیز در نزدیکی ولسوالی میربچه کوت به دست آمد. هر سه نفر فوق متعلق به ملیت پشتون بودند. قریه مشوانی بالا و پایین ولسوالی میربچه کوت، پشتون نشین می باشند.

وژمه

در امارت رذالت

در اوایل حمل ۱۳۷۸ در یک روز بارانی مامورین امر بالمعروف داخل کلنیک حمایه طفل و مادر پروان سوم می شوند. در اطاق واکسین یک واکسیناتور مرد مصروف کار بوده و چون در اطاق بخاری روشن بوده سه نفر کارمند کلنیک چادری های خود را جهت خشک شدن آنجا آورده بودند. اولاً واکسیناتور به جرم این که چادری زنان در اطاقش است شدیداً لت و کوب شده و بعداً صاحبان چادری ها در ولایت کابل در زندان انداخته می شوند. برای همه زنان سه روز قید تعیین می شود، در عین حالی که مورد لت و کوب قرار می گیرند. پس از رهایی از زندان در خانه توسط شوهران شان لت و کوب شده و مورد لعن و طعن اقارب قرار می گیرند. قرار حکایه ی یکی از زنان زندانی که قیدش را سپری نموده بود بیش از دو صد زن به جرم عدم مراعات حجاب اسلامی و جرایمی از این قبیل زندانی بودند که سرنوشت اکثریت شان طی ماه ها تعیین نشده بود. واکسیناتور مرد هنوز هم زندانی است و بخارنوال ها روزانه از وی تحقیق می نمایند.

ستاره

دزدی «سپاهیان اسلام»

در ۲۷ دلو ۱۳۷۷ ساعت ۸ شب تعدادی از طالبان مسلح با چهره های پوشیده داخل ریاست ملی بس کابل واقع مکروریان می شوند. آنان می بینند که ۴ تن از کارکنان ملی بس به شمول مدیر اداری به نام نثار احمد مصروف خوردن نان شب اند. چلی بچه ها بدون معطلی شروع به بستن دست و پای آنان نموده و همه را به زور داخل کانتینری که در صحن ریاست بود، می اندازند و با خاطر آسوده شروع به دزدیدن مقداری پول از بانک ریاست و پرزه جات موترهای «تاتا» می کنند. ماموران مذکور وقتی بالاخره دروازه کانتینر را باز نموده و از آن خارج می شوند، می بینند که تمام اموال و اشیا به سرقت رفته است. به حوزه امنیتی ساحه اطلاع می دهند و به آمر حوزه می گویند که دزدان لهجه قندهاری داشتند و طالب بودند. آمر حوزه که سرکرده

مقاومت جوانان و انتقام طالبی

در اول نوروز سال ۱۳۷۸ در پنجصد فامیلی شهر کابل که اطفال، نوجوانان و جوانان، برای تجلیل این روز برآمده و به قبر پدران ۵ شهید و خویشاوندان خویش رفته بودند، در حدود ساعت ده صبح دو نفر طالب شلاق پدست سر رسیده و به لت و کوب آنان شروع کردند. اما دو تن از جوانان شیر دل هم رفتار طالبان را تحمل نتوانسته و با خشم فراوان، دو طالب را زیر مشت و لگد گرفتند. طالبان با دستگاه مخابره شان از حوزه کمک خواسته و چند دقیقه بعد طالبان تازه دم خود را به محل حادثه رساندند. دو جوان از آنجا فرار نمودند اما کسانی که باقی مانده بودند مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. از آن میان چهار نوجوان را گرفته، روی شان را سیاه کرده، تنبان های شان را کشیده و آنان را بر سر موتر در چارراهی پنجصد فامیلی گشتانده و صدا می زدند که «این است جزای کسی که به عمل خلاف دست می زند».

ک.ب.

شکنجه و کشتار طالبی

شیر علم ولد حاجی علم الدین از میربچه کوت که حدود چهل سال داشت و پدر هفت طفل بود، در اوایل اسد ۷۸ به بهانه داشتن سلاح دستگیر و زیر وحشیانه ترین شکنجه ها قرار می گیرد. با آنکه یک دست و یک پایش را قطع می نمایند چون صاحب سلاحی نبود چیزی برای اعتراف نداشت. سرانجام بعد از نه روز جسد وی در نزدیکی ولسوالی میربچه کوت یافت می شود. زمانی که شیر علم را دستگیر می نمایند، طالبان به خانمش که سخت مریض بود و فقط چار روز از ولادتش سپری می شد، هم رحمی نکرده و با قساوتی حیوانی با وی برخورد نموده بودند.

جسد مردی ۴۵ ساله به نام یاسین ولد احمد جان نیز پیدا شد که انگشتان هر دو دستش را بریده بودند. او هم مسکونی قریه مشوانی ولسوالی میربچه کوت بود.

یانی... با آنان چه خواهند کرد. به خدا قسم که تفنگ را در دست هم نگرفته بودند ولی به نام افراد مسعود آنان را بردند. لعنت به او هم که اگر او نمی بود، چرا در حق ما مردم بیچاره اینقدر ظلم می شد.»

فرهاد

بی ناموسی رئیس پوهنتون

بتاریخ ۱۲ اسد محصلین پوهنځی ستماتولوژی (طب دندان) متوجه یکی از همصنفان خود می شوند که اشکریزان از دفتر رئیس آن پوهنځی سیدعاطاله هاشمی خارج می شود. دانستیم که آن ملا در دفترش به وی تجاوز کرده است. محصلان خشمگین شده و به دفتر وی هجوم بردند. رئیس از ترس داخل دفتر شده دروازه را بست. اما محصلان دروازه را شکسته و او را به سرک عمومی آوردند. هر محصل به نوبه خود به روی رئیس تف انداخته و با مشت و لگد به سر و رویش می کوبیدند. در حالیکه سر و روی رئیس خونین شده بود لنگی اش را به گردنش پیچیده و او را از راه سرک کارته سخی به طرف شهرکشان کشان می بردند در مسیر راه هر عابری بر روی طالب به مقام رسیده تف می انداخت. زمانیکه مسئولان حوزه امنیتی سر رسیدند کوشیدند تا به بهانه تحقیق برادر هم سنگر شان را از چنگ محصلان نجات دهند مگر محصلان نگذاشتند. در نزدیک باغ وحش قومندان شهر کابل ملا عبدالرزاق آخوند بالای محصلان موتر خود را رانده که در نتیجه آنان پراکنده شدند. چند محصل را دستگیر نموده و برای متباقی دستور دادند که امشب همه در لیلیه مرکز پوهنتون حاضر باشند تا از موضوع تحقیق کامل صورت گیرد. در آنتب تعدادی از محصلان را از لیلیه به بهانه تحقیق دستگیر نموده و به جای نامعلومی انتقال می دهند که تاکنون از آنان اطلاعی در دست نیست.

ب. ا.

مظاهره‌ی «ضد امریکایی» طالبان

به تاریخ ۳۰ اسد ۷۷ روز جمعه بعد از ختم نماز حدود ساعت ۲:۳۰ با اابل از طرف ملا امام‌های مساجد «مظاهره» ای بر ضد امریکا آغاز گردید. طالبان تفنگ بدست و امریبا معروف دکانداران و خرده فروشان شهر را به زور به مظاهره چیان که به جز از چند طالب بچه کس دیگری نبودند ملحق می ساختند. هر کدام از مظاهره چیان شعار دلخواه خود را سر می داد، تعدادی «مرگ بر ایران»، «مرگ بر امریکا» و بعضی ها هم «مرده باد پاکستان» را سر داده بودند. بالاخره

دزدان است می گوید: «نام طالبان قندهاری را نگیرید آنان دزد نه بلکه سپاهیان اسلام اند.»

زن.

وصیت بی بی رحیمه

بی بی رحیمه زن بیسواد ۴۲ ساله‌ای از قریه مشوانی ولسوالی میربچه کوت بعد از دیدن جنایات وحشیانه طالبان آنقدر از آنان متنفر و بیزار می شود که به قایل خود وصیت می کند بر جنازه اش احدی از ملا، طالب و مولوی را به هیچ عنوانی اجازه شرکت ندهند. وی باگریه از کشته شدگان و سوختن کلبه گکاش در درون باغ یاد می کند. در داخل حویلی خانه مسکونی وی یک درخت توت بود که طالبان آن را اره کرده اند تا مبادا از بالای آن کسی به طرف شان تیراندازی کند.

وصیت بی بی رحیمه در واقع وصیت ناگفته‌ی اکثریت مردم ما می باشد.

ق. مسعود

«لعنت بر طالبان و مسعود»

به تاریخ ۴ جولای ۱۹۹۹ زمانیکه می خواستم از کارخانوی پشاور به طرف خانه بروم در راه خانمی با چند طفل و شوهرش به موتر ما بالا شدند. از سر و وضع بسیار غیرعادی شان به حیرت افتاده و بی محابا پرسیدم مادر از کابل آمده اید؟

از چشمان زن سالخورده اشک جاری شد و گفت: «جان مادر از کابل نی از زیر ساطور آمده ایم، از چاریکار آمده ایم. از سر مرده همسایگانم گذشته آمده ایم، ولی ای کاش می مردم و نمی آمدم لعنت بر هر دوی این «جنگ گره» ها. دو پسر مرا بردند لعنت بر این طالبان ناطالب، پسرانم یکی ۱۶ ساله بود و دیگری ۱۴ ساله.» و در میان گریه های جگرسوزش ادامه داد: «لعتی ها همین که وارد شهر شدند به خانه ها حمله ور گشته، مردها و بچه های خردسال را از همه اولتر بردند، نمیدانم به کجا... بعد از آن تمام طفل ها و زنها را به موترها انداخته و در دشت خشک و خالی جلال آباد رها کردند که نه آبی بود و نه نانی. ای کاش در همان خانه ام می مردم ولی اینجا نمی آمدم... با هزار بدبختی در موتر دیگری سوار شدیم و بطرف طورخم آمدم... کاش تفنگ می داشتم و در طورخم جواب طالبک ... را می دادم که برایم می گفت پنجشیری ته خنگه زغلی، ورشه توپک بیا واخله. زن داغیده می گفت: «خدا می داند که می توانم در آینده پسرانم را ببینم

بچه های نوجوان با تشکیل دسته های شان به سنگ بازی و کشتی گیری و غیره بازی ها مشغول بودند. بیش از دو هزار جمعیت را زنان و دختران تشکیل می دادند. حدود ساعت ۵ دو موتر وزارت «امربالمعروف» با افراد مسلح و نیز مجهز با چوب و دره، نخست به تپه کلوله پشته و بعد به شهرآرا ریختند تا مردم را متفرق نمایند. قبل از این که آنان به سر تپه برسند، مردم، بخصوص نوجوانان به مقاومت پرداختند و با دو دوشنام هایی که شایسته طالبان است و پرتاب سنگ و کلوخ از آنان استقبال نمودند.

نوجوانان و تعدادی از دختران جوان که از قبل چادری های شان را بالا زده بودند با گفتن «بی نیکر ها آمدند»، «وحشی ها رسیدند»، «علی آبادی ها آمدند» و غیره بیشتر خشم افراد امربالمعروف را برانگیختند. طالبان در حالیکه با پرتاب سنگ مواجه بودند خود را به سر تپه ها رساندند و با چوب کاری و نشانه گرفتن سلاح های شان مردم را جبراً از تپه ها پایین نمودند. چند زنی را که نتوانسته بودند فرار نمایند به شدت لت و کوب کردند. در این هیاهو بسیاری از اشیای زنان مثل چادری، چادر، انگشتر، بوت، قیدک مو و غیره گم شد.

با وجود رفتار وحشیانه طالبان، مردم بخصوص دختران جوان از صحن حویلی های شان در ترصد بودند تا با رفتن طالبان دوباره به تپه ها بالا شوند. اما طالبان با بجا گذاشتن افراد مسلح شان به سر تپه ها تا تاریخ شدن هوا مردم را از برگشتن باز داشتند.

در تپه پنجد فامیلی: مردم مناطق خیرخانه و پنجد فامیلی از صبح وقت راهی تپه پنجد فامیلی شدند. تا بعد از زیارت مقبره ها و خیرات بر سر گور نزدیکان شان در گورستان وسیع دامنه پنجد فامیلی، به تپه بالا شده و نوروز را تجلیل نمایند. آنانی که خانه های شان در دامنه تپه موقعیت داشت توانستند به تپه بروند. اما دیگران که می خواستند از طریق سرک ها راهی تپه شوند، انتهای همه سرک ها را مسدود یافتند. افراد امربالمعروف با قرار دادن موتر های شان و پیاده کردن افراد مسلح تمامی راه ها را مسدود نموده بودند و اجازه نمیدادند کسی به تپه بالا شود. در یک میدانی بیش از دو هزار نوجوان گرد آمده بودند و با مسخره نمودن طالبان تلاش می ورزیدند تا راهشان را به سوی تپه باز کنند. زنان از کلکین خانه ها و پشت بام هایشان منتظر فرصت بودند. تعدادی از زنان با حمل جندهی قبرها چند بار خواستند به تپه روند اما طالبان با دو دوشنام مانع آنان می شدند. چنانچه گفتم، قریب دو هزار نوجوان با نثار دو دوشنام های شدید و سنگ زدن طالبان را به مبارزه طلبیده مسخره می نمودند. زمانی که چند طالب که سر یکی از آنان کل بود بسوی نوجوانان هجوم میآوردند تا آنان را متفرق نمایند، بچه ها با اشپلاق و آواز کشیدن و دو خواهر و مادر وزن با صدای بلند، با تمسخر و ریشخند می گفتند: «سگ ته صبح نان ندادی»، «پاچه گیر شده»، «مثلی که استخوانش گوشت نداشت»، «برو نی از زنجیرش بگیر»، «حرامزاده بسیار گشنه اس» و... طالب با سوار شدن بر بایسکل چنان صحنه مضحک را بوجود

مظاهره چیان بطرف عمارت صلیب سرخ رفته و به پرتاب سنگ و چوب شروع کردند. بعد از این حادثه، کارکنان صلیب سرخ از رفتن به کار ایاوریدند. همه شیشه های عمارت صلیب سرخ شکسته، بیرق آن سوزانده و تمام اجناس و پول نقد موسسه توسط طالب بچه ها به یغما رفت. همچنین شیشه های تقریباً ۱۶ موتر مختلف النوع شکسته و بادی آنها تخریب گردید و تا حال از کار افتاده اند.

مظاهره با دادن یک اعلامیه به دفتر تخریب شدهی صلیب سرخ حوالی ساعت ۳:۳۰ بعد از ظهر با آمدن مولوی صدراعظم معاون ولایت ختم گردید.

ب.عمر

تجلیل نوروز لگدی بر پوزهی طالبان

با وجود غیر «شرعی» خواندن نوروز از جانب طالبان و چنگ و دندان نشان دادن جهت ارباب مردم، تمامی باشندگان کابل، پیر و جوان، مرد و زن نوروز را تجلیل نمودند و با به مبارزه طلبیدن طالبان یکبار دیگر مقاومت و خشم و نفرت شان را نسبت به دشمن ثابت ساختند.

چند روز قبل از نوروز، رادیو شریعت به کرات مردم را هشدار می داد تا از برگزاری مراسم نوروز جداً خودداری نمایند زیرا نوروز با اسلام منافات داشته و خلاف «شرع» و «شریعت» می باشد. اما با فرارسیدن نوروز، مردم به چرندیات طالبان اعتنا ننموده و با رفتن به تپه ها و قبرستان ها، نوروز باستانی را با دلی پر خون و با وجود ضرب و شتم و پرتاب سنگ و دو دوشنام برگزار نمودند.

گزارش فشرده ای از چگونگی برگزاری مراسم نوروز و عکس العمل مردم در برابر خشونت و وحشت طالبان:

در تپه های کلوله پشته و شهرآرا: از آنجایی که طالبان قبلاً به وسیله رادیو شریعت به مردم مکرراً هشدار داده بودند که از تجلیل نوروز خودداری نمایند، فکر می کردند که مردم جرأت ندارند از دستگیر مسخره ای آنان سرپیچی نمایند. اما طالبان و خاد مذهبی بدنام «امربالمعروف و نهی عن المنکر»، نمی دانستند که بیش از چهار هزار نفر در تپه کلوله پشته و قریب سه هزار دیگر در تپه شهرآرا در حال برگزاری نوروز بودند. ساکنین مناطق نزدیک به دو تپه مذکور، از ساعت ۸ صبح تا ۳ بعد از ظهر با اطفال و با پوشیدن لباس های پاک و بعضاً نو به تپه بالا شده و با سر زدن به مقبره نزدیکان و وابستگان شان جنده های قبر ها را نو کردند. بعضی بعد از خیرات و پاشیدن گل و در دادن عنبر به تپه ها به گشت و گذار پرداختند. فروشندگان شورنخود و غیره، کراچی های شان را به تپه بالا نموده بودند و بازار خرید و فروش گرم بود. تعدادی از دختران با پاهای برهنه سبزه ها را لگدی می نمودند و

با آن عبا و قباى نفرت آمیز و جانورگونه‌اش مردم را ترسانده و ادا را فرار نماید، اما هنوز به راس تپه نرسیده بود که انفجار ماین او را مجروح نمود. سایر هم مسلکانش، پراکندن مردم را فراموش نموده با عجله در غم بردن زخمی شان می‌شوند و تا آخر مجال برای بازگشت نیافتند.

به همین ترتیب در سایر تپه‌ها و قبرستان‌های کابل مثل بادام باغ، تپه شهدا، تپه وزیر اکبر خان، بی‌بی مهر و غیره زن و مرد و پیر و جوان جمع شده بودند و متقابلاً طالبان با برخورد و پراکندن مردم از هیچ اقدام خودداری نمی‌کردند.

آن کابلیانی که نتوانسته بودند خود را به تپه‌ها و قبرستان‌ها برسانند و بخصوص زنان و دختران با پوشیدن لباس‌های پاک و قسماً توبه بهانه رفتن به خانه اقارب در کوچه‌ها و بازارها به گشت و گذار پرداختند. در میدانی‌ها نوجوانان و اطفال به بازی‌ها و سرگرمی‌های متداول پرداختند و تعداد زیاد دیگر با سرزدن به خانه خویشاوندان نوروز را تجلیل نمودند.

بقیه در صفحه (۷۳)

آورده بود که همه نوجوانان با صدای بلند و اشپلاق و خنده می‌گفتند: «حالی طالب سر بایسکل شیشه»، «دست ایلا میدوانه» و غیره. دو طالب دیگر با توجه به بیچارگی شان در برابر هجوم مردم، هر چند دقیقه بعد به موتر سوار شده و آن را بسرعت بطرف مردم برده و با توقف دادن ناگهانی در میان نوجوانان در حال فرار، یکی از آنان که سلاح برشانه و شلاق بر دست داشت از موتر پیاده می‌شد و هرکسی را که گیرش می‌افتاد با قیافه و حرکات مضحکی شلاق کاری می‌نمود. این وضع چند ساعت ادامه داشت.

در قول آبچکان: در قول آبچکان نیز سه الی چهار هزار نفر جمع شده بودند. زنان و مردان در حالیکه مصروف دعا بر سر مقبره خویشاوندان شان بودند متوجه شدند که طالبان به طرف آنان می‌آیند. همه آنان شروع نمودند به سنگ زدن و دودشنام. در یک جا چهار دختر و یک زن دو طالبی را که می‌خواستند زنان را به دره بینند، چنان با سنگ و مشت و لگد و بوت‌های گری بلند شان فرش نمودند که آن دو طالب وحشت زده و موی کنده توان فرار نداشتند. موتر طالبان با آگاه شدن از جریان، بسوی دختران هجوم برده و متقابلاً آنقدر آنان رالت و کوب کردند که سرنوشت شان به شفاخانه کشید.

در باغ بالا: در باغ بالا نیز تعداد وسیعی از زنان و مردان جمع شده بودند. زمانی که موتر گشت «امر بالمعروف»‌ها می‌آیند تا آنان را متفرق نمایند، مردم به نشانه اعتراض و اهانت خونسرد بطرف تپه بالا می‌روند. در این ضمن یکتن از «عبدالمعروفها» از موتر پیاده شده بطرف تپه می‌رود تا



طالبان مثل برادران خاین جهادی شان با هیچ جنگ و دندان نشان دادن شریعتی و دینی و غیر دینی قادر نخواهند بود پیر و جوان و کودکان ما را از گرامیداشت نوروز باستان باز دارند.

عکس از «پیام زن»

کابل

در ایران «کسی می‌آید»!



از ۱۹۷۸ به اینسو که جلادان بنیادگرای ایران به رهبری خمینی به انقلاب دموکراتیک مردم برضد رژیم دست نشانده شاه خیانت ورزیده و قدرت را غصب کردند، بخش‌های عظیمی از کارگران، محصلان و زنان ایران با قبول زندان، شکنجه و مرگ در مبارزه علیه سرنگونی فاشیزم مذهبی از پا نه نشسته‌اند. طی این ۲۰ سال، زندان‌های هیچ کشور دیگر پامال استبداد مذهبی در دنیا، مثل ایران از ده‌ها هزار زندانی سیاسی مملو نبوده است. شکنجه‌ها و جنایت‌هایی که در زندان‌های مخوف جمهوری اسلامی انجام می‌گیرد، بدون تردید در هیچ کجا نظیر ندارد. معه‌ذا صدای رعد مقاومت این خلق قهرمان از درون قتلگاه‌ها، از کارخانه‌ها، از خیابان‌ها، از کوچه‌ها، از مدارس، از دانشگاه‌ها،

از استادیوم‌های ورزشی، از صفحات مطبوعات و از داخل و خارج به گوش جهانیان رسیده است.

ایران آبستن انقلابی ولایت فقیه برانداز بود که خاتمی را روی صحنه آوردند و وعده‌ای ابلهانه او را تافته‌ای جدا بافته از کل رژیم و منجی‌ای خواندند که ایران را از مکروب بنیادگرایی پاک کرده و در آن «مدنیت» و «دموکراسی» را به ارمغان خواهد آورد. اما موج آدم‌ربایی و شکنجه و کشتار حتی دامنه‌دارتر و شدیدتر از پیش ادامه یافت. اقتصاد کماکان «مال خر» باقی ماند؛ ضمن مزدورگیری از حزب خلیلی و اکبری و متحدان در «ائتلاف شمال»، به نمایش قدرت مقابل رژیم برادر طالبی پرداخته شد و...

جوشش خشم و نفرت و عهد در دل مردم ایران برضد استبداد خونین و عوام‌فریب مذهبی، چندین ماه قبل هم در قیام‌هایی در شهرهای مختلف خود را نمایان ساخت. اما تظاهرات و اجتماعات اعتراضی ماه جولای ده‌ها هزار محصل آزادیخواه با شعارهای ضد رژیم و خاتمی همچنان که «ولایت فقیه» را به لرزه انداخت و به توده‌ها دلگرمی بخشید، ثابت نمود که: حنای خاتمی بمثابة مهری «دموکرات» رژیم دیگر رنگی ندارد و خواست حیاتی مردم ایران برچیدن بساط رژیم است؛ که جناح‌های رژیم در برابر قهر مردم، یکدل و یک جان‌اند؛ وقتی مردم ستم‌دیده سر به عصیان زنند، به رژیم‌های تئوکراتیک با آن‌که به خاطر ارباب مردم خود را با اوراق قرآن و شریعت و احکام دینی می‌پوشانند، متهورانه یورش می‌برند و پوشش آنان را بی‌محابا می‌درند؛ که رژیمی تا دندان مسلح، با سیاست‌های معامله‌گرانه و سازشکارانه بیشتر جری شده و بیشتر خون خواهد ریخت.

ما پیروزی مردم ایران را در سرنگونی جمهوری سفاک اسلامی، الهامبخش مردم ما در تاراندن داره‌های خون و خیانت و جنون طالبی و جهادی در افغانستان می‌دانیم. و تردیدی نداریم که جنبش‌های محصلی و کارگری و سایر گروه‌های مردم در ایران باز هم توفنده‌تر به غرش در آمده و سرانجام کار رژیم تبهکار را یکطرفه خواهند کرد. آری، در ایران «کسی می‌آید»!

برخی شعارهای جنبش اخیر محصلان ایران:

دانشجویان مرگ را بر تسلیم ترجیح می‌دهند!

مرگ بر خامنه‌ای!

مرگ بر خاتمی!

جنتی ملاعمر اعدام باید گردد!

طالبان حیاکن، مملکت را رهاکن!

وای به روزی که مسلح شویم!

لحظه به لحظه گوئیم زیر شکنجه گوئیم

یا آزادی یا مرگ!

ما دولت زور نمی‌خواهیم

آخوند مزدور نمی‌خواهیم!

انصار جنایت می‌کند

رهبر حمایت می‌کند!

مرگ بر این حکومت ریش و پشم!

خامنه‌ای حیاکن

سلطنت را رهاکن!

بیست سال سکوت تمام شد

■ مردم قیام شروع شد!

داکتر اکرم عثمان، اجنت یا اجنتِ اجنت؟

متهم به نعلش پرستی، اخوان دوستی و خادناوی هم خواهد شد! علاوهً به تناسب ضدیت دستگاه با دموکراسی، عدالت اجتماعی و حقوق زنان، از مبارزه علیه آن غافل نخواهیم ماند.

لیکن کودتا بازی، روش مورد قبول ما نیست. شما باید می دانستید که یکی از اجزای مهم سیاست حزب و دولت بریژنف تان را این می ساخت که در کشورهای عقب مانده اگر «نیروهای مترقی» (نیروهای وابسته به شوروی)، نتوانند از طریق پارلمان و مبارزه قانونی در «گام نهادن در شاهراه رشد غیر سرمایه داری» موفق شوند، توسل به کودتای نظامی توسط «افسران مترقی و وفادار به اردوگاه سوسیالیستی» بهترین و کوثاهترین راه چاره است. بسیاری کودتاها در کشورهای دیگر و کودتای هفت ثور بر همین اساس انجام گرفت که به نام نامی «انقلاب برگشت ناپذیر ثور» و «مرحله تکاملی انقلاب ثور» مسمما شد و شما هم تا حدی که توان انسانی تان اجازه می داد برای آن نوشتید و گلولی تان را آزدید! **ما علیه کودتای «بزرگمرد میهنپرست» بودیم ولی شما بنده آن؛ ما علیه کودتای هفت ثور به مبارزه برخاستیم ولی شما راسخانه به خدمتگزاری به آن کمر بستید و در «مرحله تکاملش» به نوکری به روسها و پذیرفته شدن از سوی «رئیس جمهور» «در حضور خانم و فرزندان» بایدید. مگر «قراین و تجارب گذشته» غیر از اینهاست، «نویسنده توانای وطن»؟**

هر کس به قول رهنورد زریاب «بهتان» یاد داده که «چپ هایی از قماش (ما) دموکراسی را فرصت مغتنمی برای راه اندازی کودتاهای نظامی می دانند»، شما را کور ذهن و ساده یافته و سخت فریب داده است. «چپ» های مایل به کودتاهای نظامی همان «چپ» های میهن فروش اند که شما ۱۵ سال «فرهنگی» و «دیپلمات» شان بودید. کدام «قراین و تجارب گذشته» را ارائه می توانید که نشان دهند نیرویی استقلال طلب، طرفدار دموکراسی و ضد بنیادگرایان و اربابان شان، دموکراسی را برای «راه اندازی کودتاهای نظامی» «فرصت مغتنمی» دانسته باشد؟؟

صرف نظر از اینکه استالین و کیم ال سونگ را هم تنها کسی می تواند مولود کودتاهای نظامی بداند که باید میزان اطلاعات تاریخی اش در حد سواد «استاد ربانی» ها، «قومندان زردادخان» های «استادخلیلی» ها «قومندان شفیع دیوانه» ها «طلبه کرام» و... باشد، باید پرسید منظور از «استالین یا کیم ال سونگ دیگری» کیست که اگر

برخورد اجنت کی جی بی به استالین و کیم ال سونگ

خوانندگان حتماً متوجه اند که پایه عشق و ارادت داکتر صاحب به «رئیس جمهور» آنقدر مست نیست که نام نجیب را هم در کنار نام حفیظ اله امین به عنوان خاین به آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی بیاورد. در عوض توپخانه اش را به سوی ما گرفته و گویی در مسند خاد نشسته، می پرسد:

صاف و ساده می پرسم. اگر به گونه ای دم و دستگاه سلطنت با بیروکرات ها و تکنوکرات های برگشتند، مواضع شما در برخورد با چنان حادثه ای چه خواهد بود؟ - قراین و تجارب گذشته ثابت می کند که چپ هایی از قماش شما، دموکراسی را فرصت مغتنمی برای راه اندازی کودتاهای نظامی میدانند تا باز استالین یا کیم ال سونگ دیگری را برگردان ملت سوار کنند. اگر چنین نیست بفرمائید انقلاب مورد ادعای تان از چه صیغه و صیغه خواهد بود؟ سرخ، سبز یا سفید؟ - هر چند اطلاع دارم که چند تا شاخ بروت پر عقده و میان سویه، با عبور رندانه و محیلا نه از زیر کمان رستم، شده اند گل غنی، گل مکی و شاه پیری - انقلابی نما های مخنث - نه مرد دنیا، نه زن آخرت.

«صاف و ساده» پاسخ می دهیم که اگر آن دم و دستگاه به قدرت برسد و ما آن را مثل دستگاه «رئیس جمهور» شما و دستگاه «پروفسور ربانی» شما پدیده ای پوشالی، تبهکار، جنگلی و دم پریده نیابیم یکی از خواست های ما از آن این خواهد بود که تمامی عناصر مهم کارت دار و بی کارت خادی و کی جی بی را چه «اهل پژوهش و تحقیق» باشند و چه اهل خبر چینی، در پهلوی سران بنیادگرا محاکمه کرده و از همه ی آنان بخواهد تا موارد خیانتها و خورد و برد و جاسوسی شان به «رئیس جمهور» و مسکو و نیز جریان جانفشانی و تملق گویی شان به داره های مختلف بنیادگرا را قلم به قلم اعتراف کنند. اگر دستگاه مفروض به این امر نپرداخت، ما آن را به رسوخ عناصر خاین مذکور در ارکانش متهم خواهیم کرد. و اگر مشخصاً آواز شما از رادیویش یا تراوش خامه ی شما در مطبوعاتش انعکاس نمود، نزد ما

«برگرده ملت سوار کنند» مورد قبول جناب شما نیست؟ در اینجا باز دروغک تان گل می‌کند. شما بار بار اعتراف و در زندگی ثابت کرده‌اید که به مثابه یک فرد بی‌مسئولیت و فرصت طلب و مقام پرست، جارچی رژیم‌هایی از ظاهر شاه تا نجیب میهنفروش بوده‌اید. بنابراین تشویش شما از «استالین و کیم ال سونگ دیگری» مطلقاً به خاطر همان حلال ساختن هر چه بیشتر تان نزد جنایتکاران بنیادگرا و حامیان جهانی آنان به شیوه‌ی مرضیه‌ی نرشیر نگارگر است و نه چیز دیگر. لاف و پتاق فایده ندارد. شما که به جنایتکارانی

چون نجیب و برهان‌الدین ربانی سر بدهید، دیگر خائنتر و خونخوارتر از آنان کی خواهد بود که از همکاری با او عار کنید و «پریان» باشید که مبادا «برگرده ملت سوار شوند»؟ **خوب به یاد بگیرید «نویسنده توانا» (این را نیز فوری ثبت کنید، گزارش دهید!) که ما کثافات تاریخ را با شخصیت‌های تاریخی مقایسه نمی‌کنیم، ما سگ استالین و کیم ال سونگ را هم با رفقای رهبر خلقی و پرچمی و «برادران قیادی» بنیادگرای شما مقایسه نمی‌کنیم، مخصوصاً که مسلم باشد از اینکار، بنیادگرایان و مالکان آنان بهره خواهند برد هر چند قبول داریم که استالین و کیم ال سونگ آنقدر بی‌رحم بودند که مثلاً با مشاهده‌ی نخستین نشانه‌های جاسوسی یا رابطه داشتن با بنیادگرایان، شما و سایر «منور» شده‌ها را تیرباران می‌کردند!**

کاریکاتور گاندی ما عمدتاً به منظور مطرح نمودن میهنفروشان پرچم و خلق و نقش آنان «در آینده افغانستان»، نکاتی را به ما منتسب می‌سازد:

تا آنجا که من مجله «زن» را خوانده‌ام آن عزیزان تمام تنظیم‌های جهادی، تمام جریانات میانه سیاسی، تمام دستجات چپ، تمام هواداران جمهوری مرحوم محمد داود، تمام گروه‌های مسلح و نامسلح شیعی، تمام روشنفکران وابسته و غیر وابسته را که پیوندی با «راوا» نداشته اند بدون تمیز و تفریق چون محتسبی با شلاق تکفیر و تحقیر می‌کنند و نه تنها برای آنها نقشی در آینده افغانستان قایل نمی‌شوند بلکه همه را واجب‌القتل و مفسد فی الارض و نمودار کنند.

به این ترتیب به احتساب شما ملت یعنی گروهک آتش مزاج و پرمطراق «راوا» به اضافه مابقی مردم افغانستان.

قسمتی از این ادعا درست است، منتها نه به اینصورت مغشوش خادی و جهادی که «کاندید اکادمیسین» ما به هم بافته است. ما «تمام تنظیم‌های جهادی» را رد می‌کنیم زیرا هنگامی که پای اینها در کابل باز شد دیدیم که در اولین روزها روی حتی روسها و

قدقد نبرید که چنین نبوده. اشاره شما به فرستادن غوری ناشکاری از سوی خانم بی‌بی سنگری، به مراتب استغراق آورتر از تصویر وضع تان در بالاست. شما نباید از فریب دادن یک زن سالخورده بی‌شعور به خود بیایید. اگر بی‌بی سنگری از اندک آگاهی یک زن افغان در آن روزها بهره می‌داشت باید به حرامزادگی در «تحلیل و تسجیل» از شوهرش پی برده و به قیمت آزار و حتی مرگش حاضر نمی‌شد «تنها یادگار دوران دبدبه و شکوهش» را به بدنامترین و سفله‌ترین میهنفروشان تاریخ و قاتلان مجید کلکانی اعطا کند.

میهنفروشان پرچم و خلق را در جنایتکاری و زدالت و بی‌ناموسی سفید کردند.

تمام آن «جریانات میانه سیاسی» را انتقاد می‌کنیم که در مقابل تبهکاری‌های بنیادگرایان سکوت اختیار نموده یا با آنان از در همکاری پیش می‌آیند. یعنی زمانی به این جریانات برخورد کرده‌ایم که جنبه‌های معامله‌گری و مماشات خود با باند‌های بنیادگرا را به نمایش گذارده اند. ولی در غیر آن در مبارزه ضد بنیادگرایی مورد تأیید ما بوده‌اند. پرچم و خلق را چپ نه بلکه مزدور و میهنفروش می‌دانیم. ولی مبارزه «دستجات چپ» بر ضد پوشالیان و بنیادگرایان و بادران شان مورد تأیید ما بوده است.

«هوادران جمهوری مرحوم محمد داود» عرض اندامی نداشته اند که برخورد ما به آنان مشخص گردد ولی استبداد مخوف دوران صدارت و جمهوری وی را هیچگاه فراموش نخواهیم کرد با آنکه قبول داریم او هرگز مانند شما یا رؤسای شما از تره‌کی تانجیب، در گنداب و طنفروشی سقوط نکرده بود.

«تمام گروه‌های مسلح و نامسلح شیعی» را اگر جنایتکار و سرسپرده رژیم ایران تشخیص داده‌ایم قاطعانه رد کرده و می‌کنیم و همینطور است موضع ما نسبت به «تمام گروه‌های مسلح و نامسلح سنی».

«تمام روشنفکران وابسته» را هم بدون تردید خاین دانسته و رد کرده و خواهیم کرد. اما «تمام روشنفکران غیر وابسته» را که ضد پوشالیان و ضد بنیادگرایان و طرفدار آزادی و دموکراسی باشند متحد خود می‌دانیم ولو در مسایلی با ما دارای اختلاف نظر باشند.

این است واقعیت دیدگاه‌های ما که اگر انتقادگر فردی شریف و با اعتماد به خود می‌بود باید به آنها آنطوری که هست می‌پرداخت و نه آنطوری که خودش بترشد. در عین حال ما ابداً به تقلید از رژیم ایران و نوکران افغانی آن از اصطلاح «مستضعف» و «مفسد فی الارض» استفاده نکرده و نخواهیم کرد. لیکن ما در افغانستانی آزاد، خواستار محاکمه‌ی کلیه سران پرچمی و خلقی در کنار سر جنایتکاران بنیادگرا هستیم زیرا در هیچ کشوری و در هیچ دوره‌ای از تاریخ نسبت به خاینان و جنایتکاران ارفاق روا داشته نشده است. معذک ما طرفدار

بودید. چرا مردم برای دفع شر و تفتین شما هر چاکه به گرد پاهای «راوا» و هوادار «خمر سرخ» بر می خوردند نام خدا را بر زبان می آوردند تا بین خود و شما دیوار بکشند. کوتاهی از شما بود یا از ملت؟ چرا طی این همه مدت مردم دعوت تانرا برای انقلاب مسلحانه و دهقانی نپذیرفت و وقتی به شعارها رنگارنگ تان نگذاشت؟

پرس: پیرس رئیس «جبهه پدر وطن» و فرستاده ی کی جی بی در ایران و دوشنبه، تو که نپرسی کی پرسد؟ تو که به دیدار با نجیب «در حضور زن و فرزندانش» مفتخری، اگر در مسند قاضی و ما در چوکی متهم نباشیم کی باشد؟

اما کاکاجان «گرم و سرد روزگار را چشیده»^{*} ولی افشا نشده، سوال تان سوالی جدی و جهیده از کله ی یک «کاندیدا کادیمسین» و «نویسنده توانا» ی شصت ساله به حساب رفته نمی تواند. برعکس کاملاً شبیه سوالهای اجداد ساده ی ماست که معمولاً از فرزندان مکتبی شان می پرسیدند: «بچم عجیب است که اینهمه تاریخ و جغرافیه خوانده ای ولی هنوز نمی توانی یک سوزن بسازی»!

«راوا» به رغم ترور و تخریب و توطئه روس ها و نوکران و بنیادگرایان، نابود نشد و به پیش می رود زیرا بر پایه ضرورتی تاریخی به وجود آمد و از سوی ملت به نام وطن فروش و بعد هم به نام سگ درگاه بنیادگرایان رانده نشد. ما در حد یک سازمان متشکل از زنان، در جامعه ای که از نظر عقب ماندگی و زن ستیزی در دنیا مانند ندارد، در کشوری که تعداد زنان باسوادش به ده در صد هم نمی رسد، به اندازه قابل توجهی گرمای دامن مردم محروم خود را حس می کند. اگر منظور از نمونه «رسیدن ملت به ما و ما به ملت»، انجام کودتای ۷ ثور تان و «مرحله تکاملی» آن و اشغال باشد، گپ تان صحیح است و آن گونه «رسیدن به ملت» فقط ارزانی شما و همدستان میهن فروش تان باد. آیا احزاب جنایتکار اسلامی را نیروهایی می دانید که آنها به ملت و ملت به آنها رسیدند؟ آیا طالبان را به ملت و ملت را به طالبان رسیده می دانید؟ آیا «اتحادیه نویسندگان» و «اکادمی علوم جمهوری دموکراتیک افغانستان» را نیروهایی می انگارید که ملت به آنها و آنها به ملت رسیدند؟

حالا دیگر باید با خوشرویی اجازه بدهید که بگوییم بشری، رویکت سیاه «کاندیدا کادیمسین» که نه میهن فروشان پرچمی و خلقی، نه جنایت پیشگان بنیادگرا و نه رهزنان و اراذل دوستی و غیره، بلکه فقط «راوا» را نیرویی میدانی که ملت بین خود و او دیوار می کشد و این دو همچون جن و بسم اله اند!

این اتهام زنی ها را حاصل صرفاً انفعال تراکم عقده های تان علیه ما

«واجب القتل» دانستن شما و امثال شما نیستیم. ما به نوبه خود به آن محکمه پیشنهاد خواهیم کرد که شما تا زنده هستید قصه ی دراز روابط تان با کی جی بی و بنیادگرایان یعنی همان «محنی» های تان را در دورترین نقاط کشور در حضور مردم با جزئیات نقل کنید تا برای همه درس عبرت باشد و از شما به مثابه معلم منفی بیاموزند. تنها باید اندکی مراقب تان بود که باز با کدام دم و دستگاه جاسوسی دیگر جور نیاید!

پس این ساخته ی تان «ملت یعنی گروهک "راوا" به اضافه مابقی مردم افغانستان» پرداخته ی خود تان است. ما همیشه از وحدت با سایر نیروها و عناصر دموکراسی خواه و ضد بنیادگرا صحبت کرده ایم. ما برآنیم که بدون پشتیبانی این نیروها به اهداف خود نایل نخواهیم شد. ما به عنوان یگانه سازمان زنان ضد بنیادگرا و طرفدار دموکراسی به دشواریهای سهمگین راه به خوبی واقفیم. اساساً رهایی و کسب حقوق زنان را بدون شرکت مردان در این مبارزه قرین پیروزی نمی دانیم. ما به خوبی واقفیم که در افغانستان آفت گرفته ی ما، دشمن چگونه روشنفکرانی مثل لطیف پدram ها، نشریر نگارگرها، صبوراله سیاه سنگ ها و داکتر اکرم عثمان ها را خریده تا با کثیفترین زبان ممکن علیه ما «از عقده های سرکوفته و ورم کرده ی» شان «چرک و ریم جاری» نمایند. ما به خوبی واقفیم که دشمن چگونه به خاطر تحت الشعاع قرار دادن «راوا» و «پیام زن»، هر چند گاهی گروهها و نشریات معین را به میدان می آورند و به مدد رسانه های جمعی برای آنها تبلیغات راه انداخته و جایزه اعطا می کنند و... این شرایط عینی به خودی خود کافیست که «راوا» را از غلتیدن در گرداب «خود مرکزینی» باز داشته و آن را قویاً متعهد و مقید به وحدت با دیگر نیروهای غیر سازشکار نگه دارد. با اینحال، هیچکدام از این دشواریها موجب نشده و نخواهد شد که ما از افشای پوشالیان، جانیان بنیادگرا و سازشکاران منصرف شویم. این هم انکارناپذیر است که «راوا» چگونه به تنهایی و با وجود لجن پرانی از چهارسو، با دریدن ماسک فریبده ی «فرهنگیان» خادی - جهادی واقعیت آنان را به عنوان روشنفکران معامله گر و خاینی که از نظر سیاسی و شخصیتی به لعنتی نمی ارزند معرفی کرده و ستایش اکثر روشنفکران مبارز و مردم آگاه ما را برانگیخته است.

از آنچه «نویسنده توانا» زهره ترک می شود

نماینده سیاسی و فرهنگی داکتر نجیب بعد به این سوال می رسد:

حالا می رسم به جایی که از شما پرسیم، طی این بیست سال اخیر، چرا ملت به شما و شما به ملت نرسیدید؟ و چون بسم اله و جن معکوساً با هم متناسب

* - «۵۰ حاضر من شصت ساله هستم و بیشتر از شما گرم و سرد

کی جی بی و دست راست داکتر نجیب و ایدئولوگ خاینان جهادی ثابت می‌کنیم اما شما بطور مسخره‌ای از ما، خمرهای سرخ و انقلاب فرهنگی و... یاد می‌کنید. یعنی مقابل استدلال ما، می‌پرسید: «درختهای سرکوه را کی شانه»!

شما ما را طرفدار انقلاب فرهنگی و متعصب ایدئولوژیک و چین و خمر سرخ می‌نامید تا چنانچه اشاره شد، بنیادگرایان و مالکان شان را علیه ما وچ کنید. چه زحمت اضافی ای «کاندید اکادمیسین»! جنایتکاران مذکور از شعار دموکراسی و حقوق زنان و سرنگونی «امارت» ها، آنقدر دیوانه‌وار با ما خصومت می‌ورزند که مطمئن باشید زدن تابه «متعصب ایدئولوژیک» به ما و نمایش مصرانه‌ی بی‌مسئله‌ی خودتان، چیزی بر میزان جانورمنشی آنان علیه ما نخواهد افزود.

ای دموکراسی،

چه خیانتها که به نامت می‌کنند!

صمدآغای ما تمام نیروهای فعال سیاسی اعم از چپ غیرچینی، طبقات میانه و راست سنتی را از اجزای ملت افغانستان نمی‌داند و گمان می‌برد که همه پراشوت‌وار از کرات دیگر به زمین افتاده اند در صورتیکه دموکراسی، حذف هیچ عنصر جامعه را قبول ندارد و مشروعیت هر قدرتی را در عرصه تسهیم قدرت سیاسی از روی آرای ریخته در صندوقها تثبیت می‌کند و چنین آزمایشی هنوز در افغانستان انجام نشده است. صمدآغا به زور اژدهایش! همه را باید به دریا بریزد و چنین بدعتی را جز «دموکراسی نوین» که تیورسین ما از آن خوب خبر دارد هیچ نظام مردم سالار دیگر نمی‌پذیرد.

خیر، «کاندید اکادمیسین»، اگر منظور از «نیروهای فعال سیاسی چپ غیرچینی» و «راست سنتی» پرچم و خلق و اخوان باشد، ما آنها را جزء افغانستان منتها نه به عنوان اجزای سالم بلکه اجزای بوگرفته و سرطانی آن می‌دانیم. اگر آن خاینان تروریست و بال جان ملت ما نه بلکه متعلق به کرات دیگر می‌بودند غم چه بود؟ مگر ما شما را با وصف روابط کی جی بی تان از سیارات دیگر و یا روسی الاصل گفته‌ایم؟ از این یبعدش را خدا می‌داند ولی «آزمایش» انجام گرفته است، ۲۰ سال است که باند‌های «رفیق» و «نیز «برادر» تان خون و اشک و عرق و اسناد تباهی عظیم سرزمین ما را در آن «صندوقها» ی تان

☆ اگر افتخار و عدم افتخار در این مورد مطرح باشد، ما به زن بودن خود افتخار می‌کنیم. ما شما را «کاندید اکادمیسین» گل‌کوکو خانم نمی‌خوانیم. ترشیر نگارگر در انگلستان موفق نشد، کاش شما با اقامت در سویدن آن ظرفیت و تربیت را کسب می‌کردید که شونیزم هار مردانه‌ی تان به این اشکال مبتذل و «ترشیرانه» تبارز نکند.

پس از افشا شدن تان نمی‌پنداریم، بلکه معتقدیم این روش کنونی تمامی خادی‌ها و عوامل قدیم کی جی بی است که چنانچه متذکر شدیم اکنون قبله عوض کرده و در کنار اجنت‌های قدیمی و «منور» دستگاههای استخباراتی بیگانه مصمم اند با هر تحریف و دروغ و افترا و سمپاشی ممکن به جنگی خایانه با سازمانهای استقلال طلب و دموکرات کشور و منجمله «راوا» روند.

ولی ما تا آخر از گوش شما گرفته و خواهیم پرسید: کی ما و ملت را «چون بسم‌اله و جن» می‌دانست؟ شما در جواب جز رفقای پرچمی، خلقی و اخوانی تان فرد یا تشکلی ضد بنیادگرا را نام برده نخواهید توانست و بدینترتیب جام پر از «چرک و ریم» جهادی و خادی به روی خودتان چپه می‌شود.

همچنین، ما کجا مردم را برای «انقلاب مسلحانه و دهقانی» دعوت کرده‌ایم؟ هر آنچه که شما را زهره ترک می‌کند از ما می‌دانید. اما واقعیت اینست که شما از شعار ما مبنی بر قیام تمام طبقات محروم و ستم‌کشیده - نه صرفاً دهقانان - برضد جنایت‌پیشگان بنیادگرا هراسانید؛ شما مخصوصاً ازین که چهره تان توسط «پیام‌زن» نخستین بار به مثابه اجنت کی جی بی و همدست جلادان بنیادگرا بر ملا می‌شود، گیج و مشتعل اید. بناءً حاجت به «انقلاب مسلحانه و دهقانی» نیست. حتی همین شعار مبارزه‌ای را سخ علیه بنیادگرایان، بقایای پوشالیان و جریانه‌ها و عناصر سازشکار، شما را به حد کافی سراسیمه کرده و نشرش بر پوقانه‌ی شخصیت سیاسی و ادبی شما می‌خلد.

ما را به «تعصب مکتبی و ایدئولوژیک» متهم می‌سازید زیرا نقاب شما و امثال شما را منحنیث کارگزاران دیروز کی جی بی و امروز بنیادگرایان پس زده‌ایم؛ زیرا برآئیم که وجود روشنفکران با سابقه مشکوک، بی‌غیرت و تسلیم طلب مقابل بنیادگرایان سر بار جامعه است.

«تعصب مسلکی» ما و

تعصب بی‌مسئله‌ی «نویسنده توانا»

«دیپلمات» از هیچ بی‌ربط گویی درباره ما روگردان نیست: تعدادی از روشنفکران گیج و افسارگسیخته ما... از کارنامه‌های فاجعه بار «خمرهای سرخ» و «انقلاب فرهنگی چین» عبرت نمی‌گیرند که به تباهی میلیون‌ها انسان و ترور شخصیت بیگانه‌هایی چون «لیوشاچی» انجامید. ولی حساب صمدآغای ما* از این قاعده مستثناء است. او به هیچ روی از سرخر تعصب مکتبی و ایدئولوژیکش پایین نمی‌شود مگر اینکه یا خر را سربیریم یا خادی نکرده او را.

عجب! ما شما را با استناد به قدم، قلم و حنجره تان به عنوان اجنت

فقط «از روی آرای ریخته در صندوقها» تعیین می شود و از آنجایی که چنین آزمایشی هنوز در افغانستان انجام نگرفته است، پس مغایر دموکراسی است که آنان را به علت لکه های خون مردم بر سر و روی شان، مطرود دانست!

این «دموکراسی» است، اما همان «دموکراسی» ای که داوود «بزرگمرد» را، به ریاست جمهوری «انتخاب» کرد؛ همان «دموکراسی» ای که «رئیس جمهور» شما نجیب اله و «جبهه ملی

ریخته اند و سهم شان خیلی «تثبیت» شده است! حالا به جای آن گفتهی معروف درباره آزادی می توان تکرار کرد که ای دموکراسی، چه خیانتها، جنایتها و شایدها که به نامت نمی کنند! نویسنده ی ما باید از کی جی بی و محضر «امیر پروفیسر پرزیدنت ربانی» خوب آموخته باشد تا برای «نیروهای فعال» مورد نظرش، فرمولبندی ای مبتنی بر «دموکراسی» ارائه نماید: «مشروعیت» یافتن و «سهم قدرت سیاسی» پرچم و خلق و بنیادگرایان محفوظ است و این

«کاندید اکادیمسین» در مسابقه با فلم های هندی

صاحب منصب خادی و بی ادبی و آن هم در برابر مصاحب داکتر نجیب؟ پرسید: شما این جوان را می شناسید؟ با جوانک چشم به چشم شدم. خیلی نگران و دلواپس به نظر می رسید. ناممکن بود شناسمش. آن گاه که بر من فیر می کرد دریشی به برداشت و همان وقت نیز مضطرب (دقت نظر اکادیمسین شیردل را ببینید که حتی لحظه ای که قرار است کشته شود در می یابد که ضاربش "مضطرب" بود!) پشت سر آن افسر همان پیر زن مهربان ایستاده بود و با اشارت های مکرر سر، از من می خواست که بگویم "نه نمی شناسم" و من هم "نه" گفتم. بعدتر به من گفت: بچه جان! آن بیچاره مثل بید می لرزید. کار خوبی کردی، خدا دم راحت می آورد. گفتم: مادر! این کار، کار شما بود. در آن وقت عقم قد نمی داد که چه بگویم خدا شما را خیر بدهد.

سه چهار سال دیگر گذشت. از قضا یکی از دوستانم که قبلاً تالیست اداره هنر و ادبیات ریاست رادیو و تلویزیون بود و آن گاه به عنوان افسر در مجلس پلچرخي مؤظف بود از سوی جوان ضارب پیغام آورد: مرا ببخش. بازی خورده بودم و عمر دوباره را مدیون تو هستم! احوال دادم: با تو کینه ندارم. از همان دیدار دوم حساب های ما با هم پاک اند.

این رویداد را که به هیچ روی یک فانتزی نیست (اکادیمسین ما بیش از آن هشیار است که حدس نزنند خوانندگان، قصه اش را بلافاصله دروغ و فانتزی هندی تلقی می کنند) بخاطری آوردم که به گفت مهاتما گاندی: وقتی شمیر را به دور افکنده ام دیگر چیزی جز جام محبت ندارم تا به آنانکه با من دشمنی می کنند ارمغان کنم.»

خوانندگان محترم، تصور نکنید شرح ذیل گوشه ای از داستان فلمی با شرکت استاد جگی شرف و استاد انیل کپور و کپورهای دیگر است. این سناریوی کم نظیر دیدار «کاندید اکادیمسین» با ضاربش در شفاخانه و بخشودن وی می باشد:

«یک و نیم ماه بعد، دم دروازه خانه ام جوان نوزده، بیست ساله ای بی محابا بسویم با تفنگچه شلیک کرد که پنج گلوله به من اصابت نمود. ... در نخستین پاس صبح، همینکه به هوش آمدم درد جانکاه و سنگینی بر من فشار می آورد و مجبور می گرد که آهسته آهسته بنالم. خدمه سالمندی که آنجا حضور داشت بخاطر دل آسا و آرام کردنم به بیمار دیگری (اشاره کرد) بدانسو متوجه شدم. به نظرم آمد که یک پاهایش را از او (جوان پکتیایی) گرفته بودند. زار زار می گریست. جراح موظف گفتش: برادر گریه نکن! انشأله پاهای بهتر از سابق برایت می سازیم. اما طاقت نیاورد و جان سپرد. دیدن چنان منظری دردم را دو چندان کرد و بلندتر نالیدم. به گفت شاملو: درد مشترک را فریاد کردم! (توجه شود به درک اکادیمسین نامتهد از مفهوم "درد مشترک" در شعر شاملو). نمی دانم صلاح می دانید از شما بپرسم: هر ناله ای در گوش های شما "چسناله" است؟ (جواب: خیر آن ناله های تان از درد زخم های گلوله هایی که به عنوان یکی از مهره های اصلی رژیم پوشالی خورده بودید، نه اما نوشته های معامله گرانه ی تان در برابر جنتیکاران بنیادگرا، چسناله و بدتر از آن اند.)

ساعتی بعد دروازه اتاق ما باز شد و صاحب منصبی در پیراهن تنبان گیبی سفید (پوت هایش چه رقم بود اکادیمسین جان؟)، ضارب را که لباس خامکدوزی خاکستری رنگ به بر داشت و مثل بید می لرزید کنار بستم آورد و مؤدبانه (توضیح الواضحات

خصوصیت و خشونت رسیده ایم،* در حالی که تنها بنیادگرایان که جزء بسیار کوچکی از ملت افغانستان را می سازند به این مرز آخرین رسیده اند؛ یا نوشت «برخی از ما مایل است در حمام خون غسل تطهیر بگیرد» در حالیکه تنها خاینان بیمار بنیادگرا چنین تمایلی دارند؛ یا «دیگر تمام افراد و اجزای ملت ما از هر گونه کشاکشی سیر شده و نمی خواهد از آتش گلو سوزی که با دست طبایح بیگانه بر اجاق خود طبخ می شود صرف کند». در حالیکه تا همین لحظه که این سطور را می نویسیم و به یقین تا مدتهای طولانی، آدمکشان جهادی و طالبی از «کشاکش سیر» نشده و «آش طبایح بیگانه» نیز تا گلولی شان را نسوخته و ندریده، هرگز به شکم باره کردن یکدیگر و سلاخی مردم پایان نخواهند داد و ملت ما بطور کلی هیچ سروکاری با آن مزدبگیران بیگانه و درگیری های شان ندارند.

این اهانتی پست به مردم و زدودن مرز بین دژخیمان مذهبی با مردم است که «صلح را باید در رگهای مردم، مانند فکری تازه در مغزهای مردم، و مانند روحی تازه در اندامهای مردم جاری کنیم تا...» در اینجا یک طفلک افغانستانی هم به روی شما سیلی زده می پرسد، مگر مردم جنگ طلب و دشمن صلح و رفاه اند که به کار روی رگ و مغز و اندامهای آنان پرداخت یا این فقط تعدادی جاسوسان کی جی بی و بنیادگرا بوده اند که از جنگ لذت می برند و کلاشنکوف و دالر و روپیه و ریال مایه هر ستمگری و تبهکاری و رذالت پیشگی شان علیه مردم می باشد؟

و ما می گویم که کاش شما در گذشته آن دو تا «تازه» را اولاً در خود پمپ می کردید و سپس که صلح «به باور» شما تبدیل شده بود، آن را در نجیب خان و سایر همزمان خادی و کی جی بی تان و حالا هم در «پروفسر امیر» و سایر برادران جهادی تان پمپ می کردید - و پیشبرد عین پروژه را در «امیر المؤمنین» و امیرک ها به عهده نر شیرنگارگر می گذاشتید - تا گشایشی پدید می آمد و مردم شما را به حق «صلح طلب توانا و چیره دست» لقب می دادند.

اگر دلایل فوق کارگر نیفتاده باشد شاید با مثال ساده ی زیر بفهمید که حساب ملت ما از حساب یک مشت خاین پرچمی و خلقی و بنیادگرا کاملاً جداست هر چند که همه ی آنان «حجره ای از میلیونها حجره ملت را می سازند: آیا می توان گفت «ملت ما همراه تیره کی و حفیظ الهامین دست به چه جنایتها و خیانتها و دلقک بازیهایی که نزدند؟؟ آیا می توان گفت ملت افغانستان در دوران ببرک و نجیب چه پولیگونها، پلچرخی ها و خاداهایی که نساختند و مرتکب چه و ظنرفروشی هایی که نشدند؟؟» یا «ما ملت افغانستان از سقوط رژیم نجیب به این سو، در رهزنی و بی ناموسی و جلادی روی تمامی خون

بقیه در صفحه (۵۵)

* این جمله و سایر جمله ها در این صفحه از داکتر اکرم عثمان در مقاله «جنگ یا صلح؟ کدام یک» ("آفتاب"، شماره ۱۷)

پدروطن» و «شورای ملی» وی را «انتخاب» کرد و شما هم در عشق «اعلام بالاستقلال کاندیداتوری» تان از آن کیف می کردید؛ همان دموکراسی ای که «شورای اهل حل و عقد» «استادربانی» را «انتخاب» کرد؛ و همان دموکراسی ای که چند هزار «عالم» را «از روی آرای ریخته در صندوقها» انتخاب کرد تا به نوبه خود «امیر المؤمنین» محبوب را «از روی آرای ریخته در صندوقها» «انتخاب» کند!

از کسی که انتخابات «شورای ملی» و «جبهه ملی پدروطن» را جدی گرفته و از «اعلام بالاستقلال کاندیداتوری» اش در آنها سخن گوید، نمی توان بیشتر از این انتظار داشت! اما باید بدانند که این «آش دموکراسی» که با مرکبات کی جی بی، خاد و جهادی نشان برای مردم پزیده، باب دهان رفقای پرچمی و خلقی و جهادی اش در «جمعیت اسلامی»، «امید»، «فریاد»، «فردا» و غیره است. این «مردم سالاری» نه بلکه کی جی بی سالاری، خاد سالاری و بنیادگرا و جنایتکار سالاری است. **دموکراسی مفهومی خیانت بخش و جنایت بخش نیست. مردم ما خواستار آن دموکراسی ای اند که حق مسلم آنان را در به محاکمه کشاندن سر خاینان پرچم و خلق و بنیادگرا و دلالان مطبوعاتی آنان به هیچوجه سلب نکند. این «بدعت» و «به دریا ریزی» نه بلکه ابتدایی ترین دادخواهی است که تنها در یک دموکراسی نسبتاً واقعی قابل تصور است و نه در «دموکراسی» ی زیر سرنیزه ی خاد و جلادان جهادی یا طالبی.**

یکی دانستن خیانتکاران با ملت

دیپلمات ما خود را به طرز فاحشی به بلاهت می زند آنجا که می نویسد:

و آنجا که آورده اید چرا صیغه جمع یعنی "ما" را به کار برده ام و ملت را از دشمن ملت تفریق نکرده ام معنی اش این است که افراد و اشخاص چه خوب و چه بد حجره ای از میلیونها حجره ملت را می سازند و ما حق نداریم کسی را از حق انتساب به یک هویت مدنی محروم کنیم... می توان کسی را محکوم به حبس ابد یا اعدام کرد اما نمی توان نام و عنوان او و پدر و قوم و قبیله اش را از او گرفت.

«کاندیدا کادمیسین»، خوب چشمها و گوشهای تان را باز کنید چه می گویم: درست است که میهن فروشان پرچمی و خلقی و خاینان بنیادگرا از افغانستان و قوم و قبیله شان افغانستانی اند و هر چه در انبان بی شرافتی داشتند علیه همین جامعه به کار گرفته و می گیرند. یعنی این مشتی میهن فروش دشمنان ملت ما به شمار می روند. نمی توان غرض و مرض نداشت و خاین و جانی را با کسانی که قربانی خیانت و جنایت اند در یک ردیف قرار داده و نوشت که «ما به آخرین مرز

«پیام زن» ته د نبی مصداق لیک

لاندینی متن د بڼاغلی نبی مصداق هغه لیک دی چی د «پیام زن» په ۵۱ گڼه کی ورته زمونږ د دوست ع. عمر له خوا د «نبی مصداق بیا هم زمونږ د خوریدلو خلکو د وینو څاڅکی د جهادیانو او طالبانو په لمن کی نه وینی» تر عنوان لاندی ځواب ورکړل شوی دی.

د راوا محترمی اداره ته

لمړی تر ټولو خپل سلامونه درته وړاندی کوم او دلوی خدای (ج) څخه آزاد او سرلوړی افغانستان آزادی او زمونږ دکړیدلو خلکو آرامی او زمونږ ستاسو ټولو په وطن کښی یو ځای کیدل غواړم. دا لیکنه ددی لپاره ده چه ستاسو د پیام زن په ۴۸ شماره کښی زما په باب یو چا، چه ځانته «ع. عمر، پشاور» وائی، ستاسو د ۴۶ گڼی په قول، د تعصب نه ډک یو داستان لیکلی دی. ماته ستاسو د لطف او محبت له امله ستاسی مجله را رسیری او دا دی ستاسو د ۴۶ گڼی د فهرست صفحی فوتوکاپی درلیرم چه نه په فهرست او نه هم پدی مجله کښی، زما له خولی، کوم نقل قول وجود لری. که تاسو په همدی ۴۶ شماره بله گڼه رایستلی وی او یا مو د مجلی د خپریدو په وخت نور مضامین وراچولی وی، د هغه معلومات ماته نشته. په هر حال ما د ۱۹ کالونه را پدېخوا د خپل انسانی او وجدانی توان په اندازه، نهایت کوشش کړی چه د خپلو وطنوالو آواز د نړی په مطبوعاتو کښی منعکس کړم. زه په هیڅ تنظیم، حزب او ډلی پوری مربوط نه یم، نو ځکه هم حتی د راوا خویندو سره د مصاحبو له امله به ماته د تهدید لیکونه او ټلیفونونه راتلل. دا ډول تهدیدونه اوس هم د مسعود او د هغه د غربی پلویانو له لوری پرما کیږی. خو څرنکه چه زه د ځان لپاره له هیچانه کوم مقام، رتبه او معاش ته منتظر نه یم، پس تر هغه چه ژوندی وم، انشالله د وطن په لار کښی به خپلو هلوځلو ته دوام ورکړم. زه یواځینی (او یا هم د پیرو کمو) افغانانوته یم چه ۱۹ کاله پخوا، ما دلته د پوهنتون علمی محیطه، ددی لپاره چه خپلو وطنوالوته د خدمت مصدر وگرځم، پریښود. نو ولی به زه پخپلو زوریدلو او کړیدلو خویندو او ورونو باندی داسی تیری کوم چه د قلم عفت پکښی مراعت شوی نوی. په هر حال که بیا هم زما نه کومی خویندی و یا وروڼه، په کومه لیکنه چه د کوم شخصی مطلب لپاره به نوی، خپه شوی وی، زه له هغونه د زړه له کومی بښښنه غواړم.

زه له «ع. عمر، پشاور» سره چه د زرگونو افغانانو په شان ئی خپل د ژوند ثمر، چه دده اولادونه دی، په هر دلیل که وی د لاس ورکړی

دی، خپله غم شریکی وړاندی کوم. زمونږ په زرگونو افغانان د چپ او ښی لاسی افراطیونو په لاس، پدی تیرو ۲۰ کالو کښی تیر وتل او ځکه هم زمونږ حال، اوسنی منوال ته رسیدلی دی.

خو کله چه دا جناب لیکي چه «شما آن جمله خایانه را صرفاً بر اساس تیز بودن آتش قومبازی پشتونی تان به زبان آورده باشید زیرا...» نو اصلأ دی د خپل تعصب نه خبری کوی. ماته، د حزب اسلامی او سیاف، چه پښتانه و د ټولونه زیات تهدیدونه را رسیدلی دی. زما ښځه او زامن په دری گړیږی. زما د پلار او تره دوهمی ښځی د کوهدامن له فرزی نه دی. پس زمونږ په خټه کښی له کوچنیوالی نه، د تعصب اثر ندی گو شوی. زه په پښتو تل لیکل ځکه کوم چه پښتو زما مورنی ژبه، د افغانستان د خلکو د اکثریت ژبه ده او باید د دری په شان تقویه شی. زما او بل هر تعلیم یافته پښتون وظیفه ده، چه پښتو ته د خپل وس سره سم د افغانستان ۱۹۶۴ او ۱۹۳۳ د اساسی قانون په چوکات کښی کار وکړو. که دا تعصب وی، نو زه پری ویاړ یرم.

ما د راوا د خویندو آواز په هغه وخت کښی چه ځنی ئی بندیانوی او یا به د هغو د مظاهر و مخی ته، افراطیان دریدل پورته کړیدی. خو په هغه وخت کښی، او هم اوس زه وایم، چه د راوا له نشراتی او سیاسی تگ لاری سره زه موافق نه یم. خو زه به تل د هغو له حق څخه چه کولای شی خپل آواز پورته کړی او خپل نظر د هر بل افغان په شان وړاندی کړی، طرفداری وکړم.

زما نیوکه ستاسو په نشراتی سیاست باندی داده چه تاسو په عوض ددی چه د وخت او زمان دمقتضیانو سره سم، په ښځو او انانو باندی علمی مضمونونه ولیکی، داسی لیکنی کوی، چه تحقیری، تهدیدی او بازاری بڼه لری، د مثال په ډول اوس چه په ښځو باندی قیودات طالبانو لگولی دی، تاسو باید د قرآن او حدیث په رڼا کښی، چه د وخت مقتضیات دی، داسی مضامین نشر کړی چه طالبان خپلو نیمگړتیاو ته متوجه کړی. په همدی ډول وروسته له ۲۰ کاله جنگ او بربریت نه، تاسو باید ښځو ته لارښونه وکړی چه څرنکه په اوسنیو شرایطو کښی د نارینه و په شان له زغم او حوصلی نه کار واخلی. زمونږ ستاسو ټولو هدف په وطن کښی د جنگ پای ته رسیدل او دیو موټی او متحد افغانستان بیا جوړول دی. دا کار، په تیره بیا چه زمونږ د ملک ټول بښت: اداری، تعلیمی، نظامی، سیاسی اقتصادی او ټولنیز له منځه وړل شوی، په یو یا دو کالو کښی بیرته نه عیار کیږی. د افغانستان د اتحاد او د خاوری د بشپړ پاتی کیدو لپاره مونږ ټول مسئولیت لرو، چه پخپل توان، د زړه له کومی، خاص او خاص د افغانستان لپاره کار وکړو. طالبان خود آسمان نه ندی راغلی. هغوی د تنظیمی گډوډیونه زویدلی دی او تنظیمونه، د کمونیستی ناتار نتیجه و، او که طالبان د خلکو غوښتنوته، غوږ ونه نیسی (ما دا خبره په افغانستان کښی په کراتو مراتو د طالبانو لوړ رتبه مامورینوته هم واوروله چه دوی به دیوه نظام په جوړید و موفق نشی او دیوی بلی دوری په شان: جمهوری دوره، کمونیستی دوره جهادی دوری په

د وزارت مالیه، ملکی هوانوردی او آریانا له څو بنځو سره هم په کابل کښې خبرې وکړې چې اوس په کور کښې ناستی دی. هغوی ټول د امنیت نه چې طالبانو کابل سار ته راوستلی پیره خوشحال کوله او ویل به ئې چې «مونږ حتی په خوب کښې هم نه لیدل چې په کابل کښې به داسې آرامی راشي» مونږ «کله چې له کوره وځو اوس دروازی قفل کوو نه». «پخوا به د قوماندان موټر زمونږ سره نږدی ودرید، نو ویل به مو چې مرگ او بی ناموسی راوړسیده، اوس طالبان دبسونو او ټکسیانو دنیشتوالی له امله مونږ په خپل موټر کښې تر یو حده رسوی او بیا زمونږ نه دعا غواړي» او داسې نور. البته ځینی ځوانی بښځې په چادری او قیوداتو ندی خوبښی، خو مسنو بنځو به ویل چې مونږ ته معاش کور ته رالیږی او طالبانو وعده را سره کړې، چې کله افغانستان متحد شو مونږ به بیا په خپلو کارونو پیل کوو، او «مونږ هم هغوی ته، د امنیت دراوستلوله امله دا چانس ورکړی» (د کابل په پولی تخنیک کښې ماته ځینو استادانو وویل چې که طالبان پدی وړو خبرو ځانونه مصروف نکړی نو په رښتیا چې د فرشتو حیثیت لری) مونږ باید هیر نکړو چې کمونیستانو یواځی له بنځو نه یو لک او پنځوس زره د جاسوسانو په صفت تربیه کړی وی او ځینی ئی شوروی ته ددی مسلک د زده کړی لپاره لیږل شوی وی. په غرب کښې د کی جی بی د بنځو نه په سؤ استفادې باندی پیری لیکنی شته دی چې حتماً هغوی دا غیر اسلامی او غیر افغانی زده کړه او مغزشوئی زمونږ وطنوالو بنځوته ورکړی وه. ددی بنځو یوه برخه اوس هم په کابل کی دی او طالبانو ته ئی نومونه او استوگنی معلومی دی. له بده مرغه داسی بنځی او نارینه، داسی مغزشوئی شویدی چې هغوی د افغانستان او د افغانستان د خلکو لوړ اهداف، چې زمونږ دملک واحد پاتې کیدل، زمونږ افغانی او اسلامی هویت ساتل او د انسانی حقوقو مراعات کول دی، په نظر کښې نشی نیولای. دا خو مونږ ټولوته واضح ده چې د طالبانو قیودات چې په نارینه او بنځو باندی ئی ایبسی دی، باید رفع پاتی به (۲۷) مخ

شان ختم شوی وی) او دوی په هم یوه بله دوره وی. خو مونږ باید له هغه څه نه چې طالبانو کړی سترگی پټی نکړو.

جهادیانو بښځی تینبتولی، زنا او لواطت په کابل او قندهار کښی عام گرځیدلی ؤ. هلکان تینبتیدل. دخلکو کور مال او ناموس خوندی نو، هر کس او نا کس وسله په لاس او پخپله سیمه کښی مطلق العنان پاچا ؤ. دخلکو د شکایت او د فریاد د اوریدلو منبع نه وه، افغانستان او حتی کابل دوی پخپل منځ کښی تقسیم کړی ؤ.

د طالبانو په راتگ سره امنیت ټینگ شو، وسله چې جائی فکر نشو کولای ټوله شوه، دخلکو مال او جایاد، د طالبانو د محکمو له لاری په ټولو سیمو کښی چې د هغو تر قبضی لاندی ده، بیرته حق دارانو ته ورسید. بل مهم حقیقت چې ماته معلوم شوی دا دی چې طالبان رشوت نه خوری، د عیش او عشرت ژوند نلری، دروغ نه وائی (یا هم پیر کم وائی)، د چا په مال او ناموس تجاوز نکوی، او هر څوک چې ددی جنایتونو مرتکب شی که حتی طالب هم وی په سزا رسیدلی او وبه رسیږی. لنډه دا چې زما په فکر د لمړی ځل لپاره، په افغانستان کښی یوه مردمی ډله منځ ته راغلی چې په آمر او مادون باندی اعتقاد نلری، پخپله آمرین د خپلو موټرو ازانو، او نورو ملازمانو په شان، له هغوی سره یو ځای پوډی خوری او کار کوی. زه فکر کوم چې په موجوده شرایطو کښی چې زمونږ گاونډیو هیوادو په وطن کښی خپل وطنوال را ته دښمنان تربیه کړی او نه غواړی چې یو مستقل او آزاد افغانستان جوړ شی، طالبانو، د خپل فهم او درک په مطابق بی ساری کارونه کړیدی چې د افغانستان د نفوس اکثریت په تیره چې په اطرافو کښی اوسیدی ورسره پوره موافقه لری. زه په کابل کښی په دو ځایو کښی د کونډو سره د کمک د ویشلو شاهدیدم. کله چې می ځان ورته معرفی کړو، هغوی د خپل اخلاص نه پدا سی حال کښی چې هیڅ طالب وجود نه درلود، طالبانو ته دعا کولئ ځینوئ حتی راته وویل چې په دوی کښی داسی بښځی شته، چې کونډی ندی خو خاص د مرستو لپاره ئی په لست کښی ځانونه شامل کړیدی او کمک ور سره کپړی. ما

سند سیاهرویی نرشیر نگارگر و نبی مصداق

برای اسحق نگارگر (نرشیر) آسان بود که از آلت دست شدن دژخیمان بنیادگرا انکار کند؛ برای نبی مصداق آسان بود که توهین پست اش را نسبت به زنان مادر «رادیو شریعت» «فراموش» کند. اما برای این دو عصاره ی فاشیزم مذهبی که حاضر نیستند هرگز از عشق زندگی در اروپا دل بکنند ولی در عین حال روشنفکران مهاجر مادر غرب را بای شرمی خایانه ای دعوت به اطاعت از «امارت» خونین، مفتضح، زن ستیز و غیر انسانی طالبان می نمایند، مشکل است که ویدیوی حاوی دفاع نفرت انگیز شان از جنایتکاران مذهبی را طی جلسه ای در لندن منکر شوند.

این سند ویدیویی را از ما بخواهید.

بها با احتساب مخارج پستی هوایی به اروپا و امریکا به ترتیب معادل ۱۰ دالر و ۱۲ دالر امریکایی

RAWA, P.O.Box 374, Quetta, Pakistan

نامه گلنور بهمن مدیر مسئول نشریه «سپیده»

بنام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد

گرداننده‌گان فهیم و شهیم مجلهٔ وزین و متین «پیام زن» را با محبت‌های صمیمانه سلام می‌رسانم و می‌گویم: دست‌های سبز تان مریزاد که این همه استوار و ستیزا و یکه و تنها در برابر غول بی‌عدالتی و بیداد صخره‌وار ایستاده‌اید و با خنده‌های تلخ خویش لذت پیروزی را در کام سالانهٔ جهالت و خشونت به زهر هلاهل مبدل کرده‌اید.

پیش از اینکه به هدف اصلی نگارش این نامه بپردازم باید متذکر شوم که با تنی چند از فرهنگیان مقیم پشاور در مورد چگونگی صورت بخشی محتوی این نامه مشوره‌هایی داشتم که ایشان بر سیل ترس و روحیهٔ ناپسند انزو و گزینی و سکوت، مرا از پرداختن به این عمل بر حذر داشتند و گفتند: «به لانهٔ زنبور دست نیانداز» زیرا نصیبی و پاسخی جز مستی از دشنام نخواهی یافت. ولی من با شناختی که از ماهیت انسانی و مشرب فرهنگی پیام‌زن داشتم، بی‌توجه به استدلال ایشان به نگارش این سطور پرداختم که امیدوارم حتا در حالتی که به مذاق پیام‌زن برابر نیاید، زمینهٔ یک مناقشهٔ آزاد و استدلال متقابل میسر گردد، تا من توانسته باشم نظریات خویش را، آزادانه مطرح سازم و تجربه کنم که راه خطا پوییده‌ام یا صواب.

دوستان درد آشنا و گرامی!

بی هیچ مداهنه و میالغی بی‌باید اذعان کنم که پیام‌زن برای من به عنوان یک سند معتبر تاریخی و یک نسخهٔ ماندگار آرشیفی ارزش استثنایی دارد و هیچ شمارهٔ آن را سراغ ندارم که چندین روز متوالی با من صحبت نکرده باشد.

من در رودبار همیشه جاری‌اشک‌های پیام‌زن که از زخم‌های خونین جامعه و آزادی سرچشمه می‌گیرد، اشک نه، که چشم‌های خود را جاری می‌بینم و شادمانم از این که پیام‌زن تنها به مویه و ماتم اکتفا نمی‌کند.

زبان برا و غافلگیرکنندهٔ پیام‌زن، برای پرنده‌های آشیان بر دوشی که خانه و کاشانهٔ خویش را در لابلای شعله‌های سرکش آتش و پاره‌های تن فرزندان خویش را زیر رگبار گلوله‌های کور دشمنان ملت مشاهده کرده‌اند، مرهم التیام بخشی است که تسکین می‌کند و آرامش می‌دهد ولی این زبان برای آنانی که همواره ریگ در کفش داشته‌اند و به عنوان دشمنان نابخشودنی آزادی و حیثیت ملت و سرزمین ما شناسایی شده‌اند، زهر آلود و خشونت آمیز تلقی خواهد شد.

مطالب و مضامین مستدل و گزارش‌های مستند و مصور پیام‌زن دقیق‌ترین آثار و اسنادی‌اند که در ده سال آخر در مورد جنایات تهوع انگیز و چندی آور تفنگداران و «پاک‌چیان» حکومت‌های ملوک‌الطوایفی نبشته و تهیه شده‌اند.

خاطرهٔ کارنامه‌های جانبخش و امید آفرین پیام‌زن در امر اعادهٔ حقوق و آزادی‌های از دست رفتهٔ زنان را تاریخ معاصر جامعهٔ ما هرگز به دست فراموشی نخواهد سپرد. گیسوان سپید تاریخ گواهی می‌دهند که هیچ مدنییتی بدون اشتراک فعال زنان به عنوان نصفی از پیکر شریف جامعهٔ انسانی نمی‌تواند به صورت سالم و بارور تشکیل یابد. زیرا تمدنی که در عدم موجودیت فعال زن و پدیدهٔ مؤنث نطفه می‌بندد، لاجرم تمدن معیوب و مذکر به شمار می‌آید. به این اساس، من همونا با پیام‌زن، عمیقاً باورمندم که به خاطر شکستن زنجیرهای اسارت از دست و پای زنان و گشایش کلیه دروازه‌های زندگی اجتماعی و آزادی‌های انسانی به روی آنان، راه دیگری جز ادامهٔ مبارزهٔ سرسختانه و بی‌امان علیه همهٔ آنانی که می‌خواهند زنان را از کلیه امور حیات سیاسی و اجتماعی حذف نموده و به داخل دیوارهای کور «زندان خانواده» برانند، وجود نخواهد داشت. و اگر میرا از غرض و مرض‌های مرسوم روزگار قضاوت کنیم، مینای شهید شجاع‌ترین و با تدبیرترین الگوی مبارزهٔ سرسختانه در راه رهایی زنان جامعهٔ ما از زیر یوغ استبداد نظام‌های مذکر به شمار می‌آید که نام سبزش پیوسته گرامی باد!

گفتنی دیگرم در مورد خوبی‌های کار پیام‌زن اینکه: بسیاری از سلاطین و خسروان جوامع انسانی در آغاز اقتدار، افراد با احساس و عدالت پسندی بوده‌اند، ولی با گذشت زمان به وسیلهٔ مشاوران فرصت‌طلب و آزمند خویش، فاسد و مسموم شده‌اند، که با دریغ و درد شماری عظیمی ازین دست مشاوران چاپلوس و چکمه‌بوس فرهنگیان، نویسنده‌گان و شاعران حریص و شکم‌پرستی بوده‌اند که تحت تأثیر افسون قدرت، جاذبهٔ شهوت و فشار شکم، کلیه مواصفات و فضایل نیک و پسندیدهٔ انسانی را به باد فراموشی می‌سپرده‌اند. اگر چه این فرضیه به هیچ وجهی در مورد آدمک‌های برفی و ببرهای کاغذینی که در دو دههٔ آخر به صحنه آمده‌اند صدق نمی‌کند، زیرا آن‌ها پیش از آنکه دست خونین تجاوز به کرسی اقتدار نصب شان کند، بیشتر از اطرافیان خویش آلوده به زهر کثافت، هرزه‌گی و نادانی بوده‌اند. من عمیقاً باورمندم به استثنای چند تن معدود، اکثر نویسندگان و شاعرانی را که پیام‌زن به سنگ ملامت و تهاجم کوبیده است، شخصیت برتری از سگ داستان بوف کور هدایت که به امید تکه گوشت کثیفی با چاپلوسی نامحدودی کار دکشی‌های قصاب را مداحی می‌کند و با هر حرکت ابروی او دم می‌جنباند، نداشته‌اند. برخی از این نویسندگان و شاعران (۱) تاکنون نیز بی‌شرمانه به گذشته‌های ننگین خویش مباحثات می‌کنند و به دلیل اینکه دار و دستهٔ فاسد و آدم‌کش ربانی و شرکای حکومتی‌اش، کابل را به حمام خون مبدل کرده‌اند، خون ملت را مانند شیر مادر

واصف باختری،

شاعری «بال شکسته» یا ایمان شکسته؟

نیست. فراوان نامه‌های حتی خصمانه را بطور کامل با پاسخ آن‌ها چاپ نموده‌ایم. اگر این، روشی دموکراتیک در کار مطبوعات باشد، پس هیچ نشریه‌ای در زمینه به پای «پیام زن» نمی‌رسد. کاش به «فرهنگیان مقیم پشاور» می‌فهمانید که ولو «جز مثنی دشنام پاسخ‌نیخواهید یافت»، راه باز خواهد بود، چه در صفحات «پیام زن» چه در نشریه‌ای دیگر تا مردم دریابند که حق با کیست و «لانه زنبور» خواندن آن جز از بی‌اعتمادی به خود و احساس کمبود و خواری در خود، ناشی نمی‌شود. راستی مگر آن «فرهنگیان مقیم پشاور» موجوداتی بهتر از سگ «بوف کور» اند که مثال داده اید؟

بهر حال تردیدی نداریم که خط و برخورد «پیام زن» به مسایل و بخصوص کارمندان ادبی و هنری، روز تا روز از سوی شاعران و نویسندگان شرافتمند ما درک شده و مورد توجه مثبت و جدی تر شان قرار می‌گیرد. و این طبعاً به تقویت جبهه هنرمندان آزادبخواه و شکست جبهه هنرمندان خادی - جهادی خواهد انجامید.

برویم بر سر «گلایه»‌های شما که به فحواي «از گپ گپ می‌خیزد»، موجب می‌شوند که هر چند راجع به «فرهنگیان» تسلیم طلب کم نگفته‌ایم ناچار مقداری از آن‌ها را تکرار کنیم تا شاید با دریافت پاسخ‌هایی از شما یا سایر علاقمندان، خوانندگان به حقایقی دست یابند.

«گلایه» شما تنها از برخورد «پیام زن» به واصف باختری است که آن را مناسب حال و شخصیت وی تشخیص نمی‌دهید اما دلایلی را که برای توجیه و توضیح مسئله آورده‌اید جهت «تعدیل نظریات» خود متأسفانه عمیق و جدی نمی‌یابیم. اساساً با تعجب مشاهده می‌کنیم که شما به هیچیک از ادعاهای ما در مورد وی که در شماره ۵۰ «پیام زن» آمده تماس نگرفته و لااقل چند تایی از آن‌ها را رد نکرده‌اید و بناءً اولتر از همه مصرا نه خواش می‌کنیم آن نوشته را مجدداً و بطور دقیق از نظر بگذارید و جاهای مطلوب را رد نماید تا بدانیم که در کجا علیه شاعر ناروا و ناوارد گفته‌ایم. قرار ما همین آقای گلنور بهمن که مطلب مذکور را به نقد بکشید بی توجه به آنکه در این کار ممکن است با جنرال صاحب مشهور خادی - حسین فخری - که به یقین او را از زمره همان عناصری می‌دانید که «پیش از آنکه دست خونی تجاوز بر کرسی اقتدار نصب شان کند، بیشتر از اطرافیان خویش آلوده به زهر کثافت، هرزه‌گی و نادانی» بوده است، هم‌زبان به نظر رسید.

نعره برآوریم

یا به سکوتی بلند تن بسپاریم

مرگ در آن هست

لیک به یکباره آن و زودرس، اما -

این دگری خود به هول و خفت و تدریج...

این همه ادبار و ننگ و نکبت و غم را

نعره برآوریم

یا به سکوتی بلند تن بسپاریم

مسئله این است:

«منصوراوجی»

دوست عزیز،

از حسن نیت تان نسبت به «پیام زن» بسیار خوشحالییم زیرا آنچه در تأیید آن نوشته‌اید نه تعارفات معمول که بیانگر همنوایی آگاهانه و موکد شما نسبت به راه و لایذ لحنش است که اینقدر «بی‌خلت» و با هرزه‌درایی بر آن فیر شده و می‌شود. بهر حال شما اینقدر پرمحبت کار ما را ستوده‌اید که به جای ابراز متقابلاً تشکرهايي پرآب و تاب، به ما جرأت می‌بخشد که با شما نه به مثابه یک «خواننده علاقمند» بلکه به مثابه کسی صحبت کنیم که فریاد و فغان و منظور ما را درک کرده و به استثنای چند مسئله، علی‌الظاهر با ما همفکر و همدرد است. پس در این روزگاری که شیاطین جهادی و طالبی به فرمان مالکان شان، وطن، آزادی، انسانیت و کرامت مردم ما و بخصوص زنان را همتای فضله‌ی شان می‌دانند، با همیم؛ پس بگذار طوری گپ بزنیم که براساس صداقت و اصولیت نزدیکتر مان سازد، صدای ما یکی شود و در این محشری که هر روز نشریه‌ای متعفن به دفاع از جنایتکاران جهادی، طالبی یا حتی پوشالی‌گرا از اینجا و آنجا سر بلند می‌کند، «سپیده‌ی شما هم سرانجام بدمد و اشعه‌اش همچون «پیام زن» به مردم ما التیام بخشیده و «در کام سلاله جهالت و خشونت به زهره‌لاهل» بدل شود.

پیش از آنکه به اصل مطلب پردازیم، باید یاد آور شد که چاپ نامه شما و پاسخ ما به آن به هیچوجه امری تازه و استثنایی در «پیام زن»

یا مثلاً او را مدیر قلم مخصوص اسداله سروری یا اسداله کشمند یا خود دکتر نجیب یا رسول خان سیاف یا کریم خان خلیلی و دیگر سران جنایتکاران ندیده باشید باور نمی‌کنید که ایشان چندان هم «بزرگ» و موسیچه بی‌گناه نیست! منتها از یاد نبرید که وی زیر نظر مستقیم دستگیر پنجشیری‌ها و عبداله‌نایی‌ها و سلیمان لایق‌ها و... اتحادیه پیشگی می‌کرد که نمی‌دانیم سال‌ها فشردن آن دست‌های «از ابتدال شکننده‌تر» را چقدر حمل بر خفتی بی‌پایان خواهید نمود. آقای واصف باختری با چسبیدن به ریاست اتحادیه پوشالی در واقع به پیچ و مهره مهم نظام‌های پوشالی و سپس جهادی بدل شده بود که ولو خودش به تیرباران یا شکنجه کردن‌ها نمی‌پرداخت، اما از این جنایت‌ها و رذالت‌های پوشالی و جهادی هرگز هم دود از نهادش برنیامد، وجدان و قلب سنگی‌اش منقلب نشد و به اتحادیه به عنوان جزئی مهم از کل نظام تف نکرد که نکرد. او وظیفه اعدام و شکنجه را نداشت اما رهبری اتحادیه نویسندگان جلاخان و شکنجه‌گران غیراسلامی و اسلامی را داشت. او ریختن خون انسانیت و آزادی را توسط بربرهای

پوشالی و اخوانی دید ولی خم‌ابرو نکرد و کماکان خادم شان باقی ماند. او جنایتکار نه لیکن «نظریه پرداز فرهنگی» جنایتکاران بود. آیا صحیح است که سایه این درخت کلان را بر سر شاعر نبینید و فقط قومندان اعدام‌ها و شکنجه‌گر نبودنش را برجسته سازید؟

واصف برای کی نفس می‌کشد؟

«(استاد واصف) هنوز در کنار محروم‌ترین اقشار

ملت خویش نفس می‌کشد»

آیا در حال حاضر واصف بین کارگران بسر می‌برد یا دهقانان مناطق مرکزی؟ یا طبقات بریاد رفته‌ی میانه‌حال کابل یا فقرای آن شهر بسمل؟ مگر در گذشته در دوران اوج عشق اتحادیه‌اش در کنار آن محروم‌ترین طبقات نفس می‌کشید؟

زمانی که روس‌ها و سگ‌های شان مردم را از هلی‌کوپترها به زمین می‌انداختند، او آن دل و گرده و وجدان را داشت که در معیت میهن‌فروشان خرد و بزرگ در روسیه چکر بزند. در آن زمان معنی «نفس کشیدن در کنار محروم‌ترین اقشار ملت» جز پیوستن به مقاومت با تفنگ یا با قلم، میسر نبود ولی واصف باختری راه نفس کشیدن در کنار روس‌ها و پوشالیان را برگزید نه یکسال نه دو سال بلکه بیش از ۱۵ سال! از این مهمتر، می‌دانیم که در شرایط کنونی، «نفس کشیدن در کنار محروم‌ترین اقشار ملت» برای روشنفکران متعهد تنها و تنها

شادترین و بیش‌شایسته و «کارمند شایسته فرهنگ»

آقای بهمن توجه کنید:

شاملو تنها فریادگر بزرگ آلام و رزم خلقش به شمار نمی‌رود، او به مثابه شاعری که شکوه شخصیتش کمتر از شکوه شعرش نیست درباره جایزه‌ی نوبل گفته است:

«جایزه نوبل، جایزه بهترین انشاء سال در ستایش غرب است.»

بهرام بیضایی، فلمساز نامدار حتی در همان داخل ایران زیر ساطور و وحشت مذهبی، نه تنها نامه‌ای افشاگرانه و تهورآمیز به مقامات ایرانی در اعتراض به سانسور فلمش می‌نویسد بلکه فرصت را تلایی شمرده و «سیمرغ بلورین» جایزه رژیم به خاطر فلمش را نیز پس می‌فرستد.

ولی عمق انحطاط رهنوردزریاب را دریابید که چگونه تصدیق «کارمند شایسته فرهنگ» ش از سوی پوشالی‌ترین حکومت در تاریخ حکومت‌های پوشالی را امیل گردن ساخته و همچون طفلی بی‌تنبان و بیگانه با مفهوم غرور و شرم و حیثیت، آن را به دیگران «سوز» می‌دهد. و قضیه جگر خراش‌تر می‌شود وقتی «نامی بر چکاد شعر دری» هم برای یکچنان موجودی شعر می‌سازد!

توضیح آن مناعت‌ها و این حقارت‌ها کار شماست آقای بهمن.

واصف، تبهکار یا موسیچه بی‌گناه؟

گفته‌های تان را یک یک بررسی می‌کنیم:

«استاد واصف باختری - که علیرغم پنداره و

تصورات پیام زن، هیچ گاهی دستش به خون ملت و

آزادی سرزمین ما آغشته نگردیده است.»

ما هیچگاه این «پنداره و تصورات» را نداشته‌ایم که دست واصف مثل دست شاعران خادی و جهادی آغشته به خون است. چه بسا که حتی برخی شاعران و نویسندگان خادی - جهادی احتمالاً از لذت کشتن و شکنجه انسان‌ها بی‌نصیب مانده اند لیکن این، لکه‌ی خیانت را از جبین شان نشسته و آنان را از مجازات به مثابه همکاران جنایتکاران میهن‌فروش برائت نمی‌بخشد. لازم نیست دست همگی «فرهنگیان» مثل دست سلیمان لایق، لطیف پدرام، حسین فخری، ظاه‌رطین، عبداله‌نایی، اسداله حبیب یا یوسف آئینه، لیلاصراحت‌روشنی، محمودفارانی و قهارعاصی به خون رنگین باشد تا آنگاه و فقط آنگاه آنان را خاین و جانی نامید. اما خوب شد شما به یاد ما دادید که دست واصف و امثالش را می‌توان آغشته به خون آزادی دید زیرا او به مصداق گفته‌ی معروف برتولت برشت «تبهکار» است چرا که حقیقت را می‌دانست و می‌داند ولی نگفت و نمی‌گوید. انتظار نداشتیم که تا در آستین «استاد» لکه‌های خون را نشان ندهیم

شرکتش در مسابقه‌ی فرار، نمره‌ای مثبت یا منفی در کارنامه‌اش نخواهد افزود. تنها امید است در فرصت و موقعیتی دیگر هیچ دوستدارش جرأت نکند در جواب به این سوال ساده که «واصف چرا در پاکستان شعر آزادی نگفت و علیه درندگان اخوانی ننوشت؟» جواب دهد که: «از ترس خفقان و ترور پبنادگر ایان! دوست محترم تکرار می‌کنیم: بگذار آقای واصف در امریکا، کانادا، اروپا یا استرالیا به خیر و خویی و با عافیت مقیم شود ولی علیه «ادبار و ننگ و نکبت و غم» طالبی و جهادی نعره برآرد!

واصف، «شخصیتی بزرگ و معصوم»؟

شما در دفاع از واصف نکاتی مرقوم داشته‌اید که گویا دال بر «بزرگی و معصومیت» وی می‌باشند. از آنجمله است:

«استاد باختری دیروز بر کرسی وزارت می‌توانست بنشیند ولی با شناختی که از ماهیت مردم ستیزانه حکومت‌های دو دهه پیشین داشت هرگز رغبتی به این کار نشان نداد».

مگر قصد اساسی رژیم پوشالی در مورد واصف باختری این بود که او را از طریق با خود داشتن، در چهارچوب اتحادیه، بکلی بدنام، دست‌آموز و تابع‌دارش بسازد، یا اینکه با وزیر ساختنش از وجود او به نفع ملت استفاده کند؟ به یقین با ما موافقید که شق اول درست است. روس‌ها و پوشالیان او را وزن کرده و دریافتند که صرفاً با نصب او در رهبری اتحادیه نویسندگان و نشریه‌هایی تحت نظر جاسوسان شان نظیر عبداله‌نایی‌ها و گاهگاهی همزمان کردنش در «سرزمین همسایه بزرگ شمالی» به هدف شان می‌رسند - که رسیدند - پس وقتی اینقدر آسان و ارزان می‌توانستند او را از خود کنند، چرا و چه نیازی در کار بود که وی را بر کرسی وزارت بنشانند؟

همچنان آیا جایی بهتر از اتحادیه برای گرفتن شرافت و شخصیت یک «فرهنگی» وجود داشت؟ اگر فرضاً پوشالیان شاعر را وزیر آب و برق خود می‌ساختند، او را خوب و تا به آخر بسی آب و رسوا نموده و به تباهی می‌کشاندند یا بانصب در ریاست اتحادیه یا این و آن نشریه تا زبان و

قلمش را به میل خود به گردش در آورند؟ ببینید آقای بهمن، شاعر شما به ریاست اتحادیه پوشالیان - که از جهاتی نسبت به چندین وزارت اهمیتش بیشتر بود - به سر و چشم رغبت نشان می‌داد، اما به زعم شما

در کار آگاهگرانه‌ی ضد جهادی و ضد طالبی از هر طریق و در هر حد ممکن برای آن اقشار، معنی پیدا می‌کند. در غیر آن به صورت فالتومشر در کنار آنان نفس کشیدن، نمایشی مطلقاً بوج و خودفریبانه است.

واقعیت اینست آقای بهمن که «سلاح» اصلی شاعر شعرش هست. واصف که دیگر هیچ سلاحی (سلاح کار سیاسی، تشکیلاتی، فرهنگی و...) ندارد با سلاح شعر می‌توانست (می‌تواند؟) با ملت و عزیز ملت باشد اما از آنجایی که او دیگر سال‌های سال است مفهوم «شعر به مثابه سلاح مبارزه» را نظراً و عملاً در طاق بلند گذارده، نتوانسته برای محرومترین اقشار مفید واقع شود. شاعر مبارز و اصل ممکن است بنابر عوامل گوناگون، زیاد در کنار محرومترین اقشار نباشد اما با شعر خنجر آسایش می‌تواند نفس کشیدنش را در کنار آنان از سطح یک ادعای متظاهرانه‌ی روشنفکرانه در سطحی ملموس و درخشان ارتقا بخشد. نفس کشیدن خود شاعر همیشه تعیین کننده نیست، مهم اینست که شعرش چگونه، برای کی و برای چه «نفس» می‌کشد. اگر ارزیابی منتقد بزرگ زمانه حسین خان فخری خادی را معتبر بدانید، دم حاضر آقای واصف باختری با آخرین مجموعه‌اش به عرفان‌بازی رو آورده و دنیا (و لایده محرومترین اقشار ملت) را طاعونی و مبتذل و... می‌داند! یعنی به یک ملنگک نامتعرض متغیر سرخم بدل شده که در خلسه‌ی «غور در رازهای ابدیت»، بی‌حرمتی به جنازه‌ی ملتی نگونبخت را نظاره می‌کند. اگر انتساب این شوق و شغل ناشریف را به شاعر تان قبول ندارید باید به جنگ آن مداح خادی‌اش بروید.

عدم شرکت «در مسابقه فرار از این جغرافیای زخمی» - که ببینیم تا چه وقت طول می‌کشد - نیز زحمت بی‌اهمیتی است که بیهوده به خود روا داشته است و هیچگونه افتخاری برایش در پی ندارد زیرا (۱) هنگام اشغال و سلطه‌ی میهن‌فروشان پرجمی و خلقی که بیرون شدن از افغانستان امری لازم برای فردی باظرفیت و اراده‌ی مبارزه به شمار می‌آمد، آقای واصف چنان در پایدن در مقامات اتحادیه و این و آن نشریه پوشالیان پای فشرده در مسابقه‌ی «ما از دولت هستیم و دولت از ما» از اسداله حبیب‌ها، بارق‌ها، لایق‌ها و اکرم عثمان‌ها چیزی کم نداشت. او به

نه دوست عزیز، «تابناکترین چهره» با همان قبول حتی مسئولیت فلان نشریه پوشالی با آبرویش بازی کرد و ثابت نمود که نه «در کنار محرومترین اقشار ملت» بلکه در رکاب مستی از خاین‌ترین افراد ملت «نفس می‌کشد». و تراژدی‌اش را نفرت‌انگیزتر ساخت وقتی از اخوان پلید هم روی برتافت و در برابر آنان همچون نور شیرنکارگر سر سود و زبان به تملق آلود. اینها واقعیاتی سرسخت‌اند که هیچ «بزرگی» و «معصومیتی» برای انسان باقی نمی‌گذارند.

خارج کشور نیامد و فعال و پویا با دشمنان مردم در کابل باقی ماند و (۲) اگر او نخواهد و نتواند ضمن انتقاد از گذشته‌اش به مبارزه‌ای سازش ناپذیر با خاینان طالبی و جهادی برخیزد، شرکت و عدم

سعیدی سیرجانی شاعر و نویسنده و پژوهشگر که به جرم محکوم ساختن شجاعانه‌ی رژیم اسلامی ایران در زندان به قتل رسید، در سومین نامه‌اش خطاب به خامنه‌ای می‌نویسد:

«آدمیزاده‌ام و دلیلش همین نامه‌که در حکم فرمان آتش است و نوشیدن جام شوکران. بگذارید آیندگان بدانند که در سرزمین بلاخیز ایران هم بودند مردمی که دلیرانه از جان خود گذشتند و مردانه به استقبال مرگ رفتند».

آقای بهمن، «بزرگترین چهره شعر معاصر» شما به استقبال چه رفت؟ به استقبال اتحادیه، ملازمت ادبی پوشالیان و درندگان بنیادگرا!

کلمات شورانگیز سعیدی سیرجانی در برابر دژخیم ساطور بدست را بنید و خم و چم ۲۰ ساله‌ی شاعر «بزرگ و معصوم» را در برابر سفله‌گان پوشالی و بنیادگرا!

دلیل دوم «بزرگی و معصومیت»:

«با این چشم‌های گنهکار دیدهام که این مرد فرهیخته مانند ملازم پایین رتبه‌یی ... از دفتر اتحادیه نویسدگان... با افسرده‌گی بی‌پایان الی مکرویان سوم راه‌پیمایی می‌کرد!»

دیدید که «مرد فرهیخته» چه ساده و چه ارزان و فقط در حد یک «ملازم پایین رتبه» تطمیع شده و کار اتحادیه پوشالیان را پیش می‌برد و هرگز نیازی به وزیر ساختش نبود؟ این «راه‌پیمایی» ابداً «بزرگی معصومیت» فرهیخته رانه بلکه برعکس غروررفتگی، زبونی و خشنود نگهداشتن رئیسانش را به اثبات می‌رساند. * ره‌نوردزریاب‌های بیچاره را لقب «کارمند شایسته فرهنگ» و سفرها، داکتراکرم عثمان‌ها را ماموریت‌ها در خارج با دالر و خورد و پردهایش، و لطیف‌پدرام‌ها را پیشبرد هرزگی و فسادش به برکت خادی بودنش مزه می‌داد تا با تیختر قلاده‌ی روس‌ها و پوشالیان را به گردن آویزند. اما معلوم نیست که اگر واصف‌باختری به آن مردارخوری‌ها هم متمایل نبود پس لطف کنید آقای بهمن توضیح دهید که چه چیزی، چه تمایل یا اجباری ملوکوتی و غیرقابل فهم برای مردمان عادی، او را از اول تا آخر به «حکومت‌های مردم ستیزانه» وفادار نگه داشت و تا مقام بلندگوی ادبی و هنری آنها

بقیه در صفحه (۶۴)

* مگر معنی دیگر آن راه‌پیمایی با لب فروبستگی و در کمال خضوع و خشوع وی این نبود که به روس‌ها و پوشالیان با زبان بی‌زبانی برساند: نه موتر می‌خواهم نه گادی و نه به هیچ نحو دیگری می‌خواهم سر بار دولت زحمتکشان شوم و با جان و دل هم برای تان کار می‌کنم، فقط قول بدهید که نه مرا می‌کشید و نه به زندان می‌اندازید؟

به مقامی ظاهرأ یک درجه بالاتر، به کرسی وزارت رغبتی نشان نداد. آیا این را می‌توان نشان «بزرگی و معصومیت» وی دانست؟؟ با این محاسبه میهن‌فروشان را که معراج شان تا ریاست بود و به وزارت نرسیدند باید صاحب وقار و شخصیت شمرده؟! آیا روسای موسسات فرهنگی نازی‌ها که به وزارت نرسیدند از نظر شما مردمان پاک نهاد و ضدیهتلر بودند؟ آیا هم اکنون به استثنای وزیران در «امارت»‌های طالبان یا جهادیان، روسا و دیگر اراکین آنها را به قول خود شان «تاج‌سرملت» و بیگناه محسوب می‌دارید؟

همچنین اگر مثلاً داکتر حسن شرق مدعی شود که می‌توانست در کرسی

ریاست جمهوری نشیند «اما با شناختی که از ماهیت مردم ستیزانه حکومت‌های پیشین داشت» رغبتی به این کار نشان نداده و به همان کرسی صدراعظمی حکومت دست‌نشانده اکتفا ورزید، به خاطر وقاحت او لبخندی تلخ بر لبان تان خواهد نشست یا اینکه ادعایش را جدی گرفته و او را صاحب شخصیت و حیثیت خواهید پنداشت؟

معتقدید شاعر ماهیت دولت‌های دست‌نشانده را «مردم ستیزانه» می‌شناخت. ما می‌گوییم «مردم ستیزانه» نه، که انسان ستیزانه، شرف‌ستیزانه و خاین و جانی باید می‌شناخت و بناءً نتیجه بلافضل آن باید گسستن از هرگونه پیوند با آنها می‌بود تا بتواند قلمش را هم از گرو خاد خلاص کند. اما او و همراهان تا آخر تا خروج روس‌ها و سقوط سکان شان از سازش با «حکومت‌های مردم ستیزانه» باز نه ایستادند! این چه نوع «شناخت» از ماهیت «مردم ستیزانه» پوشالیان بود که ذره‌ای و لحظه‌ای کار با آنها را ویرانگر همت، عزت و شخصیتش ندانست تا ریاست اتحادیه و هر کار دیگری را نفرین نموده و کشور را ترک می‌کرد همان‌طور که در پایان «امارت» برهان‌الدین ربانی کرد؟

نه دوست عزیز، «تابناکترین چهره» با همان قبول حتی مسئولیت فلان نشریه پوشالی با آبرویش بازی کرد و ثابت نمود که نه «درکنار محروم‌ترین اقشار ملت» بلکه در رکاب مشتی از خاین‌ترین افراد ملت «نفس می‌کشد». و تراژدی‌اش را نفرت‌انگیزتر ساخت وقتی از اخوان پلید هم روی بر تافت و در برابر آنان همچون نشرین‌نگارگر سر سود و زبان به تملق آلود. اینها و اقیعاتی سرسخت اند که هیچ «بزرگی و معصومیتی» برای انسان باقی نمی‌گذارند.

هستی اینان نیستی بنیادگرایان است و بس

شکیلا ولد احمد علی ۱۳ ساله گدا

سکونت اصلی - شکر دره

سکونت فعلی - زورآباد

اعضای فامیل - ۶ نفر

شغل پدر - سابق دهقان

پدرش را چند طالب در هنگام آب دادن زمین‌ها صرف بخاطر ساعت تیری نشان گرفته به قتل می‌رسانند. سامایش در اثر بمباران طالبان در حالیکه مصروف دهقانی بود به قتل رسیده است. یک مامای دیگرش نیز توسط راکت طالبان زخمی می‌شود و فعلاً در شفاخانه با مرگ روبرو است.

بعد از مرگ پدر و برادر رفتن خانه و دارایی‌شان در اولین پیشروی طالبان بطرف شمالی، به کابل مهاجر می‌شوند. با مرگ پدر، کاکایش مادر شکیلا را جواب می‌دهد تا به خانه پدرش برود. کاکا دید و باز دید آنان را با مادرشان منع می‌نماید و تا حال شکیلا، خواهران و برادرانش موفق نشده‌اند تا از مادر و فامیل مادر دیدن کنند. با این هم مامایش به علت فقر و تنگدستی کاکایش که کراچی‌وان می‌باشد مصارف لباس‌شان را می‌پردازد. اما شکیلا مجبور است تا با گدایی قوت لایموتش را بدست آورد.

عاید ماهانه‌شان ۱۵ الی ۵۰ هزار می‌باشد. خوراک صبح‌شان، گاهگاهی نان و توت خشک ولی عموماً چای تلخ با نان خشک است که حاصل گدایی وی می‌باشد. نان چاشت و شب پیاهو کچالو است که کچالو و پیاز را از زیر کراچی‌های ترکاری در بازار بدست می‌آورد. به میوه و گوشت تنها در عیدها ممکن است برسند که بعضی از خویشاوندان برایشان می‌فرستند. وضع صبحی بسیار بد دارد، ضعیف و لاغر و معده درد است. یسواد اما بیدار و هوشیار می‌باشد. لباس‌ها ژنده و بسیار چرک، چادر سیاه پاره پاره و بوت‌های پلاستیکی وصله شده در پا دارد. خاطره فراموش ناشدنی‌اش مرگ پدر، مهاجرت، جدایی مادر و شوهر کردن او.

در حالیکه اشک در چشمانش حلقه می‌زد، دست‌ها را بلند نموده و طالبان را دعای بد نمود.

سیدکمال ولد میرامان‌اله، ۱۱ ساله گدا

سکونت اصلی - استالف

سکونت فعلی - زورآباد

اعضای فامیل - ۶ نفر

شغل پدر - سابق معلم و بعد کراچی‌وان

بعد از اینکه در حویلی‌شان راکت می‌خورد و باعث قتل پدر، برادر و خواهرش می‌شود به کابل مهاجر می‌شوند.

بیش از ۱۱ سال ندارد و برادر کوچکش هم در یکی دو سال اخیر با وی به گدایی می‌رود تا یاد بگیرد. مادرش از صبح تا شام در مساجد به گدایی می‌پردازد.

عاید روزانه‌شان حدود ۱۰ تا ۲۰ هزار می‌باشد. صبحانه‌شان نان قاق که در چای تلخ تر می‌کنند، چاشت شوربای کچالو (آب و کچالو بدون روغن و پیاز...) و شب استخوان‌های جوش داده که یکی از خویشاوندان‌شان می‌فرستد. ماه یکبار ۳ هزار افغانی را میوه می‌خرند که به مشکل چهار دانه کیله و یا دو دانه سیب می‌شود.

در خانه کرایه زندگی می‌کنند. پول کرایه را برادرش که در پاکستان قالین بافی می‌کند برای‌شان می‌فرستد. برادر‌شان از آنان جدا بوده و حتی همدیگر را نمی‌شناسند. مریض و رنجور می‌باشد و در بدنش زخمی‌های زیاد سالادانه به چشم می‌خورد.

خاطره فراموش ناشدنی‌اش اصابت راکت به خانه‌شان، مرگ پدر و خواهر و برادرش.

کمال می‌گوید روزی که نسبت به دیگر روزها پول بیشتر بدست آورده باشد خوش‌ترین لحظات برایش می‌باشد. وقتی از او پرسیده شد که آیا آرزو دارد کشورش آرام شود با بی‌اعتنایی گفت: «اگر آرام هم شود برای ما فرق نمی‌کند چرا که ما پدر، برادر، خواهر و زندگی خود را از دست دادیم.»

معروف ولد ظهور ۱۳ ساله گدا

سکونت اصلی - استالف

سکونت فعلی - زورآباد

اعضای فامیل - ۵ نفر

پدرش در اثر بمباران قریه‌شان توسط طالبان کشته شده و مادرش در مساجد گدایی می‌کند.

وضع صبحی نسبتاً خوب دارد اما زخم‌های سالدانه در وی زیاد است. یسواد است. غذای چاشت و شب‌شان را پیاهو کچالو و برنج جوش داده تشکیل می‌دهد.

معروف برادر ۵ ساله‌اش را نیز با خود به گدایی می‌برد تا گدایی را یاد بگیرد. زمانی که مادر وی بقصد گدایی خانه را ترک می‌گوید برادران کوچک معروف را در خانه زندانی می‌کند و در طول روز فقط یکبار به خاطر نان چاشت‌شان به خانه می‌آید.

بصیره ولد ذکر یا ۱۱ ساله گدا،

سکونت اصلی - کوهستان

سکونت فعلی - زورآباد

اعضای فامیل - ۷ نفر

زمانیکه طالبان منطقه‌شان را اشغال کردند هر شب بعد از نماز شام

بین شما کدام
- بگوئید! -
بین شما کدام
صیقل می دهید
سلاح آبائی را
برای
روز
انتقام؟

«شاملو»



پدرش را تهدید می کردند تا برای آنان نان بدهد. اما چون گلکار فقیری بود و نمی توانست برای آنان چیزی تهیه کند، عذرارش را پیش کرد. اما طالبان به او می گویند تا از همسایه ها قرض کرده و برای شان نان بفرستد در غیر آن جزا خواهد دید. این رفتار طالبان آنان را مجبور به مهاجرت می کند. بعد از آمدن به کابل، پدرش دچار تکلیف گرده می شود و حالا قادر نیست کار کند بناءً اطفالش را به گدایی می فرستند. بیسواد می باشد و ظلم طالبان را هرگز از یاد نمی برد.

در آخر با گریه گفت: «در اوایل هر زمانی که به گدایی می رفتم از شرم صدا در گلویم بند می شد و وقتی صدا می کردم دست و پایم را هم لرزه می گرفت. اما حالا از بس زیاد گدایی کرده ام دیگر آنطور نیست.»

لطیفه ولد حمیداله ۱۳ ساله گدا،

سکونت اصلی - پروان

سکونت فعلی - حصه اول خیرخانه

پس از حمله طالبان به منطقه شان مجبور به مهاجرت شدند. برادرش را طالبان از پس لت کرده اند تا حال پاهایش درد می کند و پول تداوی را ندارد. پدر شان کراچی وان بود که در اثر حادثه ترافیکی مرد. در اول برادرش گدایی می کرد اما با زیاد شدن درد پاهایش دیگر نتوانست ادامه دهد. لطیفه مجبور شد کار او را پیش برد. خواهر و برادر کوچکش نیز گدایی می کنند.

او می گوید: «مجبور هستم گدایی کنم چون وقتی که برادر مریض و خواهرک خردم بیادم می آید بسیار جگر خون می شوم و کوشش می کنم که چیزی برای آنان بدست آورم. زمانی که پدرم زنده بود می توانست با کراچی رانی برای ما چیزی بیاورد اما حال دیگر کسی نیست.

پدرم سابق از یکی از خویشاوندان ما پول قرض گرفته بود و تا زمان مرگ نتوانست آنرا دوباره بپردازد. بعد از مرگش قرضدارها آمدند و ما قادر به پرداخت قرض نبودیم، آنان با ما خیلی جنجال کردند.

در زندگی مرا گدایی و مرگ نا به هنگام پدرم رنج می دهد. وقتی پشت دروازه های مردم برای گدایی می روم با من برخوردی بد کرده و با دو و دشنام جواب می دهند. در اول که به گدایی می رفتم نمی توانستم صدا کنم اما هر وقت که خواهر و برادرم به یادم می آیند که شب منتظر من اند بسیار صدا می کنم. روزم به گدایی می گذرد و شب هم آرام ندارم صدا کردن ها و قهر مردم به یادم می آید و گریه می کنم.»

صفا ولد برات ۱۰ ساله گدای تیل و زباله دان،

سکونت اصلی - سرای خواجه

سکونت فعلی - بلاک های خارندوی

بیسواد است اما هوشیار. با وجود داشتن زخم های سالدانه تنومند به نظر می رسد. پدرش کراچی ران است با عاید روزانه ۳۰ هزار افغانی. عاید خودش ۲۰ تا ۳۰ هزار افغانی است که از فروش تیل گدایی شده بدست می آورد. خوراک روزانه شان پیاه کچالو، برنج و گاهی نان باگُر است.

قبلاً دارای زمین و باغ بودند اما در اثر جنگ ها و عدم رسیدگی به کشت و زراعت همه از بین رفته و مجبور به مهاجرت شدند.

صفا با سایر گدایان در مارکیت عمومی تیل کابل واقع تایمینی

این نوشته از ما نه بلکه ندای وجدان یک خارجی است که از بربریت بنیادگرایان وطنی تکان خورده است. و از این جاست که تکرار می‌کنیم نفرین به همه‌ی آن «فرهنگیان» وجدان سوخته‌ای که با همان بی‌غیرتی و بیشرمی که با تبهکاران روسی و سگ‌های شان ساختند، از کنار این سفاکی‌های جانورمنشانه‌ی بنیادگرایان نیز خونسرد و خنثی می‌گذرند و نه شعر، نه نثر و نه هیچ صدایی از آنان بر نمی‌خیزد؛ ولی برحسب عادت و به طرز خستکی‌ناپذیری عار ندارند که از شعر و شاعری و نقد و... بی‌ارتباط به وحوش جهادی و طالبی، سخن برانند.

کشتار جمعی‌ای که از نظر جهان پنهان ماند

۱۷ اگست ۱۹۹۹ پاریس

یک سال قبل در آخر همین هفته ۵ الی ۸ هزار نفر در طول ۳ یا ۴ روز به قتل رسیدند، فقط بدلیل هویت قومی شان (هزاره). بسیاری از آنان را مردان تشکیل می‌دادند.

بعضی از آنان را بر روی سرک گلوله‌باران کردند. تعدادی را بعد از محاصره منطقه مسکونه‌ی شان، شناسایی نموده و در خانه‌های شان اعدام کردند و بعضی را در کانتینرهای فلزی انداخته و در زیر تابش آفتاب رها کردند تا پخته و خفه شده، بمیرند. در یک شفاخانه، کم از کم حدود ۳۰ مریض را در حالی که در بستر بودند به گلوله بستند. اجساد مقتولین را در روی سرک‌ها به نمایش گذاشتند تا درس خوبی برای زندگان باشد. شهادتی که ترس از سر و روی شان می‌بارید گواهی می‌دهند که سگان مشغول پاره پاره کردن اجساد بودند ولی هیچ کس اجازه‌ی دفن آنان را نداشت چون از طریق رادیو و لودسپیکر قبلاً به مردم اخطار داده شده بود.

آیا شما این کشتار جمعی را بیاد دارید؟ در کجا این کشتار جمعی رخ داده بود؟ کی و توسط کی‌ها و چرا کشته شدند؟ یقیناً قادر به جواب دادن این سوالات نیستید. خود را مقصر ندانید چون شما شامل اکثریت هستید. این حادثه در کوسوو و یا بوسنیا روی نداده بود. این حادثه در افغانستان اتفاق افتاده بود که می‌تواند به دلایل زیاد کوسووی سال‌های ۱۹۸۰ باشد که دیگر مهم پنداشته نمی‌شود.

تا مدتی چنین به نظر می‌رسید که قتل عام در شهر مزارشریف افغانستان که توسط طالبان انجام گرفت، شاید هیچ زمانی در تاریخ ثبت نشود. مهم‌تر از این مسئله مونیکالونسکی، مسابقه‌های فوتبال و شورش‌های اندونیزیا بود که توجه تمام رسانه‌ها را به خود جلب نمود. سرانجام اگر چه این قتل عام ثبت تاریخ گردید ولی به شکل یک یادداشت حاشیه‌ای.

عفوین الملل نخستین گزارش را در ۳ سپتامبر ۱۹۹۸ از طریق یک

اطلاعیه مطبوعاتی شایع نمود. یک هفته بعد کمشنر عالی ملل متحد برای مهاجرین (UN High Commissioner for Refugees) با اطمینان اظهار نمود که هزاران نفر جان خود را از دست داده اند.

نظارت حقوق بشر (Human Right Watch) در اول نوامبر گزارش مفصلی را مبتنی بر تحقیق در پاکستان انتشار داد. مدت کوتاهی بعد از آن در یک گزارش کمیسیون حقوق بشر ملل متحد نیز به کشتار جمعی اشاره رفت. معذراً، گزارش‌های منتشر شده علیرغم محتوای تکانه‌دهنده شان، عکس‌العملی را بر نه‌انگیخت. یکی به این دلیل که تصاویر وحشت‌آور و پارچه شده آن اجساد در دسترس نبود و هیچ تلویزیون مهم نخواست مصاحبه‌ای با مهاجرین و یا کارکنان امداد به عمل آورد. اما بین ماه مارچ و جون امسال پیش از آن که نیروهای تحت رهبری ناتو امکان ورود فلمبرداران را به کوسوو فراهم سازند، صدها گزارش تلویزیونی از مهاجرین در البانیا و مقدونیا پخش شد. در واقع اگر اراده‌ای در کار می‌بود می‌شد تصاویری از مزارشریف داشت. کم از کم در دو فرصت مردم با استفاده از کامره‌هایی مخفی توانسته اند از وضعیت زنان افغان زیر سلطه طالبان فلم بگیرند. برای طالبان فلمبرداری از یک زن زنده بیشتر مردود است تا از اجساد مرده. خبرنگارانی نیز بودند که احساسات شان را با نوشتن چند مقاله خوب در روزنامه‌های اینچا و آنجا تبارز دادند. ولی در مجموع قتل عام مزار توسط رسانه‌های بین‌المللی و مشخصاً توسط مطبوعات بانفوذ امریکا کنار گذاشته شد.

«نیویارک تایمز» امریکا در ۱۶ سپتامبر تمام مسئله را با آوردن چند تصویر در یک مقاله که آن هم راجع به ایران بود خلاصه نمود. یک خبرنگار در اسلام‌آباد مضمونی ۱۵۰۰ کلمه‌ای را به «نیوزویک» فرستاد که بعداً به صورت نوشته‌ای ۱۵۰ کلمه‌ای بی‌اهمیت اختصار یافت. از یگانه سازمان‌های مهم انتشاراتی امریکا که نسبت به دیگران وضع بهتری داشتند «لاس‌انجلس تایمز» و «واشنگتن پست» بودند که

نویسنده روبرت سی. کولویل (Rupert C. Colville) سخنگوی ملل متحد در افغانستان و کوسوو بوده است. نظرات مطروحه در این نوشته از خودش بوده و به هیچوجه از نظرات سازمان ملل نمایندگی نمی‌کند. او مضمونش را به «انترنیشنل هرالد‌تریبون» تقدیم کرده است.

ویلیم ریوی خبرنگار بی بی سی در کابل که چهار ماه بعد از آنجا دیدن کرد.

آقای ریوی نخواست که درباره قتل عام مزار تحقیق و مصاحبه هایی با مهاجرین و کارکنان موسسات امدادی ترتیب دهد که در آن طرف سرحد پاکستان جمع شده بودند. انتقاد عمده او از طالبان این بود که «تاکتیک های آنان می تواند وحشیانه گفته شوند» نمی توان گفت که افغانستان از نقشه رسانه های خبری جهان حذف شده است. تعداد کثیری از رسانه ها به اسامه بن لادن پرداختند و نیز راکت های کروز به طرفش نشانه رفتند زیرا او متهم به بمب گذاری در سفارت های امریکا بود و وقتی طالبان به زنان هدایت می دهند که نباید جراب سفید و یا بوت هایی که صدا می دهد به پا کنند در سراسر جهان مقالات در مورد به چاپ می رسد و گروه های حقوق زنان به پا می خیزند. ولی هنگامی که طالبان ۵۰۰۰ نفر را اول به سبب قومیت و دوم به سبب جنسیت آنان از تیغ می گذرانند، از هیچکس صدایی بر نمی خیزد.

کشتار مزار بدون تردید داستانی موقوف و تکانهنده است. مع الوصف قریب ۳۰۰۰ روزنامه نگار روی زمین در اوج بحران کوسوو در آنجا میخکوب اند و تنها عده انگشت شماری از خبرنگاران جهانی با کسانی که از مزار به پاکستان آمده بودند زحمت مصاحبه هایی را به خود هموار ساختند...

کمک های بین المللی برای البانیایی های کوسوو نتیجه مستقیم توجه رسانه های خبری درباره وضع مهاجرین و شقاوت های رفته بر آنان می باشد. اما سرنوشت ده ها هزار کودک ملیت هزاره چه خواهد شد که پدر و برادر و هست و بود شان را در افغانستان و ایران و بینوا کشوری که در آن مادران بیوه از حق کار محروم اند، از دست داده اند؟ ■

اولی مطلبی را در ۱۸ سپتامبر و دومی در ۳۰ نوامبر و به دنبال آن سرمقاله ای را در اوایل دسامبر انتشار دادند. اما این نوشته ها بیشتر از آن مهجور و نادیده باقی ماندند که بتوانند خشمی را علیه کشتار جمعی برانگیزند. این انعکاس را با انعکاس اخبار کوسوو مقایسه کنید.

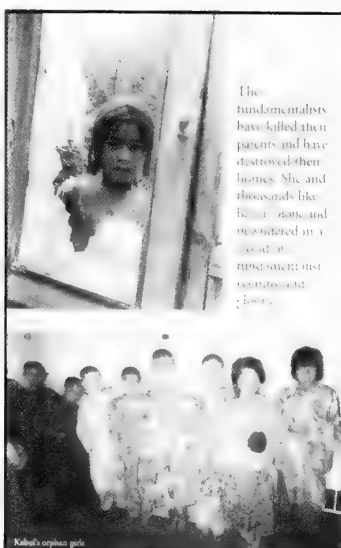
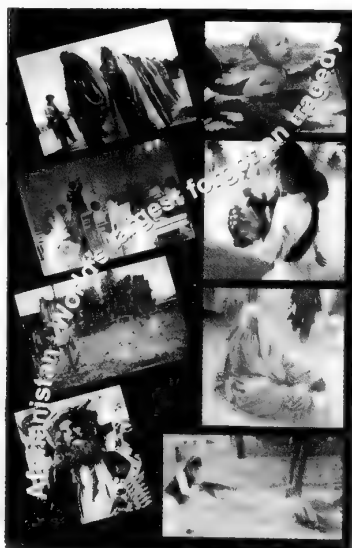
در ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۸ عده ای که از قتل عام مزار با خبر بودند و می خواستند آن را اشاعه دهند، ۲۰ نفر در قریه کوسوو بنام «گورنجی اوپرنجی» کشته شدند. در ۱۵ جنوری ۱۹۹۹، ۴۵ البانیایی دیگر در «رکاک» به قتل رسیدند. در هر دو واقعه گزارشگران تلویزیون خبر را با آب و تاب انتشار دادند و ناتو شروع به عکس العمل نمود. شاید نزدیکترین مقایسه با کشتار مزار، کشتار جمعی مسلمانان بوسنیایی در شهر کوچک «سربرنیکا» باشد که در جولای ۱۹۹۵ بدست صرب ها افتاده بود. از آنجا نیز هیچ تصویری وجود نداشت ولی وقتی کسانی که زنده مانده بودند وارد «توزلا» شدند، اغلب رسانه های جهانی منتظر گزارش های آن اتفاق هولناک بودند.

۳ ماه بعد از آن دویدرود روزنامه نگار جوان از «کرسچن سایش مونیتور» دوبار مخفیانه به سربرنیکا رفت و با خود مدارکی آورد که همه از آن خبر داشتند و نمی توانست آنچه را که در آن جا رخ داده بود به اثبات برساند. با این هم آقای رود «جایزه پلitzer» را بخاطر نقشش در آشکار کردن سرنوشت ۷۰۰۰ مرد که در سربرنیکا به قتل رسیده بودند، از آن خود کرد. علاوه بر نکات دیگر آن قتل عام، عنصری اصلی در اتهامات جنایات جنگی علیه جنرال رادوکو ملادیک و جنرال روادون کاراجیک به حساب می رود.

تعداد مشابه مردم در شهر مزار شریف بخاطر دلایل کم و بیش یکسان در اگست سال گذشته به قتل رسیدند. ولی هیچ فرد برنده جایزه پلitzer نگردید، هیچ فردی برای چند ماه به آنجا نرفت به جز از

منتشر شد:

«راوا» براساس کمک مالی عده ای از دوستان در اروپا، کانادا و امریکا، بروشوری اطلاعاتی ۲۴ صفحه ای رنگه انتشار داده است. علاقمندان می توانند فقط با پرداخت مخارج پستی ارسال هر تعداد از آن را که خواسته باشند تقاضا نمایند.



دایران د اسلامی جمهوری دویر وونکو بندی خانو څخه یوه خاطره

ولاړ وو، وشولی. دا ټول پوښتنې په حقیقت کې زمونږ څخه د ورځنیو پوښتنو په شان وې، خو په دې شیبه کې زندانیان نوموړو پوښتنو ته د ځواب ورکولو په اساس د اعدامولو لپاره ټاکل کیدل. هغوی به دا پوښتنې کولی چې نوم، د پلار نوم، تور(اتهام) او مذهب دې څه دي، آیا "اسلامی جمهوری" منی او آیا "مرکه کولو" ته چمتو یاست او که نه؟ وروستی دوه پوښتنې به هغه وخت د کین لاسه زندانیانو څخه کیدې چې هغوی به د "آیا اسلام منی او که نه؟" پوښتنې ته د هو ځواب ورکړی وو. خو د دوه ټولو څخه به دا پوښتنې نه کیدلې:

- ۱- د بندیانو هغه ډله چې د مذهب په اړوند پوښتنو ته به یې ځواب نه ورکاوه. (په دې خاطر چې دا د هغوی له نظره د عقیدې تفتیش وو او نه بڼایی چې وپوښتل شي.)

- ۲- د بندیانو هغه ډله چې نېغ په نېغه به یې د مارکسیزم څخه پلوی کوله او په څرګند او کلکه توګه به یې د اسلامی جمهوری ضد دریځ غوره کاوه.

نوموړې دوه ډلې به جلا کیدې او محکمې ته د تللو په انتظار کې به د ګوهر دشت په اصلی منډوونو(دهلیزونو) کې ساتل کیدلې. تقریباً د لسو دقیقو څخه په کم وخت کې یې زمونږ د کوټې د ټولو بندیانو څخه دا پوښتنې وکړې او هر یو به چې په دې پوښتنو کې د "اعدامولو وړ" پیژندل کیده، په دې کتار کې به ودریده. یواځې زمونږ د څو دوستانو څخه پرته، نور ټول محکمې ته ولیږل شو. د ګوهر دشت د بندیانو مشر، داود لشکرې، مخکې ددې نه چې محکمې ته لاړشو، په خپل دستور او خوښه څو تنه د کتار څخه وویستل او د ګوهر دشت د آفې تئاتر خواته یې ویول او په داز یې وخیژول. د هغوی څخه یوتن مصطفی فرهادی وو. هغه د رضا شاه په وخت کې په "مجاهدین خلق" کې د غږیتوب په تور زندان ته اچول شوی وو او بیا هم هلته په زندان کې مارکسیست شوی وو او د ۱۳۵۷ د پاڅون وروسته یې د "راه کارگر" سره کار کاوه. بل کس (چې له بده مرغه نوم یې زما په یاد ندي پاتې) د "چریکهای فدایی خلق" د پخوانیو غړو څخه وو. نوموړې دواړه کسان د بندیوانانو د مشر په خوښه او غوښتنه، پرته ددې نه چې د خمیني د دروغجن هیئت حکم واورې، ووژل شول.

ټول په یو کتار کې د محکمې په انتظار ودریدو. د ننه په محکمې کې اوه کسيزه هیئت ناست وو. حجت الاسلام نیری، د خمیني په ځانګړي دستور، د محکمې شرعي حاکم و. هغه د محکمې د سترې شورا د قانوني پړاونو د تیرولو له لارې دلته نه ووراغلی. رژیم د خمیني په

لاندیني لیکنه چې تاسې یې لولې، د همایون علی زاده د هغې وینا متن دی چې هغه د ۹۸ کال د سېتمبر په ۱۳ نېټه په برلین کې د «سیاسي پناه اخیستونکو ایرانیانو ټولنې» په بلنه په جوړې شوی غونډې کې کړې وه او د «انقلاب اسلامی در هجرت» په ۴۴۵ ګڼه کې خپور شوی دی.

هغه وایی: «دسهار په شپږو بجو، حمیدنصری ماته یو خبر راوړ او غوښتل یې په دې پوه شې چې آیا زه مورش زنده پیژنم او آیا په هغه اعتماد لرم؟ مورش زنده زمونږ د ښو ملګرو څخه د یوتن مستعار نوم وو چې هغه می پیژانده او ورسره می کلونه کلونه په ټول ټول زندانونو کې وخت تیر کړی وو. هغه په پیره ښه توګه د اسلامی جمهوری د پلیسو په مقابل کې تجربه درلوده. دا خبر صحیح او حتمي وو. داچې پرون یې زمونږ د څنګ د کوټې بندیان وړې وو، نو نن زمونږ د کوټې وار وو. حمید وویل: شاید دا کوم ګواښ وي او رژیم ددې لپاره چې زمونږ دریځ کمزوری کړي، په دې ټول پیښو لاس پورې کړی وي. شاید هغوی د مخکې نه جوړ شوی داسې موډل ځوړند کړی وي چې د لیرې نه اصلی او واقعی شې ښکاره شي...». خو مایوځلې بیا هغه ته وویل: فکر کوم چاچې دا خبر را وړې، نشي کولای د داسې مهمې موضوع په اړوند اشتباه وکړي. ددې ټول اشتباه امکان پیر کمزوری ښکاري».

مونږ لا په همدې خبرو بوخت وو چې د بندیانې ساتونکي د سهار تقریباً په اته بجو زمونږ کوټې ته راغلل او حمید یې له ځان سره یووړ او په هماغه ورځ په دار وځړول شو. په پیره بیره او تلوار به مو خپل نور زندانی ملګري د خوبه راپاڅول او هغوی ته به مو د اعدامونو خبر ورکاوه. وخت تیریده او د رژیم د کړو وړو په اړوند رارسیدلې معلومات پیر کم وو. زمونږ څپرته او معلومات دا وو چې رژیم د اعدامولو لپاره پلمی لټوی.

داسې نامعلوم شرطونه او خبرې هم لاپاتې وې چې مونږ د مورش څخه د هغې په لاس ته راوړلو کې نا کامه پاتې شوی وو. یواځې دومره پوهیدلو چې محکمه د نیرې او اشرافي د دستور لاندې چلیږي.

په کوټه کې یو هیاهو او شور جوړ شوی وو. کله چې بندیان د یو بل سره په سلاو مشوره کولو بوخت وو، ۷ یا ۸ نیمو بجو په شاوخوا کې یې د کوټې ور بیرته کړ او ټول یې په پټو سترګو بهر ته بوتلولو. لومړنۍ پوښتنې د لشکرې او هغه بندیوانانو له خوا چې د دروازی په خوله کې

زیاتره زندانیانو به د اعدام تر شیبی پوری د اعدامولو واقعیت ته منلو او یابه یی په پیری حیرانتیا د بندیخانی دساتونکو څخه پوښتنه کوله ولی مو زمونږ په وړاندی وصیت نامه ایښی ده؟" او په دی توگه به د بی باوری په حالت کی اعدامیدل. د گوهر دشت په آملی تئاتر کی یی دولس د دار پری خوړند کړی وو. وروسته د اعدامولو نه به یی زمونږ د همخځیرو ملگرو مړی - چی لابه گرم وو - د آملی تئاتر د شانه په کانټینرونو کی سر په سر اچول او خاوران ته به یی وړل. په خاوران کی ټولنیز قبرونه همدا اوس هم د پاڅون د شهیدانو د کورنیو د راغونډیدو ځای دی. په اټکلی توگه د فعاله او پخپل دریځ ټینگو نارینه زندانیانو دری پر څلورمه برخه په تهران کی ووژل شوه. پاتی هم د استثنایی حکمونو له لاری لکه ددی ملی مرتد (زما) په شان او یا له نورو لارو، ژوندی پاتی شول.

لکه څرنکه چی می وویل، د زندانیانو کوټو ته د وژلو خبر راوړسید. نارینه زندانیانو د خپل دریځ نه د شاتگ په اړوند تصمیم ونيو ترڅو په دی توگه قتل عام او نسل وژنی ته تسلیم نه شی. د گوهر دشت په دولسمو او دیارلسمو کوټو کی زندانیانو د خپل دریځ او پخوانیو رویونه د شاتگ له لاری، په هیڅ توگه اجازه ورنکړه چی کار محکمی ته ورسیدی. بندیوانانو ځینی کسان د استنطاق او شکنجی لپاره بوتل او ترینه یی پوښتنی وکړی چی "دا لیک دکوم ځایه در رسیدلی دی، معلومات مو څنگه لاس ته راوړی او ولی مو خپل دریځ بدل کړی؟" هغوی انتظار درلود چی د زندانیانو له خوا کلک دریځ غوره شی ترڅو وکولای شی یو شمیر نور زیات کسان هم اعدام کړی.

درژیم اصلی او اساسی هدف دسیاسی زندانیانو ټولنیز وژل او د امکان په صورت کی حتی د سیاسی زندانیانو د فعاله او غیر فعاله کورنیو دغیو نیول او وژل وو. زه کولای شم داسی څرگندی بیلگی وړاندی کړم چی څرنکه د کورنیو غړی او یا مثلاً میندی د رژیم له خوا نیول شوی وی، مستنطق به له هغوی څخه پوښتنه کوله چی آیاد خپلو زامنو له خوا هڅول شوی دی چی فعالیت وکړی، په غونډو او مظاهرو کی گډون وکړی؟ او داسی نور.

رژیم د اپوزیسیون تر ټولو لویه ټولنه او یووالی د ۱۳۶۵ نه تر ۱۳۶۷ کاله پورې، په زندانونو کی لیدلی وه، او د هغوی د وژلو په هدف مخ په وړاندی راغی. حتی وروسته له دی نه چی د وژلو لومړنی دور (د زمري او تلی د میاشتو وژنی) ختمی شوی او د کین لاسه او مجاهدو زندانیانو ستره برخه وژل شوه، نور کسان چی دا ځل یی د هغوی دوسی د اطلاعاتو له وزارت څخه راوړی وی، محکمی ته وغوښتل. د کین لاسه زندانیانو یوه برخه یی بیا دادگاه ته د وړلو په خاطر د کوټو څخه وویستله. په دی پړاو کی، ۲۸ هغه زندانیان چی د محکمی دوه دوری یی تیری کړی وی او ژوندی پاتی شوی وو، یوځل بیا وغوښتل شول. دپاتی زندانیانو حالت په هغه وخت کی د پاتی په (۶۳) مخ

فتوا د سیاسی بندیانو لپاره د مخکی نه جوړ شوی جرمونه چمتو کړی وو، نیری او دهغه سره نور کسان، دځمینی په مستقیم امر ددی حکم دپلی کولو په خاطر دی زندانونو ته رالیږل شوی وو. د ځمینی فتوا داسی وه: "باید مرتد او جنگیالی په زندان کی ژوندی پاتی نشی". هغوی مجاهدین جنگیالی گڼل او د جنگیالی جرم اعدام وو. د مرتد حکم غیر مذهبی او کین لاسه ډلو ته اوړول کیده چی د هغوی له نظره کافروو.

د محکمی نه وروسته په دری برخو وویشل شو:

- لومړی ډله، زمونږ هغه زندانی ملگری چی په دی باور وو چی رژیم اسلامی دی، او په اسلامی چارچوکات کی یی د ایښوولوژیکی سلوک او رویی امکان درلودل نه منل. او هم هلته په محکمه کی یی اعلان کړی وو چی مسلمانان دی.

- دوهمه ډله، هغه زندانیان وو چی د رژیم په گمان پخوا مسلمانان وو، خو په محکمه کی یی دی سوال ته چی "آیا مسلمان یی او که نه؟" یا ځواب نه ورکاوه او یادا چی نیغ په نیغه به یی د مارکسیزم او کمونیزم څخه دفاع کوله. دوی د اسلام په حکم، فطری مرتدان وو. دوی یی د آملی تئاتر لوری ته ویول او په دار یی وخیژول. یواځی زمونږ د ۷۵ کسزی کوټی څخه ۴۰ کسه ووژل شول.

- دریمه ډله، "ملی مرتدان" وو چی دهر لمانځه په وخت کی به یی د کیبل وهلو له لاری اسلام ورښود. د هغوی لپاره نیری د کیبل وهلو دستور لیکلی وو. د ورځی پنځه وخته لمونځ دی او دهر لمانځه په وخت کی به یی لس کیبله وهل. د استنطاق یا پوښتنو د وخت سره یی یواځی دومره توپیر درلوده چی په استنطاق کی مدام او پرله پسې د کیبل وهلو لاندی وو، خاواس سهار چی له خوبه وینیږی، او ماسپتین، مازیگر، مانیام او ماخوښتن به په تخته تړل کیدو او په کیبله وهل کیدو. او څو ساعته وروسته به دا کار بیا له سره کیده. په دی ډول کپنلاری کی تدریجی شکنجه او مرگ زمونږ برخه لیک وو.

د اعدامونو او کیبل وهلو په وخت کی به د بندیخانی ټول ساتونکی حاضر وو او له یو بل سره به یی مرسته کوله. په دی خاطر چی ټول ددی ټولنیزو وژنو او ټکولو په جرم کی گډون ولری او هیڅ ساتونکی ونشی کړای وروسته دا دعوا وکړی چی په اعدامونو او کیبل وهلو کی یی گډون نه درلود. هریو باید دار خوړند کړی وی او هریو باید کیبل وهلی وی.

دا هغه سلوک وو چی د کین لاسه نارینه زندانیانو په مقابل کی یی خپل کړی وو. او ددی نه مخکی هم د زمري په میاشت کی د اوین زندان او د گوهر دشت کوټو ته د کین لاسه او مذهبی زندانیانو په لټون پسې تللی وو.

هغه کوټو ته چی خبر نه ورسیدلی، د هغوی څخه ځینو کسانو وروسته بیا په محکمه کی وویل چی رژیم هغوی ته داسی ویلی وو چی: "مونږ غواړو چی د لمونځ کوونکو او نه کوونکو کوټی جلا کړو، تاسو په کومه کوټه کی ځان آرام احساسوی؟"

ملا و مولوی تجاوزکاران اصلی جنسی به کودکان

یک ان جی او (NGO) پاکستانی بنام «ساحل» که در زمینه سؤاستفاده جنسی از کودکان کار می‌کند، در سال ۱۹۹۷ بررسی‌ای در اسلام‌آباد در ارتباط با مسئله انجام داد که براساس دریافت پاسخ از ۱۵۷ خانواده تنظیم شده بود. یکی از سوال‌ها این بود که بنظر آنان چه کسی بیشتر ممکن است مرتکب تجاوز جنسی به کودکان شود. که در جواب اکثریت شکننده یعنی ۷۷.۷ درصد گفته بودند که یک احتمال چنین جنایتی از سوی یک مولوی بیشتر از دیگران است.

«ویکتدپست»، ۲۸ فیبروری ۱۹۹۹

وای اگر روزی در کشور آلوده شده‌ی ما به دست جنایتکاران بنیادگرا یکچنین بررسی‌ای به عمل بیاید، کی شک خواهد داشت که پاسخ ۹۰ درصد مردم این خواهد بود که احتمال تجاوز به کودکان از سوی ملا و مولوی بیشتر از دیگران است؟ ■

شعله‌ی پیکار عادلانه کردها خاموش نخواهد شد!



مردم کردستان که در ترکیه، ایران، عراق و سوریه زیست دارند و بخصوص در سه کشور اولی به شدت مورد ستم و سرکوب قرار می‌گیرند، سالهاست که به منظور کسب خودمختاری و حقوق ملی خود می‌رزمند. همانند حزب کمونیست ایران (کومله) و «حزب دمکرات کردستان» در ایران، «حزب کارگران کردستان» (پی‌کی‌کی) از ۱۵ سال

پیش با دولت ترکیه در جنگ مسلحانه مشغول بوده است. در ماه فیبروری سال جاری، عبدالله اوجالان رهبر این حزب از سفارت یونان در کنیا توسط عمال دولت ترکیه (به همکاری سی‌آی‌ای و موساد) ربوده و پس از محاکماتی که نتیجه آن از قبل معلوم بود، محکوم به اعدام شد. ولی دولت ترکیه با سر به نیست کردن اوجالان نه قادر خواهد بود حزب کارگران ترکیه را متلاشی سازد و نه خلق قهرمان کردستان را از ادامه نبرد برحق شان باز دارد.

پیروز باد مبارزه‌ی دلاورانه‌ی کردها علیه دژخیمان در ترکیه، ایران و عراق! ■

افغانستان در مسیر تاریخ (جلد دوم)

مؤلف: میر غلام محمد غبار

اخیراً جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» اثر بزرگ میر غلام محمد غبار به دست ما رسید. انتشار این اثر تحقق آرزوی سوزان مردم ما پس از دهها سال انتظار است. چه بسیار فرزندان آزادیخواه میهن که بدون روشن شدن چشم مشتاق شان با دیدن این کتاب به دست روسها و سگان پرچمی و خلقی و جنایتکاران باندهای اسلامی به شهادت رسیدند.

به هر حال، ما به نوبه خود انتشار جلد دوم این تاریخ ارجمند را که جایش بین کتابهای تاریخ وطن کاملاً و به شدت خالی بود، به تمام مبارزان راه آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی تبریک می‌گوییم.



مدافعان قلم بدست طالب در تقابل با مدارک

رفیع اله‌موزن رئیس پولیس طالبان «راوا» را تهدید نمود:

نخستین باری نیست که چنین تهدیدی از جانب مدافع طالب (وجدان) صورت می‌گیرد، ملا رفیع اله‌موزن - که قرار مسموع با «اکسا» و «کام» و «خلقی» ها روابطی داشت - منحبث رئیس پولیس مذهبی طالبان پس از اشغال کابل، اولین سازمانی را که مورد تهدید قرار داد «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» بود. در همین رابطه «پیام زن» شماره ۴۶ (اسد ۷۶ - آگست ۹۷) ارگان نشراتی این سازمان تحت عنوان «ملا رفیع موزن، ما را از جنگ و دندان نشان دادن‌های کوچگیت نمی‌توانی ترسانی» نوشته‌ای دارد که بخش‌هایی از آن در ذیل درج می‌گردد:

(این بخش از نوشته را بنیاوردیم و خوانندگان می‌توانند به همان شماره «پیام زن» رجوع کنند. و تنها به آوردن پاورقی از «آذرویه» اکتفا می‌کنیم. - «پیام زن»)

شاعر «صاحب‌دل» و اصف‌باختری که به استشاره وی از نجیب‌ترین فرزندان انقلابی کشور مانند داکتر رزبان، داکتر هاشم مهربان و داکتر دادگر که بعد از تصرف زندان «پلچرخ» توسط ارتش روس زنده بودند - به شهادت رسیدند. این ربوہ گر سیه کردار که آزادی‌اش را از زندان در بدل خون مبارزان انقلابی و سجدہ در پیشگاه اشغالگران به جنگ آورد، قبل از رهایی طی مصاحبه اختصاصی‌ای که از رادیو پخش شد، بخاطر «عفو عمومی» زندانیان دوره امین جلاد، از اشغالگران روس و شخص بیرک کارمل ابراز سپاس نموده تجاوز را بگونه‌ای تأیید کرد.

تهدید ناشر ماهنامه‌ی «پگاه» توسط داکتر نیازی:

جالبتر آن است که «چیزنویسان» و بلندگویان طالبی لانه کرده در غرب، اکثراً «خلقی» بوده و تعدادی از آنان در خدمت اطلاعات کشورهایی که در آن اقامت دارند قرار گرفته و به اتکای همین پشتوانه‌ی استخباراتی از یکسو و داشتن ذهنیت معناد به ثوری توطئه، دسیسه، شانتاژ و ترور از سوی دیگر، به تهدید و تخویف ناشرینی می‌پردازند که جریانات و رخداد‌های کشور در خون و آتش فرو رفته‌ای خود را زیر نظر داشته و بدون واهمه و هراس مردم را از دومین فاجعه یعنی تهاجم اجیران پاکستانی آگاه می‌نمایند. یکتن از اینان، که «خلقی» معلوم الحالی است بنام داکتر عبدالحی نیازی (وی با چند تن از

«خلقی» های دیگر، یکی از چینل‌های تلویزیون «نیویارک» را به «دافغانستان تلویزیون» تسمیه نموده و از آن طریق به تطهیر طالبان و موعظه برای آنان اشتغال دارند)، ناشر ماهنامه‌ی «پگاه» را ذریعه تلفن تهدید نموده است.

در شماره ۲۶ نور - جوزای ۱۳۷۶ - می ۱۹۹۷ ماهنامه «پگاه» تحت عنوان «آنچه باور نداشتیم شنیدیم» موضوع تهدید منعکس شده که قسمت‌هایی از آن نقل می‌شود: «مصرف کار... بودم که زنگ تلفون به صدا درآمد هموطنی بود از شهر "نیویارک" بنام (داکتر عبدالحی نیازی) که دارای دم و دستگاه سمعی و بصری تبلیغاتی نیز در آن شهر می‌باشد... فرمودند: "وقتی شما طالبان را در هر شماره "پگاه" می‌کوید، در واقع، همه پشتونها را می‌کوید، در حالیکه پشتونها اکثریت بوده و موءسس افغانستان اند. شما متعلق به اقلیت‌های افغانستان هستید و سلطه‌ی اکثریت پشتون را دیده نمی‌توانید... شما جملات چینستی (?) مانند ملت‌ها را بکار می‌گیرید، در افغانستان هیچوقت از اقلیت‌های دیگر بجز سلطان محمود بچه‌ی سبکتگین حاکم نبوده همه بشمول وی خاین بوده اند. اقلیت‌ها در افغانستان بیرون آمده‌اند، آنها نباید ادعایی داشته باشند... شما چرا احمدشاه مسعود و رشید دوستم را نمی‌کوید که یکی آن جاسوس روسهاست و دیگری قاتل پشتونها؟»

در بخشی از پاسخ‌های «پگاه» چنین آمده: «برایش گفتیم: اگر پگاه آندو را آنطوری که شما آرزو دارید نه‌کویده، به هیچوجه و در هیچ شماره‌ای از آنها دفاع هم نکرده، در عین حالی که هیچ نوع تعلق فکری، سیاسی، قومی و امثالهم به آنها نداشته ندارد، شرف و وجدان پاک ما به ما حکم می‌کند که منافع ملی، سرنوشت خونین و هستی وطن و مردم محروم آنرا به هیچ وجه فدای تعلقات و ملحوظات سمتی و قومی و زبانی و غیره نکنیم که نکرده‌ایم،

بنابران ربانی، احمدشاه مسعود، دوستم، سیاف، مجددی، ملاخالص، مزاری، گیلانی، گلبدین و امثال آنرا تاکنون نه نماینده‌ی اصلی و واقعی ملت‌های مظلوم تاجیک و ازبک و پشتون و هزاره‌ی افغانستان دانسته‌ایم و نه اعمال و کردار ناروای آنان مورد اندکترین تأیید ما بوده است. پس همانطوریکه سالها علیه اشغالگران روسی و وطنفروشان هفت ثوری مبارزه نموده ایم، علیه «تنظیم» های مونتاژ شده‌ی هشت ثوری و «طالبان» پاکستانی نیز قاطعانه مبارزه خواهیم کرد. وقتی «پگاه» طالب را می‌کوید نه برای آنکه آنها پشتون اند و ما گویا با این کار ما مبتلا به تعصبات جاهلانیه‌ی قومی، زبانی و... شده‌ایم،

افغانستان» که پرداختن به تمام خطوط اساسی آن در این یادداشت نمی‌گنجد، مگر نمی‌توان از سر یک دو خط آن گذشت. آقای روستارتره کی بعد از آنکه از توطئه سکوت مطلق (۱) مطبوعات غرب در قبال ائتلاف احمدشاه مسعود (این نماینده افشا شده‌ی شوروی سابق) با پرچمی‌ها و تقرر پرچمی‌ها در پست‌های نظامی، زبان قلمش را به ناله آورده است: «... این در حالیکه دستگاه‌های مفتن تبلیغاتی کشورهای غربی از سر و صدای ائتلاف حکمتیار با خلقی‌ها و با رخنه عناصر خلقی در صفوف طالبان گوش فلک را کر ساخته‌اند، بی‌آنکه در مورد اخیرالذکر اسنادی ارائه کرده باشند.»

مؤثقترین و مهمترین اسناد و مدارک در مورد باندهای جنایت‌پیشه، اجبر و میهنفروش جهادی، طالبی، ملیشه‌ای و همین قسم «خلق» و «پرچم» و «خاد» را می‌توان در نشریه معتبر، معروف و محبوب «پیام زن» و برخی نشرات مبارز و حتی نشرات امریکاپسندی مثل «آینده افغان» مشاهده کرد. در ذیل نگاهی به اسناد منتشر شده‌ی «پیام زن» در مورد رابطه‌ی «خلق» با طالبان می‌اندازیم، با آنکه می‌دانیم انتشار دوباره‌ی آن احساس و غرور فاشیستی آقای روستارتره کی را که عقیده دارد «... خداوند ج» رسالت نجات افغانستان از بن‌پست فعلی را بدوش فرزندان اهل و صالح کشور که با شمشیر و قلم (طالبان و خلقیان) با اهریمن شکست خورده متجاوز می‌جنگند، گذاشته است. سخت جریحه‌دار خواهد نمود.

(اینجا گزارش‌های از شماره‌های ۴۲، ۴۴، ۴۶ و ۴۸ «پیام زن» نقل شده که از آوردن مجدد آن صرف نظر می‌کنیم و خوانندگان علاقمند می‌توانند به گزارش‌های شماره‌های متذکره رجوع نمایند. - «پیام زن»)

حال توجه خواننده کاوشگر وقایع خونبار کشور را به سند دیگری از زبان اخوانی مشهور جلب می‌نمایم: بتاريخ ۲۵ جنوری آقای نثاراحمدزوری مسئول نشریه «آینده افغان» که در «نیویارک» منتشر می‌گردد، در شماره هفتم نشریه‌اش در مصاحبه با نمایندگان فوق‌العاده‌ی طالبان در نیویارک سواش را اینطور طرح نمود: «مولوی تره خیل (اخوانی مشهور - نگارنده) در یک مصاحبه تلفنی با رادیوی خطاب که از یک شهر کلفورنیا پخش می‌شود، گفته که: او یعنی تره خیل یک هزار و پنجاه نفر اعضای حزب خلق را که کارمندان فنی و تحصیل‌یافتگان شوروی سابق بوده‌اند به تحریک اسلامی طالبان معرفی کرده و این پرده برداشتن از حقایق یک تعداد زیادی از مهاجرین را سخت متأثر ساخته در این مورد نظر شما چیست؟

سوال آخر را مولوی وکیل احمدمتوکل چنین جواب داد: «مولوی صاحب تره خیل در جمله دیگر علمای مذهبی... موبدین قدم‌بدم تحریک اسلامی طالبان‌اند، ... ما به صراحت می‌گوییم که ما در افغانستان دیگر به کمونیستان دیدن خواب به قدرت رسیدن را نخواهیم داد و آنان را متروک می‌دانیم و به هیچ صورت امکان بازگشت آنها دیده نمی‌شود اگر تا جای که امکانات موجود باشد نام‌های آنان

بلکه به این دلیل است که ما آنان را پرورده‌ی دست اجنبی و بخصوص پاکستانی‌های غدار میدانیم که صدها سند معتبر تا حال در این زمینه به نشر رسیده است... متعاقب واکنش «پگاه»، تنی چند از خوانندگان آن ماهنامه نیز با ارسال نگاشته‌های شان در ماهنامه‌ی فوق‌الذکر لاطایلات داکتر نیازی را رد کردند. چندی بعد از این واقعه تعدادی از «خلق»‌ها که در زیر پوشش «افغان تولنه» در شهر نیویارک تجمع کرده‌اند، در محفلی که به مناسبت تجاوز روس به کشور، در شهر نیویارک دایر شده بود، خانمی را در اثانی سخن‌رانی با فحاشی و بی‌حرمتی از ستیز پائین کردند که شرح مختصر آن در شماره ۳۴ «پگاه» انعکاس یافته است: «محترمه عالیه‌راوی اکبر یکی از زنان افغان در واشنگتن، بتاريخ بیست و هشتم ماه دسامبر ۱۹۹۷ با اداره «پگاه» تماس تلفنی گرفته با تأثر فراوان گزارش آتی را رایبه و تقاضا نمود تا بدون کم و کاست به نشر رسانیده شود: «در محفلی که بمناسبت حادثه‌ی ۲۷ ماه دسامبر ۹۷ یا روز تجاوز نظامی لشکر روس به کشور ما در شهر نیویارک دایر شده بود، من با اساس دعوت نامه‌ی رسمی و به اثر تقاضای وجدان خویش غرض اشتراک و سخن‌رانی در محفل مذکور از واشنگتن به نیویارک مسافرت کردم. باید علاوه کنم که این محفل، از طرف چند نفری که خود را «افغان تولنه» مینامند دایر شده بود. من اصلاً با این احساس و گمان که از یکطرف در کشور دموکراسی غربی بسر میبریم که در آن هر کس میتواند و حق دارد آزادانه اظهار عقیده و نظر نماید و از طرف دیگر، آقایانی که اقدام به تدویر چنین محفل کرده‌اند شاید اینقدر تربیت، حوصله‌مندی و نزاکت‌های اخلاقی و سیاسی را داشته باشند که اگر من به حیث یک زن تنهای افغان در همچون محفل اشتراک نموده و در رابطه با درد و داغ زنان وطن و مداخلات بیگانه‌گان در کشور عزیز اظهاراتی بنمایم، دست به هتاک و دشنام گویی و حرکات خلاف مردانه‌گی و افغانیت نزنند، در آن محفل اشتراک کردم. اما بسیار زود دریافتم که اشتباه کرده‌ام، وقتی نوبت سخنرانی من رسید، همینکه گفتم حقوق زنان در وطن پامال و جنگ امروز در افغانستان، نتیجه‌ی اغراض کشورهای خارجی و منجمله پاکستان است، دایرکنندگان محفل که معلوم شد طرفدار پاکستان بوده و مقصود دیگری از این حرکات دارند، سخت ناراحت شده شروع به فحاشی نمودند و بصورت بسیار بیشرمانه، مرا از ستیز پایین کردند. در این فحاشی و بی‌حرمتی علیه اینجانب شخصی بنام «غفران» مشهور به پاچا نقش فعالی داشت»

خانم اکبرراوی از هموطنانش تقاضا کرده که فریب این عناصر مردم‌فریب را نخورند و در محافل شان اشتراک ننمایند.

آقای روستارتره کی باز هم

«در مزبله‌ی تحریف و تطهیر»:

داکتر م. عثمان روستارتره کی در نشریه «مجاهد ولس» شماره ۲۳۵ حمل ۱۳۷۶ مقاله‌ای دارد تحت عنوان «مطبوعات غرب و حوادث

برجسته‌ی افغان‌شناس امریکایی که بتاريخ ۲۴ اکتوبر ۱۹۹۷ در سنای امریکا و مرکز بین‌المللی «کارنگی» واشنگتن طی یک محفل در بسته که نماینده نشریه «آینده افغان» نیز در آنجا حضور داشت، به نمایندگان موسسات مختلف دولتی امریکا در مورد افغانستان بیانه داده (درج شماره‌های ۶ و ۷ اکتوبر و فبروری ۱۹۹۷ «آینده افغان») توجه می‌نمائیم: «... جنگده‌های اسلامی در نتیجه چنان معلوم شدند که فساد اداریه در میان تبارز کرده و نیز طوری هویدا شد که کشورشان را فروختند به خاطر کمک‌های خارجی که به آنان می‌رسید و بالاخره خود آنان از ارزش‌های ملی و ناموس‌شان تخلف کردند، مثل تجاوز به زنان و دیگر تخلفات حقوق بشر...»

«... در سال ۱۹۹۴ بی‌نظیر بوتو به صدارت انتخاب شده و نصیراله بابر به حیث وزیر داخله و خود را پشتون و از افغانستان و متخصص در امور این کشور خوانده و کمک به حکمتیار را روی دست داشته و بدین منوال سیاست در امور افغانستان شیرازه می‌گرفته، بابر به شیوه جدیدی متوسل شده و برای ایجاد گروه طالبان دست بکار گردید... در حقیقت و اصلاً در عمق خود طالبان مربوط به یک سازمان دیگر در پاکستان است و این سازمان جمعیت‌العلمای پاکستان می‌باشد که به ریاست قاضی فضل الرحمن می‌چرخد. این سازمان یک جمعیت اصلی و عنعنوی پشتون‌های پاکستان بوده که در اساس یک سازمان سیاسی است تا مذهبی که با پیپلزپارتی (حزب مردم) پاکستان علایق سیاسی و حزبی دارد. قاضی فضل الرحمن رئیس این حزب بوده که با خان‌ولی خان در مسابقه است. این دو شخصیت بابر و قاضی‌رحمن این پلان طالبان را ایجاد کردند.» «واقعۀ هرات وقتی رخ داد که یکماه یا کمی بیشتر کانگرس امریکا مبلغ دوصد میلیون دالر را به سی‌ای‌ای تخصیص داد تا کمک به تحت تأثیر آوردن ایران را به آن مبلغ پیش ببرند و ایران جریان را چنان خواند و تصور کرد که این قدرت نظامی طالبان را در هرات بوجود آورده است و به عواقب آن نگران ماند.» «... عربستان سعودی تصمیم گرفت تا یک مقدار بزرگ پول (پول هنگفت) در راه این تلاش (تقویه طالبان) به کار اندازد. این مقدار پول توانست موفقیت اخیر زمینی طالبان را تضمین کند و آنان را قادر ساخت تا جلال‌آباد را تصرف کنند»

آقای روستارتره کی چنین سند معتبر و مهمی را جزو تبلیغات و پروپاگند کشورهای غربی محسوب کرده می‌نویسد: «چنان معلوم می‌شود که بخشی از وسایل ارتباط جمعی پروپاگندی بیرون مرزی به شیوه آگاهانه و یا ناآگاهانه یک توطئه بزرگ بین‌المللی را برای قلع و قمع نفوذ اکثریت قومی در افغانستان شکل می‌دهند...» «... طالبان فرزندان اهل و صالح کشور اند که با شمشیر می‌جنگند و مستحق شاد باش می‌باشند».

این نظر را سیزده ماه قبل از نوشته داکتر روستارتره کی، یک کانگرسمن امریکایی در سنای امریکا به گونه دیگری بیان کرده: «در مورد طالبان آقای "روهرباکر" گفت او فکر می‌کند که آنان یک عامل

گرفته شود تا پرده بیشتر از حقایق گرفته شود... در افغانستان تنها اعدام نجیب شهادت می‌دهد که دیگر برای اینها در افغانستان جای نیست و سلام» (با گفتن "یک نه صد آسان" گویا دیپلوماسی کرده) چه بهتر که به ادامه همین موضوع گفته‌های یکتن از خائنین مشهور جهادی یعنی صیغت‌اله مجددی که بعد از عمری مزدوری و خدمت به سازمانهای استخبارتی انگلیس، امریکا و پاکستان و خیانت به مردم افغانستان با پشتارای دالر، کددار و روپل روسی، گاهی به سرزمین فراغت و زمانی به دیار... پناهنده می‌گردد، رادر شماره ۸ «آینده افغان» مورخ ۲۰ می ۱۹۹۷ زیر عنوان «محفلی با حضور داشت جناب صیغت‌اله مجددی در نیویارک دایر شد که در آن چهار جانب درگیر (باند‌های وابسته و مزدور طالبان، جنبش دوستم، وحدت و نماینده مسعود - نگارنده) در قضیه افغانستان اشتراک داشت» ذیلاً مرور نمائیم:

«در مورد اینکه طالبان از کدام کشور خارجی پشتیبانی ندارد به گفته آقای مجاهد جناب مجددی گفت: "آقای مجاهد زور آوری نکن خود پاکستانی‌ها به من گفتند که آنان به طالبان کمک می‌کنند و همچنان خود امریکایی‌ها به من گفتند که به طالبان کمک می‌کنند مکرراً پاکستانی‌ها به من گفته اند که به طالبان کمک می‌کنند. حتی خلقی‌ها و صاحب‌منصبان آن در میان طالبان است. من قومندان‌های خلقی را می‌شناسم ما نباید حقایق را پامال و پنهان کنیم... با آنکه خلقی‌ها در میان شان اند، اما اشخاص درست نیز در میان است که باید کاملاً بیطرفانه قضاوت کرد... نماینده طالبان با ناراضایتی تمام خواست گفته‌های او را در مورد خلقی‌ها و کمک‌های خارجی رد و یا مناقشه کند." جناب مجددی با ناراحتی تمام علاوه کرد که "من به این ریش سفید دروغ نمی‌گویم من از تمام حقایق خبر دارم" مجاهد گفت "جناب حضرت صاحب شما جانبداری می‌کنید..." "من از کسی هراس ندارم که جانبداری کنم" (فردی که خود خانواده‌اش از ده‌ها سال قبل بدینسو یکی از عوامل عمده اعمال سیاست‌های استعماری انگلیس و... در افغانستان بوده و باز و بندهای پشت پرده مدتی هم به کرسی موقت ریاست جمهوری افغانستان تبعیه شد، مسلماً از وجود خلقیان بین طالبان آگاه است و می‌داند که قومندانان خلقی در درون داره‌های طالبان فعالیت دارند.)

آقای روستارتره کی از طالبان جاهل و آله دست پاکستان سرسختانه جانبداری نموده می‌نویسد: «اما همین پروپاگند بیرون مرزی... جبهه مشترک ضد منافع علیای افغانستان، بخشی از مطبوعات افغانی هجرت و شبکه پروپاگند بین‌المللی غرب روزی نیست که در رابطه به مداخلات پاکستان که هیچگونه سند معتبری در مورد ارائه نگردیده است داستان‌های جعلی و تحریک‌آمیز را بدست امواج رادیو نسیبارد و در مطبوعات به نشر نرساند»

باز هم به دو سند معتبر نه از زبان «ماشین پروپاگند بین‌المللی و مطبوعات افغانی در هجرت» بل از زبان داکتر «برنت‌روین» دانشمند

شونیستی آقای روستاتره کی را دچار تکان و تشمت نماید، یا مانع حرکت آن گردد، ولو تحت تاثیر وجدان و عاطفه، لحظه‌ای آن را بپذیرد، مگر بعد از لمحهای آن را نادیده انگاشته و در کتمان آن تلاش می‌ورزد، حتی آن را وارونه هم جلوه می‌دهد. برای تثبیت این مدعا به نوشته فریدافسان در شماره ۴۰ و ۴۱ «پیام زن» (مورخه سرطان ۱۳۷۴) تحت عنوان «آقای روستاتره کی در مزبله‌ی تحریف و تطهیر» مراجعه می‌نمایم.

(خوانندگان می‌توانند به همان شماره‌های «پیام زن» رجوع کنند -

«پیام زن») ■

ادامه دارد.

منفی در افغانستان نیستند، در حالیکه آنان یک گروه دیگری اند که از تعداد وسیع مردم نمایندگی می‌کنند...» (شماره ۶ مورخ اکتوبر ۱۹۹۶ «آینده افغان»)

به نظر نماینده سرمایه مالی امریکا طالبان عامل مثبت اند. نماینده اکثریت پشتون و آقای روستاتره کی جمله وی را دستکاری نموده «عامل منفی نیستند» را حذف کرده و بجای آن «فرزندان اهل و صالح» را نشانده و در عوض «تعداد وسیع مردم»، «اکثریت قومی» را جاگزین ساخته است.

چه تفاوت ماهوی میان نظرات یک دانشمند و افغانستان شناس امریکایی که واقعبینانه و بی‌هراس طالبان را تشریح می‌نماید و نظرات دو فرد دیگر وجود دارد. هر واقعیتهایی که سیر شتابنده تفکر

«پیام زن» ته دنی مصداق...

شی او هیخ امکان نلری چه بنحی بی‌تعلیم، افغانستان بی‌تولیزونه او موسیقی او نارینه گیره ور وساتل شی. ځکه په هیخ ملک کبئی، په شمول د سعودی داسی قیودات نشته دی. طالب د مدرسی محصول دی او د مدرسی ماحول، له عصری او پرمختللی دنیا له ماحول نه ډیر فرق لری. زه کامل یقین لرم چه د طالبانو په نظر کبئی بدلون راوستل، له کمونیستانو او جهادیانونه، ډیر آسان دی. د تیرو ۲۰ کالو جنگونو زموږ په ملک کبئی زیاتی بدبینی راوستلی دی. زما په فکر، ستاسو (راوا) په سیاست کبئی هغه باید په تحلیلی او علمی ډول منعکس شی تر څو هر څوک پدی مباحثه کبئی در سره برخه واخلی. نه دا چه د هر چالیک او مضمون، چه په بازاری او د کوڅی په سویه، نوروته بدرد ویل وی هغه ته ځای ورکړ شی. تاسو موقع لری چه د غلط فهمیو د منځه وړلو لپاره، د خپل لوری د Debate او مباحثی پلتفورم پرانیځی او د عفت قلم، چه زموږ د دین او کلتور برخه ده، په مراعتولو سره دا مناقشه پیل کړی. البته دا زما نظر دی او زه توصیه نکوم. تاسو پخپله، پخپل سیاسی او مطبوعاتی تگ لاره غوره کړی چه آیا همدا موجوده تگ لاره سه ثمره لری، او که دا چه، ځان هم د افغانستان په سیاسی او نشراتی ډگر کبئی، په لوړه ساختمانی پروسه کبئی ورگړ کړی.

مونږ افغانان ډیر زیلنا کهیو او حسد وړو. که افغان ته څوک بدرد ووائی هغه به لس ځلی له هغه نه زیات له مبالغی او زیل نه کار واخلی. او که افغان ته خپل صداقت چا ثابت کړو، بیا هغه تر مرگ ور پسی دریږی او احترام ئی کوی. دا هم زما شخصی تجربه ده.

د بیرنگ کوهدامنی په باب

ما ستاسو مضمون په همدی ۴۸ گڼه کبئی د هغه په هکله ولوست.

تاسو معلومیږی چه له ډیرو مهمو خبرونه خبر نه یاست:

۱- بیرنگ څلور کاله محکمنی له دی چه شوروی اتحاد په ۱۹۹۰ کبئی تجزیه شی یعنی په ۱۹۸۶ کی تاجکستان ته ولاړ او هلته ئی د تاجکستان په ملی ورځپاڼی کبئی کار کاوه. پوښتنه داده چه آیا کی جی بی، بی له دی چه په یو چا باندی د ځان په شان اعتماد ونلری، هغه د مطبوعاتو په حساس مقام کبئی پریږدی، خصوصاً چه داسی یوکس چه حتی د شوروی طبعه هم نوی؟

۲- بیرنگ کوهدامنی اوس د مسعود ورور، ولی مسعود د لندن په سفارت کبئی د مطبوعاتی آتشی په صفت مقرر کړی چه هغه هره ورځ خپل د کار میز ته په سفارت کبئی ورځی. آیا که دی فوق العاده سیاسی سړی نوی، داسی کار ته څوک مځی ورکوی؟

۳- بیرنگ د پښتو او دری له تعصب نه دومره ډک دی چه اصلاً روحی بیماری لری او ورسره د بحث دوام کیدای نشی.

په لندن کبئی ډیر نور پخوانی او اوسنی ځاننان را ټول شویدی. که علاقه لری زه کولای شم چه وقتاً فوقتاً معلومات در کړم، نه دا چه هغوی تهدید او یا تحقیر شی، خو باید د داسی معلومات په رڼا کبئی هغوی و پوهول شی چه باید د بی اتفاقیو او له افغانستان څخه د هزارستان، مزارستان، تخارستان دخوبونو نه وگرځی او که نه د ملت د محکمې لپاره به، د هغو د دوسیه په جوړولو او تکمیلولو لاس پوری شی. دا د هر افغان وظیفه ده چه د خپل ملک او خلکو په لاره کبئی د هر ډول خنډ په منځه وړلو کبئی کار وکړی.

په ډیره مینه: نبی مصداق - لندن ■

آدرس مکاتباتی:

RAWA

P.O.Box 374

Quetta, Pakistan

شرکت نماینده «راوا» در NGO سمپوزیم منطقه‌ای آسیا - اقیانوسیه در تایلند



گوشه‌ای از زنان شرکت‌کننده در سمپوزیم

آنان ضمن ابراز علاقمندی به «راوا» وعده همکاری‌های بیشتر را دادند.

چادری‌ای نیز به نمایش گذاشته شد و اکثر زنان آن را به سر نموده عکس می‌گرفتند و ضمن ابراز نفرت شان نسبت به طالبان می‌گفتند «این باید سوزانده شود».

نشریات «راوا» مخصوصاً بروشور حاوی تصاویر رنگه توجه همه را جلب نموده و تقریباً تمامی آن به فروش رسید. ■

از تاریخ ۳۱ اگست الی ۴ سپتامبر سمپوزیمی که موضوع آن «زنان ۲۰۰۰: تساوی جنسیت، ترقی و صلح برای قرن ۲۱» بود، در یونیورسیتی کسیتسارت در بنکاک برگزار شد که در آن بیش از ۳۰۰ زن از تقریباً ۴۵ کشور آسیایی و استرالیا شرکت نموده بودند. در این سمپوزیم که یکی از برنامه‌های تدارکی برای کنفرانس بین‌المللی زنان در جون ۲۰۰۰ بود، بررسی‌ای از مصوبات کنفرانس بین‌المللی زنان در بیجنگ «پلاتفرم بیجنگ برای عمل» صورت گرفت که نتایج آن طی نشست دیگری در بنکاک در ماه اکتبر تسلیم خواهد شد.

ساجده حیات از «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» نیز به دعوت و مساعدت مالی APDC در این سمپوزیم شرکت نمود. نماینده «راوا» در قسمتی از برنامه صحبتی در مورد وضعیت زنان، نسل جوان و اطفال در افغانستان داشت که با گرمی استقبال شد. اکثریت زنان شرکت‌کننده با شنیدن گوشه‌ای از واقعیات هولناک در کشور نتوانستند جلو اشک خود را بگیرند آنان همبستگی خود را با زنان افغانستان و «راوا» ابراز داشتند. عده‌ای اظهار داشتند: «شما در مبارزه‌ی تان تنها نیستید، ما با شما ایم، حتماً این مصایب را پایانی‌ست، ما روزی آزادی افغانستان را جشن خواهیم گرفت، تو دختر ما هستی و...».

ساجده با تعدادی از سازمان‌ها و زنان تبادل نظر نموده و

سند خیانت لطیف پدرام و چند شاعر دیگر خادی - جهادی

«خانه عقاب» نام فلم ویدیویی‌ای است از ضیافت رویایی سیدکیان در دره کیان که در آن عده‌ای از شاعران خادی - جهادی منجمله ظهور رزمجو و لطیف پدرام در شرایطی که کابل در آتش بیداد و بی‌ناموسی جهادی می‌سوزد، سخن‌گویان و شعرخوانان مستی می‌کنند. مخصوصاً لفاظی پوک لطیف پدرام با لهجه تصنعی ایرانی‌اش تماشایی است. دیدن حتی لحظاتی از این فلم کافیه‌ست تا خوش‌باورترین فرد هم به میزان فرومایگی، هرزگی، ابتذال و دنائت شاعران خادی - جهادی پی برد.

این سند ویدیویی را از ما بخواهید

بها با احتساب مخارج پست‌هوائی به اروپا و امریکا به ترتیب ۱۰ دالر و ۱۲ دالر امریکایی

زوریر قدوسی - آلمان

است که اگر شعار بدهیم: زنده باد کفن کش کهنه. به عقیده بنده باید جنبشی ایجاد شود تا بتواند از میان خود رهبر آینده کشور را بیرون بکشد.

سوم - ایجاد سازمان‌های سیاسی در زمان سلطنت ظاهرشاه نمی‌تواند دلیلی برای دفاع از وی باشد زیرا دموکراسی قلبی وی نتوانست رشد منظم جامعه را تأمین کند در غیر آن کودتاهای خونین پی در پی اتفاق نمی‌افتاد، بر علاوه دفاع از ظاهرشاه صرفاً به خاطر ایجاد یک تعداد سازمان‌های سیاسی به آن می‌ماند که از ما تزار روس، امپراتور جاپان و قیصر آلمان و دیکتاتورهای دیگر در جهان که سازمان‌های سیاسی را در کشورهایشان اجازه دادند ولی همزمان مرتکب هزاران جنایت دیگر شدند پشتیبانی کنیم. تعجب می‌کنم که خود شما در جمله "مگر این کارمل خاین نبود که ظاهرخان را مترقی‌ترین شاه شرق معرفی کرد" دفاع از ظاهرشاه را خیانت خوانده اید ولی خودتان نمی‌دانم آگاهانه و یا غیر آگاهانه خود را درین ردیف قرار می‌دهید. بهر صورت بهتر است به عقیده بنده جر و بحث در مسایلی صورت گیرد که ارزش آن را دارد و نه در مورد ظاهرشاه.

در مورد ترور، اختناق و زنده به گور کردن‌ها بدون شک علاوه از یک تعداد کودتاچیان افراد دیگری هم به آن توسل ورزیدند که مسئولیت درین زمینه فردی است و نمی‌توان هزاران دیگر را محکوم کرد.

داستان زندانی شدن شما بخاطر داشتن کتاب جامعه‌شناسی و یا "از میمون تا انسان" قطعاً قابل باور نیست چون همان "خادی‌های کثیف" هم چنین کتاب‌ها را مطالعه می‌کردند و حتماً دلیل دیگری وجود داشته که شما زندانی شدید و دوست محصل شما هم نمی‌توانست صرفاً بخاطر "مانیفست حزب کمونیست" زندانی شود چونکه نقش غلام روس و یا غلام چین نمی‌تواند در ترجمه اثر تاثیر داشته باشد. بهر حال همدردی خود را به سبب زندانی شدن تان اظهار می‌دارم و عمل آنانی را که شما را زندانی ساختند محکوم می‌کنم. اما این حوادث نمی‌تواند دلیل آن شود که شما در نتیجه برخورد گروهی از افراد قشر وسیعی از جامعه را باند، خاین و ترویسست بنامید. ■

بخش اول این نامه و پاسخ ما به آن در «پیام زن» شماره ۵۰ آمده بود. اینک اندکی فشرده‌ی بخش دوم آن که مشخصاً خطاب به آقای زمانی است.

«آقای جبار زمانی،

از اینکه نامه‌ام را در پیام زن خوانده‌اید سپاسگزارم اما مجبورم اگر خوش می‌شوید با خفه حرف‌های در رد گفته‌های شما مختصراً عرض کنم:

در نامه شما آمده است: "اگر این آقا خودش از رده‌های بالای پرچم نبوده باشد، پس واقعاً که نامه‌اش متاثرکننده است"

تا جایی که خوانندگان می‌فهمند از لابلای نامه بر نمی‌آید که نویسنده به رده‌های بالا و یا پائین پرچم تعلق دارد. بناءً اگر در آینده از هدف شما که مشخصاً چه می‌خواستید بگوئید اطلاع حاصل کنم خوش خواهم شد.

شما در آغاز و ختم نامه تان تلاش کرده‌اید تاخیر مستقیم از ظاهرشاه دفاع کنید اما به دلایل ذیل دفاع مستقیم و یا غیر مستقیم از ظاهرشاه بیهوده است:

اول - سرنوشت مردم افغانستان برای ظاهرشاه اهمیت قروت را دارد و در طول ۲۵ سال بعد از سقوط سلطنت یک بار هم به دفاع از منافع مردم افغانستان برنخاست. حتی در شرایط کنونی که افغانستان بدترین حالت را می‌گذراند نه خودش و نه کسی از خانواده و دربارش حاضر می‌شود تا از قصر لاجوردی بیرون شده و حرفی قاطع در دفاع از مردم افغانستان بگوید.

دوم - پرابلم‌های حاد ملی که طی چندین سده تراکم کرده بود در ۲۰ سال اخیر انفجار نمود و اکنون شرایط طوری هست که بدون داشتن پایگاه واقعی به هر اسم و رسمی که باشد از مذهبی گرفته تا قومی و سیاسی رهبری جامعه افغانستان امکان ندارد بناءً کاملاً غیر واقع‌بینانه

منتشر شد:

پوستری رنگه (۵۷×۴۵ سانتیمتر) از
مینا را می‌توانید با پرداخت معادل
۲۰ دلار امریکایی شامل هزینه‌ی پست
هوایی آن به امریکا و اروپا
بدست آرید



پیام زن و خوانندگان

RAWA, P.O. Box 374, Quetta, Pakistan

م.ز. کابل،

با سپاس گزارش تان را دریافت داشته و در همین شماره گنجانیدیم.
قسمتی از نامه تان:

«ما می بینیم که یکدهه روشنفکران جامعه و از جمله "چیزفهم" های مان که باید در شرایط فجیع و هولناک کنونی و وجدان شان را قاضی ساخته و با وسعت نظر در راه نجات کشور ما از سلطه بنیادگرایی جسورانه گام بردارند، باتاسف که در خدمت اربابان بنیادگرای خویش قصیده سرایی نموده و بعضاً با هم در جدال مطبوعاتی قرار می گیرند. در چنین حالتی نشریات "راوا" یگانه وسیله موثر در جهت بیداری شعور جامعه و وجدان خفته "فرهنگیان" ما شمرده می شود تا سمت و مسیر مبارزه خویش را علیه بنیادگرایان خاین و جنایتکار درست باز یابند.»

خلیل احمد سلطان - امریکا،

از نامه و ۲۰ دالر ارسالی تان ممنونیم. نامه ای جداگانه برای تان فرستادیم. از همکاری تان تشکر نموده و خواهان ادامه آنیم. کامگاری شما آرزوی ماست.

جمال الدین - کویت،

د لیک د راستولو څخه مو مننه کوو. ستاسی په غوښتنه مو جلا لیک درواستوو. کولای شی «پیام زن» په کویته کی د م. اسلم بک ستال، شاپ نمبر ۴، میزان چوک او یا زموږ د پستی آدرس څخه د هغی د بیی په بدل کی لاس ته راوړی. بریالی اوسی.

«کمیته هشت مارس» - لندن،

از دریافت اعلامیه تان اطمینان داده تشکر می کنیم. «پیام زن» شماره ۵۱ و شماره ۵۲ برای تان ارسال گردید و شماره های بعدی نیز مرتباً فرستاده خواهد شد. قسمتی از اعلامیه را در همین جا آوردیم.

«کمیته هشت مارس، تشکیلست که برای احقاق حق زنان مبارزه می کند و معتقد است که هیچ جامعه ای بدون داشتن زنان آزاد، به آزادی خود دست نخواهد یافت. و درجه آزادی زنان به درجه آگاهی زنان در تمامی عرصه های موجود در جامعه بستگی دارد.»

ن.ح.ع. - راولپندی،

باتشکر دو نامه، مطلب و گزارش ارسالی تان را گرفتیم ولی به علت تراکم مطالب و گزارش ها نتوانستیم آنرا در همین شماره به چاپ برسانیم. امیدواریم در آینده نیز همکاری تان را با ما ادامه دهید.
این هم قسمتی از یکی از نامه های تان:

«برای اولین بار شماره مسلسل ۵۰ "پیام زن" نشریه وزین "راوا" را ذریعه یکی از دوستانم دریافت داشته و مطالعه نمودم. بی اندازه مورد توجه و علاقه من قرار گرفت. جای شک و تردید نیست که "راوا" یگانه سازمانیست که در دیار غربت علیه فسادپیشگان قرن ۲۱ مبارزه را آغاز نموده است.»

لیلیا - چارسده،

ستاسی گرم او د احساساتو ډک لیک راوړسید. په ځواب کی مو جلا لیک درواستوو. درسیدلو څخه بی موږ ته ډاډ را کړی. ستاسی د بریالیتوب په هیله.

م.ا.اصلاح - جلال آباد،

نامه گرم تان را گرفتیم که قسمتی از آن را در همین جا می خوانید:
«بادرود و سلام نسبت به آموزگاران بزرگی که در پی عظمت و افتخار وطن و فرزندان وطن دست در دست هم داده اند تا مجله ای مفید انقلابی و قابل تحسین را جهت افشا ساختن چهره های پلید و خون آشام دشمنان وطن و بالا بردن سطح معلومات فرزندان این سرزمین انتشار دهند. من به عنوان افغان و فردی که به علم و آگاهی زن اهمیت می دهد از شما و همقطاران تان تشکر کرده، امیدوار هستم همیشه در تلاش تان موفق و خارج چشم دشمنان باشید...»

● دوست عزیز، چنانچه در نامه تان تذکر داده اید تلاش و تأکید ما نیز همیشه این بوده که تا حد امکان به معرفی زنان نامدار و آزادیخواه جهان در صفحات «پیام زن» بپردازیم. هرچند این کوشش تا حال به صورت دلخواه نبوده ولی به آرزوی روزی هستیم که بتوانیم زنان مشهور از نویسندگان و شاعر گرفته تا مخترع و دانشمند و... را به طور گسترده معرفی نماییم.

عبدالقدیر - جهلم،

نامه تان را گرفتیم. منبعه «پیام زن» در بدل قیمت آن مرتباً برای تان ارسال خواهد گردید. پیروز باشید.

یعقوب - ننگرهار،

د لیک او گزارش د رالیرلو څخه مو مننه کوو. د «پیام زن» په اړوند ستاسی احساسات د قدر وړ دی.

د گزارشونو په څنډ سره خپرولو وجه داده چی «پیام زن» په خپله د ځینو ستونزو له کبله وروسته د اوردی مودی نه خپرپوی. همداشان د گزارشونو مطلبونو د لنډوالی په خاطر مجبوره یو په هغوی کی اصلاح او تغیر راوړو. که چیری مونږ ټول گزارشونه په هماغه شکل چی مونږ ته رارسیری، خپاره کړو، نو باید د «پیام زن» تقریباً ټولی پانی هغی ته اختصاص کړو. خو بیا هم زموږ کوشش به تل داوی چی د گزارشونو په مضمون کی تغیر رانسی.

ستاسی د نورو مرستو په هیله.

حزب رفجران ایران - سویدن،

با اظهار سپاس از رسیدن نامه، کتاب «در مورد سیر تکاملی امپریالیزم» و اعلامیه‌های اول ماه مه و اعتراض به تجاوز ناتو به یوگوسلاوی اطمینان می دهیم. نامه جداگانه‌ای نیز برای تان فرستاده شد. موفق باشید.

سیلابی - کابل،

با سپاس فراوان از رسیدن نامه و اشعار ارسالی تان اطمینان می دهیم. نامه و یکی از اشعار خود را در همین صفحه می خوانید. به امید نامه ها و اشعار دیگر شما.

«یاران...!»

خجسته باد گام‌های استوار رزمی، فرهنگی و رسالت‌دانه شما که بانام والای مینای شهید، ربقه دارد.

شکل بندی‌های ژورنالیستیک، گزینش محتواهای نو نقادانه‌ی مجله شما، همچون فلقی پذیرنده در اتموسفر مطبوعاتی افغانستان است. شام حساس، گوش شنوا و دید قوی ژورنالیست، یقیناً کارآگاهی و اصالت عمل او را مسلح میگرداند. گره بستن و پیهم ریختن کلمات بی استناد و واهی، زنهار هم کار ژورنالیست را برجسته نمی‌سازد بلکه مدارک موثق و دستاویز بالفعل و عینی، ارایه او را ثابت و استعداد او را مضاعف می‌نمایاند.

جهان "روبن سون کروژو"یی و مقلدان او در گذشته است، حالا ملت‌ها هدیه‌ها و کشفیات عینی و آشکار می‌طلبند تا بدانند که اساساً چه کاری صورت گرفته است.

کامگار باشید یاران!

هدیه به زنان آزاده افغان

سیلابی - کابل

شبهه عصر

شیرزن، همچو درفشى آزاد
قامت خویش بر افراشت بلند
در دلش شور زمان می جوشید
یاد آورد غریونده سمند

قدس جانش، شرف ناپیدا
چشم تیزش، ز جلای ایمان
حرفش از دفتر زرین حیات
دلش پر ز حدیث انسان

موج موهاش ز آزادگیش
افتخاری بزنان می بخشد
لنکر گامش در ثقل زمین
همه را قوت جان می بخشد

شیرزن، نعره زد و گفت: منم!
اختر قطبی اقصای فلق
سکه پا کجبین چرخم
نیستم خونزده شام شفق

شجر بارور تاریخم،
فصل روینده شهر فرهنگ
همه هستی من هست کتاب
شاخه را هست بخورشیدش چنگ

شیرزن را چه دلاور دیدم
بدل زنده و بازوی ستبر
شبهه عصر خود است این زن شرق
و بدشواری‌ها، غرنده هژبر

شیرزن - آینه کاج سبز
که بود بر همه عمر، آزاد
نیست در مقدم او چیزیم لیک
این همین شعرم، قربانش باد

«پیام زن» نوید پیروزی

داکتر فاروق - صوبه سرحد،

نامه گرم شما را به دست آوردیم. متأسفانه کتابی را که تذکر داده اید، تا هنوز ندیده ایم. ولی یقین داریم که اینگونه اراجیف گویی ها فراوان اند و نباید برای شان اهمیتی قایل شد. می توانید کمک مالی تان را ذریعه پست راجستر به آدرس پستی ما بفرستید. قسمتی از نامه تان:

«خواهران گرامی و مبارزین همدوش، شما را قلباً سلام تقدیم می دارم. امیدوارم در همه امور موفق باشید.

دوستان محترم! من تا مدتیکه نشریه شما را ندیده بودم، تصور می کردم چقدر ملت افغانستان ضعیف است و کسی پیدا نمی شود این همه فجایع را که در جامعه ما امروز جاریست، به گوش جهانیان و همه مردم افغانستان که در سرزمین های بیگانه بسر می برند، برساند. اما بادیکن شماره اخیر "پیام زن" متیقن شدم که خواهران و برادران شجاع و فداکاری چون شما دارم. بناءً دیگر ناآرامی هایم از این ناحیه بطور عمده رفع شده است.

مبارزین با افتخار!

خواندن نوشته های شما همه را قوت قلب بخشیده و از پیروزی مزده می دهد و ناامیدی را دفع می کند. شما پیشقدم همه مبارزین دنیا هستید و همه فجایع ارتجاع را بصورت مکمل بدون جانبداری از هیچ باند خاین انتشار می دهید.»

گل رحمان - پېښور،

د لیک او گزارش در الیلو څخه مننه کوو. تاسی کولای شی «پیام زن» او د «راوا» نوری خپرونی د هغوی دیو په بدل کی لاس ته راوړی. هیله من یو چی بیا هم ستاسی څخه لیک او گزارش ولرو.

یونسی «دهقانزاده» - ترکیه،

نامه انتقادی شما را گرفتیم. به انتقاد تان در مورد «بی ناموسی های بامیانچی ها» قبلاً در شماره ۵۰ «پیام زن» به خواننده های به اسم دهاتی جواب گفته شده ولی مختصر اینکه منظور گزارشگر و ما از آن عنوان توهین به توده های هزاره نه بلکه آن خاینان و جنایتکارانی بوده است که نام «بامیانچی» را برخورد نهاده اند.

شماره های بعدی «پیام زن» به مجرد انتشار در بدل قیمت برای تان فرستاده خواهد شد. به امید نامه های دیگری از شما.

لیلا جاغوری - کویت،

از دو نامه و گزارش های ارسالی تان تشکر می کنیم. نامه جدا گانه ای همراه با دو نسخه «پیام زن» شماره ۵۱ برای تان فرستاده شد. به امید نامه ها و گزارش های بیشتر شما.

نورا احمد مخلصیار - کویت،

د لیک دراستولو څخه مو مننه. ددی نه وروسته به «پیام زن» تاسی ته د هغی د بی په بدل کی ستاسی په نوی آدرس در ولیبرل شی. بریالی اوسی.

وقایعهای یک میهنفروش

عبدالحمید انوری - امریکا،

«جنرال عظیمی کتابی نوشته بنام "اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان". هر چند کتاب را هنوز مطالعه نکرده ام، اما بعضی قسمت های آن را در هفته نامه "امید" که میدان تاخت و تاز زیر دارگریختگی های چون نبی عظیمی، بیرنگ کوهدامنی، رهنورد زریاب، اکرم عثمان، واصف باختری و... می باشد، از نظر گذرانده ام.

نظری به یکی از نوشته های جنرال عظیمی منتشره "امید"، معرفی خوبی برای کتاب مذکور می باشد. وی می نویسد: "... ابلهانه تر آن است که انسان بدون اسناد و مدارک محکمه پسند از خورد و بزرگ یک سازمان سیاسی را که تعداد آن بنابر روایت و حکم تاریخ حتی به صدها هزار نفر می رسید، مزدور، وطن فروش و جاسوس بشمارد."

از جنرال عظیمی باید پرسید که آیا وطن فروشی شاخ دارد و یا دم و یا اینکه یک تابه بزرگ سرخ رنگ در پیشانی اش حک گردیده که دلالت به وطن فروشی نماید؟

آیا به خاطر دارید که در شکنجه گاه های متعدد مرکز و ولایات بر فرزندان برومند این دیار چه می گذشت؟!

آیا منکر این واقعیت تلخ هستید که رشیدترین و صادق ترین فرزندان افغانستان مورد بدترین و وحشیانه ترین شکنجه ها توسط اعضای "سازمان بزرگ سیاسی" تان قرار گرفته و مشاورین روسی بالای سر شان ایستاده به آن ها امر و فهی نموده و از شکنجه شان لذت می بردند؟! آیا پلیگون ها و زندان مخوف پلچرخ و زند به گور کردن ها را فراموش کرده اید؟! آیا به خاطر دارید که تظاهرات دختران و پسران مکاتب کابل در نهم ثور ۵۹ به وسیله اعضای حزب، سازمانی ها و خادیس های "سازمان بزرگ سیاسی" تان وحشیانه به خاک و خون کشیده شد؟ خلاصه آیا در خدمت روس بودن و به مقابل مردم خود اسلحه کشیدن و دمار از روزگار شان برآوردن، دلیل کافی و "محکمه پسند" برای وطن فروشی و جاسوسی نیست؟

آیا این کافی نیست که تقریباً هر فامیل افغان لا اقل یک نفر از اعضایش را در اثر جنایت روس ها و وطن فروشان خلقی و پرچمی از دست داده اند؟ به نظر شما آقای عظیمی وطن فروش به چه کسی اطلاق می شود و جاسوس، مزدور و خاین کی ها اند و فرق شان با خلقی ها و پرچمی ها در چه است؟؟

لطف کرده از آن به گفته شما "سازمان بزرگ سیاسی" تان چند نفری را نام ببرید که در جریان جنگ ضد روسی با اعتراض آن را ترک گفته و به

مقاومت پیوسته باشند.

ضرورتی در هیچ موردی برای دفاع از شخص خویش در برابر هیچ کسی ندارد...»

آقای عظیمی می نویسد: «... آه! من نمی خواهم در مورد عملکرد خویش در جنگ های دفاعی و مشروعی که به خاطر دفاع از زندگی و هستی و شرف مردم وطنم مخصوصاً اهالی غزنی، هرات و کابل انجام داده ام، سخن بگویم...»

ب. پلوشه - آلمان،

ستاسی در الیرل شوی شعر شخه مننه کو و او هغه په همدی گنه کی خپروو. هبله من یو چی په راتلونکی بیا هم مونږ شعرونه راوولیږی. ستاسی د بریالیتوب په هبله.

«د ناموس غله»

د اسلام په نوم راغلی د غه غله دی د ناموس
چه عزت د چا ورلوټ کی ورته وایو به دووس
که هر خو لعن و نفرین وایم هم لیر دی
د گناه پیتی یی دروند دی دغه دی وحشی منحوس
چه د پښخود عزت دښمن روسان له ملکه ولاړه
خپل پر خای باندی یی کښینی همدا اسلامی روس
دین ایمان یی یو تپوپک دی ورخرخ کړی
غلامی حلقه په غاړه خی بادر ته چاپلوس
که روزلی وی انسان آخر انسان دی
دابه وایم د تپپوس له خالی پاخیری تپپوس

ب. رقیل - کانادا،

از ارسال نامه، اسناد ۱۴۹ صفحه‌ای در مورد «حزب کمونیست کارگری ایران» و بریده‌های بارزش تشکر نموده و به فعالیت‌های همیشگی شما و دوستان تان به خاطر تبلیغ اهداف «راوا» بهای فراوان قایلیم. به امید سلامتی و موفقیت شما.

به «راوا» این یگانه ندای رسانی زنان بر ضد بنیادگرایی در افغانستان کمک کنید.

برای دالر امریکایی:

Mrs. Sohaila Farhad
F.C.A /C No. 55060-2
Habib Bank Ltd.
CDA Civic Center Branch
Islamabad, Pakistan

برای مارک آلمان:

Mrs. T. Shams
F.C.A/C No. 33
Habib Bank Ltd.
Complex Branch
Quetta, Pakistan

آیا خود شما که سوار بر توپ و تانک روسی، مردم بی دفاع را درو می کردید، تا حال شهادت کرده اید که به خیانت ها و وطن فروشی های خویش اعتراف نمایید؟!

خورد و بزرگ "سازمان بزرگ سیاسی" تان وطن فروش، خاین، جاسوس و مزدور بودند و هنوز هستند و هر کدام نظریه موقف حزبی و سازمانی اش، مسئول بوده و جوابگو اند و بزرگترین و محکم ترین سند محکمه پسند، شهادت بیش از یک میلیون افغان بی گناه و وطن پرست به وسیله خلقی ها و پرچمی ها و بادران روسی شان است.

اگر تعداد شهدای جنگ افغان - روس را یک میلیون و تعداد اعضای "سازمان بزرگ سیاسی" تان را به گفته شما "صد هزار" قبول کنیم، پس هر فرد خلقی - پرچمی قاتل ده نفر افغان بوده و هر کدام به همین جرم باید ده مرتبه به دار آویخته شوند.

البته مسئولیت شما بیشتر از این است چرا که شما یکبار قسم عسکری تان را در مقابل شاه افغانستان شکستید، بار دیگر در مقابل داوودخان و بار دیگر در مقابل مردم افغانستان که مسئولیت حفظ جان و امنیت شان بدوش تان بود و نامردانه در مقابل آنان اسلحه کشیده در صف دشمنان مردم قرار گرفتید. به همین علت شما باید چندین بار محکوم به اشد مجازات شوید. به کدام ملت است این به کدام مذهب است این

که کشند عاشقی را که تو عاشقم چرایی یادداشت مختصر فوق به پایان رسیده بود که جنرال عظیمی گل دیگری را به آب داده و نوشته ای تحت عنوان "دفاع از زندگی، هستی و شرف مردم" در شماره ۳۵۴ هفته نامه "امید" به جواب آقای حامدعلی به نشر سپرده که از چشم سفیدی و دیده درایی ذاتی او نمایندگی می کند.

در این جا قسمت هایی از نوشته مذکور را نقل کرده و قضاوت را به هموطنان شریف خویش وامی گذارم که بدون تردید خطاب به او خواهند گفت:

روزی برسد که به ستونت بزنند

سرت ببرند و بیه ... بزنند

جنرال صاحب می نویسد: «... هر قدر به گذشته خویش می نگرم، هیچ موجبی برای شرمندگی و انکسار نمی یابم. وجدانم طیب و طاهر است و دستانم پاکیزه. بلی! من عضو حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بوده و هستم و هنوز موردی نمی یابم که این افتخار را از دست بدهم و مانند بعضی ها از عضویت این حزب پشیمان باشم و یا از ارتباط و پیوند نزدیک با آن شرمنده و خجل ... برگشته خود بطلان بکشم، توبه و استغفار نمایم. آن هم به نزد آن ناکسانی که اگر خوب تول و ترازو شوند به پول سیاهی نمی ارزند.

... جنگی که به خاطر دفاع از شرف و ناموس و حیثیت و آزادی خودت و مردم انجام میدهی، چه در قاموس نظامی و چه در قاموس حقوقی، بنام جنگ مشروع و عادلانه یاد میشود و هیچ لکه ننگی بر جبین و دامن انسان نمی نشیند.

... در فرجام با صدای رسا اعلام می دارم که این بنده حقیر، هیچگونه

بهار - کابل

روشن نگار من.

در چهار راه انصاری

نه پایکان بریده

در چوب عبرت

آویزان

تمام تلخی را

در سینه‌ی بزرگ خود

پنهان نموده

می‌خندد.

از درکه می‌رسد

از بالهای کنده

دور و برم

حیرت نمی‌کند

و می‌داند

که ماه روزه‌ی پرواز ما

بسر نرسیده ست.

میدانم

از درکه می‌رسد

در کومه‌های سرخین‌اش

خشم فرو خورده

بی تاب می‌کند

و سعی می‌کند که تلخی چشمان آگاهش

در چشم من نزنند

گویی که هیچ درد نمی‌کشد

و او آن نیست

که در میان چادری

نمی‌گنجد.

گویی که هیچ چیز تیره

ندیده ست

نه دستهای حنایی

عید

عیدست

من نیز یک و کلچه‌ای

در قاب می‌چینم

میدانم

کسی

این بی‌دریجه را

در میزند آخر!

میدانم

از در که میرسد

بغضش فرو خورده

و سعی میکند که شاد و عید کرده نماید

دردانه‌ی آزادی

آنانیکه بیدارند

دنیای مشترکی دارند

فرهاد - کابل

از نامه گرم و گزارش ارسالی تان سپاسگزاری نمودم، آنرا در همین شماره می‌خوانید. امیدواریم در آینده نیز گزارش‌هایی از شما داشته باشیم.

«درودهای آتشین و تمنیات نیک خود را خدمت یکایک اعضای رزمنده "راوا" تقدیم داشته آرزو مند تا در عرصه پیکار جانکا و پرشکوه انقلابی کشور مان بیشتر از پیش پیشاهنگ و موفق باشید. در فوق گزارش چشمدید خود را از پوهنتون کابل طالب زده و اخوان کشته کابل تقدیم نمودم امید در "پیام زن" این یگانه خنجر آبدیده در چشم تمام مرتجعان از هر قماش سیاه‌ترین تا سرخ‌ترین، اقبال نشر یابد.

آنانیکه بیدارند دنیای مشترکی دارند

مگر آنکس که خوابست دنیای کوچک خودش را دارد.»

بهار - کابل

با تشکر شعر تان را گرفتیم و آن را هر چند با تاخیر در همین صفحه به چاپ می‌رسانیم. به امید اشعار و گزارش‌های بیشتر شما.

ستیز - لغمان

ستاسی د انتقادی لیک څخه ډیره مننه. کوبښ به وکړو چی به راتلونکو گڼو کی د نومونو او گزارشونو په راوړلو کی ډیر دقت وکړو.

دا هم ستاسی د لیک ځینی برخی:

«څو ورځې وړاندې د "پیام زن" ۵۱ گڼه لاس ته راغله. د مجلی د مخی عکس زه نور هم د هغی لوستلو ته وهڅولم. د ټولونه اول می د معلم اشرف راپور ولوست. البته دا یواځینی زړه دردوونکی پیښه نده چی زموږ ولس ورسره مخامخ شوی. خو ددی راپور په لوستلو زما ذهن ټکان وخور او یو ځلی بیا په فکر فکر کی دکابل دریم مکروریان ته لارم او هلته د شهیرم بلاک د پنځم منزل نه د یوی ځوانی نجلی ناهید د خودکشی او غورځولو صحنه می په ذهن کی راغله او یا هغه نجلی چی د قالین د خرابی په سری خپل ځان مړ کړو. زه فکر کوم یواځینی لاره ملی قیام او ددی خاینانو په مقابل کی سراسری پاڅون دی.»

«پیام زن»، کاست‌ها و سایر نشریات «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» را از کتابفروشی‌های ذیل بدست آورده می‌توانید:

کوبته:	پشاور:	اسلام‌آباد:
M. Aslam Book Stall	Maktaba-e- Sarhad Khaybar Bazar	Mr Book and Famous Book Super Market Islamabad
Shop No.4, Mizan Chowk, Quetta	Peshawar	

ح. ر. شیرزاد - ایران،

از تغییر آدرس تان مطلع شدیم. به مجرد دریافت آدرس جدید شما «پیام زن» برای تان ارسال خواهد گردید.

قدوسی لغمانی - لغمان،

ستاسی لیک او شعرونه مو ترلاسه کړل، دیره مننه. ستاسی په شان د بالاحساسه دوستانو قلمی او عملی مرستی او هڅونی مونږ ته ډیر زیات ارزښت لری. ستاسی د شعر ځینو برخو ته مو په همدی گڼی کی ځای ورکړی دی. ستاسی روغتیا او کامیایی زموږ آرزو ده.

برعلیه استبداد، ارتجاع و بنیادگرایی در افغانستان و جهان و افشای رژیم‌های جنایتکار و ددمنش ارتجاعی - مذهبی. بسیار خرسندم که همکاری انقلابی و مداوم و مفیدی برای رسیدن و تحقق آزادی، صلح، دوستی و برابری داشته باشم. من برای تحقق دموکراسی، برابری، صلح، دوستی و سوسیالیزم واقعی برای خلق‌های تحت ستم و ظلم بنیادگرایان، و نظامی سکولاریستی، دموکراتیک و مردمی تاحد توان مبارزه خواهم کرد. همچنین در افشای خاینان و مزدوران امپریالیستی و رویزونیستهای وابسته به آن، چون حزب توده - اکثریت، خلقی و پرچمی و... که ضربه زیادی به جنبش‌های انقلابی و چپ و آزادیخواه در ایران و افغانستان وارد آورده‌اند، قدم برمی‌دارم.

به نظرم بایست از شکم زد تا فرزندانمان را به خاطر فقر و ناآگاهی به سن کهن و پوچ و بنیادگرایی، ارتجاعی و امپریالیستی نفروشدند و نابود نکنند! ناگفته نماند که در یکی از برنامه‌هایی که سازمان ملی و دموکراتیک آوارگان افغانی در آلمان به تاریخ ۲۷ جنوری ۱۹۹۹ در سال جدید برگزار کرده بود، شرکت کردم و در آن جشن یک متنی را که نوشته بودم برای شرکت کنندگان خواندم.»

ق. مسعود - پشاور،

از گزارش تان تشکر. با شما در ین زمینه کاملاً موافقم که ملت‌ها و ملیت‌ها برای اینکه بتوانند آزاد، سربلند و مسرورانه زندگی نمایند، قبل از همه باید زنجیرهای بردگی و وابستگی را بگسلند.

منتظر گزارش‌ها و نامه‌های دیگری از شما هستیم.

محمد حسین افغانی - کراچی،

با تشکر نامه تان را گرفتم. نامه‌ای جداگانه برای تان ارسال گردید. موفق باشید.

«پیام زن» دوی درد دلها

عبداله حمید - آسترالیا،

در نامه خود می‌نویسند:

«کارکنان راستین مجله محبوب "پیام زن"، عزیزان همدرد سلام!

امیدوارم با همه افغان‌های مظلوم، ستمدیده و پردرد دارای صحت کامل باشید. مجله "پیام زن" که دوی درد دلهاست مرتباً به دستم می‌رسد که ازین لطف بیکران تان یک دنیا ممنون بوده و خواهان موفقیت‌های تان درین شاهراه پاک می‌باشم. شعری را که از کم و کاست خالی نیست برای

خان نه دینمن و شپری

د زړه آرمان دی زما د زړه ملیار دی زما د ژوند بقا دی زما
پنایسته فضا پناسته گلشن کی سری لمبی جوړی شوی ناری سوری جوړی شوی
زمونږ د شرف تپاتوبی هم د عزت تپاتوبی د افتخار تپاتوبی
دا تعدی فریاد دی د شرافت فریاد دی د عدالت فریاد دی

ستی په اور شو خلک کور کی نسکور شو خلک تپوتی تپوتی شو خلک
خومره جفا خومره ستم رنگ رنگ ظلمونه روان هم بی رحمی ده روانه
یو خوا راکت چلیږی بل خوا تپوپک چلیږی هم تپانک توپ چلیږی
داد اسلام تپیکه داریو وایی وزیر شمه زه بل وایی رئیس شمه زه

لعنت په داسی آرمان لعنت په داسی مشران لعنت په داسی وجدان
مظلوم ملت یی ټول تپاه کړه څوک په کور کی مړه شو څوک سنگسار کی مړه شو
ظلم او ستم مو ولید جوړ، چپاول مو ولید رنج و عذاب مو ولید
د زمانی تاریخ ثبت کړی تپول عملونه ستاسی هم کردارونه ستاسی

خان نه دینمن و شپری دا شیطانان و شپری دا جاسوسان و شپری
هله به ووایم ریښتیا ته دافغان بجی یی یو با وجدان بجی یی

حیدر - آلمان،

از ارسال دو نامه گرم و شعر سپاسگزاریم. به سوالات تان طی نامه جداگانه‌ای جواب دادیم. متبع «پیام زن» برای تان مرتباً ارسال خواهد گردید.

از شعر تان در شماره‌های آینده استفاده خواهیم کرد. به امید همکاری‌های بیشتر شما. قسمت‌هایی از نامه‌ی تان را در همین جا می‌خوانید:

«ضمن امیدواری برای تدرستی و ادامه مبارزه پی‌گیر و مستحکم شما

تان فرستادم تا آنرا مکمل در مجله "پیام زن" به دست نشر بسپارید.»

خاموشی تاکی؟

عزیزان میهن ما در خیانت مبتلا تاکی
به اهل میهن غمدیدگان جور و جفا تاکی
ملت تاکی به درد و رنج و در بیچارگی سوزد
یتیمان وطن با بیوه زن ها بینوا تاکی
به کنج خانه بندی چند مام و دختر افغان
جوانان وطن بیکار و از دانش سوا تاکی
گروه قاتل و آدمکش و اشرار بی ناموس
زخون ملت بیچاره دست پرحنا تاکی
ز سالاران جنگ و دشمنان نام و ننگ ما
وطن در خاک و خون همسان دشت کربلا تاکی
بنام پاک دین غرق جنایت این تبهکاران
بما این جانان ظلم و ستم دارد روا تاکی
تجاوز کرد بر مال و به ناموس ملت اشرار
تو بهر این گروه ایستاده با دست دعا تاکی
غلام و نوکر روسی و ایرانی و پاکستان
به خاک پاک افغانی نماید ادعا تاکی
کجا شد غیرت افغانیت ای ملت افغان
به فخر نام بابایت نمایی اتکا تاکی
به کف شمشیر غیرت گیر و شو بیدار که بالایت
کند فرمانروایی دد به تزویر و ریا تاکی
بپا ایستاده شو برخیز از خواب گرانجانی
پی هر تیکه دار دین و مذهب اقتدا تاکی
گذر از نام حزب و فرقه و قوم سالاری
بنام این و آن از همدیگر بودن جدا تاکی
بلند آواز غیرت کن حمید از چند خاموشی
به شهر مردم بیگانه بودن بی بها تاکی

یم دری - لندن،

با ابراز سپاس، نامه و ۱۱۰ پوند ارسالی شما را گرفتیم. نامه جدا گانه ای برای تان فرستاده شد. یکی از اشعار و قسمت هایی از نامه تان را در همین شماره به چاپ رساندیم. امیدواریم باز هم از شما نامه و شعر داشته باشیم. «از سال ۱۳۶۱ هجری شمسی موقعیکه در ایران مهاجر بودم تا فعلاً متعهدانه شعر می سرایم و بعد از اشغال نظامی افغانستان توسط ارتش اشغالگر روس به کمک عناصر وطن فروش مانند احزاب خلق و پرچم وقایع افغانستان را از نزدیک دنبال می نمودم. فقط یگانه آرزویم بود بنویسم: برای آزادی، عدالت و دموکراسی.

در سال ۱۳۷۱ که مجاهدین تاراج و غارت را در کابل شروع کردند و گلبدين تمام کابل را به راکت بست و از هیچ گونه قتل و غارتگری دریغ ننمود و در روند بعدی که دستکش های و قاحت در دست این مزدوران دالر، ریال و کلدار شده، انزجار مردم در بند به منتها درجه رسید و قطع دست و پای بی گناهان لکه های دیگر ننگ را به دامن اینان نشاند و کابل به قصاب خانه ای مبدل گشت.

در سال ۱۳۶۶ در تهران می خواستم مجموعه ای از اشعارم را چاپ نمایم اما وزارت ارشاد اسلامی اجازه ی چاپ را برایم نداده و گفتند که «در شعرهائیت کلمات اسلامی دیده نمی شوند و برای این گونه اشعار اجازه چاپ نیست».

در شماره ۵۱ "پیام زن" جواب های کوبنده ی شما را به نویسندگان کاذب می ستایم. بلی مرادم همین داکتر اکرم عثمان هاست. زیرا تنها ملاک کارشان ذلت و پله بینی است و برای هر خری پالان می شوند.

در سال ۱۳۷۱ در یکشده سخت بمن "ما درین زمان به دو نوع شعر لایزال شدیم در قصر زرین که شد و شد خارج افغانستان سروده شده و هم شعری که در داخل و بیشتر به واقعیت و زندگی نزدیک است."

بلی زمانیکه شاعر به دربار علاقه داشته باشد باید در دربار زندگی کند و باداشتن کارت اطلاعات تلاش برای حقانیت رژیم دست نشانده نماید. اما شاعری که برای سرنگونی دربار و درباریان مبارزه می نماید، راهی ندارد جز انتخاب دوری و سرودن برای تلاش راستیش. کوه را از جا برکندن نباشد سخت بمن

بنده ی ذلت شدن در قصر زرین مشکست
در سال ۱۳۵۹ من در افغان موزیک امتحان آواز دادم. کمپوز و شعر از خودم بود. بعد از یک هفته برای دریافت نتیجه رفتم. کمپوز و صدایم را قبول داشتند ولی در ارتباط با شعر مرا نزد ساهر هراتی و سید نورفرخ فرستادند تا برایم شعر "انقلابی" در وصف رژیم بدهند که من راه خانه را در پیش گرفتم. شرط دخول در رادیو و تلویزیون در قدم اول شنا و صفت رژیم بود و خلاف آن راه فرار و مرگ و یا غرق شدن در ابتذال قلم

تور کچین، پور قو، «حکومت اسلامی»
در افغانیستان

شماره ۲

در ۱۲۲ صفحه به زبان انگلیسی حاوی گزارشها، اسناد و تصاویر

آنرا از کتابفروشی های فروشنده نشریات «راوا» و یا از طریق آدرس ما بدست آورده می توانید.

قیمت یک شماره در پاکستان ۳۰ روپیه و در اروپا و امریکا با احتساب هزینه پست هوایی به ترتیب ۸ و ۶ دالر امریکایی

و مکرافون به دست در پارک هاگشتن، به زعم ایشان "هنر در خدمت مردم"!
 قهار عاصی هم دوره‌ام و همیشه به یک تایم در لیسه غازی می‌رفتیم. او
 در همان دوره عاشق زهرا متعلمه لیسه رابعه بلخی بود. و هر روز سه غزل در
 وصف او می‌سرود و در سرویس آن‌ها را می‌خواند.

به امید آن روز که نور هنر و ادبیات مردمی در زوایای تاریک خانه‌ی
 ویران و ملت زجر کشیده‌ی ما بناید تا در پناه آن ملت های مختلف میهن
 عزیز ما برادرانه و با حقوق مساوی زیست نمایند.»

کابل ویران

خرابی کابل خویش را شنیدم گریه‌ها کردم
 حساب جاهلان را از همه مردم جدا کردم
 هنوز هم در تب داغ جدل‌ها بوده جان من
 به راه آتش خاکستر میهن فدا کردم
 وطن در نام پاک تو به غربت رفته‌ایم اما
 برای صبح آزادی ترا میهن رها کردم
 بدان تا جان به تن دارم به لب نام ترا آرام
 به تصمیم شعر میهن شعر عشق تو صدا کردم

از دوست ارجمند م. رها به خاطر ارسال آثار گرانمایی ذیل سپاسگزاریم:

- **حقیقت ساده** - در یک مجلد خاطراتی از زندان‌های زنان جمهوری
 اسلامی ایران م. رها
- **کتاب زندان** - جلد اول به ویراستاری ناصر مهاجر
- **یادهای زندان** - خاطراتی از زندان‌های زنان جمهوری اسلامی ایران ف. آزاد
- **و هنوز قصه بر یاد است** - حسن درویش

و نیز با تشکر فراوان از دریافت آثار ذیل ارسالی
 دوستان «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران»
 اطمینان می‌دهیم:

- **نگرانی‌های یک شاعر** - متن کامل سخنرانی شاملو در دانشگاه برکلی ۱۹۹۵
- **انسان و سوسیالیسم در گویا** - چه گوارا
- **اهداف و اصول اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران**
- **نهضت خرمدینی** - برگه‌ی از تاریخ سوسیالیسم در ایران حمید حمید
- **نتایج و چشم‌اندازها** - نخستین طرح جامع تئوری انقلاب مداوم
- **انسان سوسیالیستی** - ایزاک دویچر

بر علاوه دوستانی که از دریافت مبالغ ارسالی شان
 طی جواب به نامه‌هایشان تذکر رفت، از رسیدن کمک‌های
 ذیل نیز با سپاس اطمینان می‌دهیم.

رویا	۱۰۰	مارک	آلمان
ا.ل.	۲۰۰	در	در
ی.ب.	۵۰۰	در	در
و.س.	۵۰	در	در
ظ.ر.	۵۰	در	در
ملیحه	۵۰۰	در	در
م. نافع	۳۰۰	دالر	امریکا
پ.رتیل	۲۰۰	در	کانادا
ن. صالحی	۵۰۰	دالر استرالیایی	آسترالیا
مجید بوتو	۲۵۰۰	کددار	پاکستان
Richard G. Tony	۱۵	دالر	امریکا
Shirley Cotrotsos	۱۰۰	در	در
Virginla Fitzpatrick	۱۰۰	در	در
Sue O'Shaughnessy	۳۰۰	در	در
Alicia Lucksted	۱۰۰	در	در
Kim Kamienska	۱۰۰	در	در
Trudy Duisenberg	۴۰	در	در
M. Lackner	۲۰۰	در	در
Lucas Meehen	۳۰	در	در
Deb Ellis	۱۲۵	در	کانادا
J.C.L Mol	۶۰۰	در	هالند
Eizou Kitamura	۲۰	در	جاپان
Badd Maunfacturing	۲۰	در	کانادا
Globe Sisterhood Network	۶۰۰	دالر استرالیایی	آسترالیا
UM Amenisty International	۳۰۰	در	امریکا
Development Resurce Center	۱۰۰	در	نیوزیلند

همچنان مبلغ ۴۵۹ دالر از فروش نشریات در
 کشورهای مختلف بدست آمده‌است.

با تشکر از کلیه کسانی که برای ما گزارش فرستاده‌اند، از
 گزارش‌های دوستان ذیل در شماره آینده استفاده خواهیم کرد:
 اجمل - کابل، کاوه - کابل، زمی - کابل، امید احساس - فراه، مجید
 - کابل، زولست - کابل، ه.م. - لغمان، کبرا - کابل، پروین ناظم‌لیزا، غزنی،
 ب. عمر - کابل، عاطفه - کابل، آرش - کابل، غفور - هرات، ج.ع. - کابل.

نشریات رسیده

آرش - نشریه‌ای فرهنگی و اجتماعی، شماره ۷۰، ۱۳۷۸

آفتاب - نشریه‌ای فرهنگی، ادبی و اجتماعی، شماره ۳۵، اردیبهشت ۱۳۷۸

آوای زن - نشریه زنان ایرانی، شماره ۳۷، خزان، زمستان ۱۳۷۷ و بهار، ۱۳۷۸

آئینه افغانستان - ماهنامه مستقل، غیرحزبی، ملی و اسلامی، شماره‌های مسلسل ۷۵ و ۷۶، حوت - حمل ۱۳۷۸-۷۷

اتحاد کار - ارگان مرکزی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران، شماره‌های ۱۶۱ تا ۱۶۴، ۱۳۷۸

افغانستان - دافغان اطلاعاتی مرکز خپرونه، د ۱۳۷۸ کال د مرغومی ۱۹ گڼه

افغان ملت - په اروپا کې د افغان ټولنپال ولسواک گوند خپرونه، د ۱۳۷۸ کال ۸۴ الی ۸۷ گڼی

البدور - ارگان نشراتی انستیتوت تحقیقات و یوازسازی افغانستان، شماره‌های ۶۹ الی ۷۱، ۱۳۷۸

الهجه القسریه - السبکه العالمیته المعینه یالل اجین شماره ۳، دسمبر ۱۹۹۹

انقلاب اسلامی در هجرت - شماره‌های ۴۴۲ الی ۴۷۱، ۱۳۷۸

انترناسیونال - شماره ۳۱، مرداد ۱۳۷۸

اصلاح - علمی، تربیوی او اجتماعی جریده پرله پسې ۲۵ گڼه، چنگاس ۲۷-۲۸ اسد ۱۳۷۸

ایران پست - شماره‌های ۳، ۱، ۵ و ۱۹۹۹

بلوچی (ماهنامه‌ای به زبان بلوچی) - شماره‌های ۱۵۲ الی ۱۵۶، ۱۹۹۹

بولتن شورای ملی مقاومت ایران - شماره‌های ۱۰ الی ۱۴، ۱۳۷۸

بولتن نظرات - از انتشارات حزب رنجبران ایران، شماره ۱۵، اسفند ۱۳۷۷

پیام فدایی - ارگان چریکهای فدایی خلق ایران، شماره‌های ۲۲، اسفند ۱۳۷۷ و ۲۴، مرداد ۱۳۷۸

پَر - از انتشارات بنیاد فرهنگی پر، شماره‌های ۱۶۰ الی ۱۶۴، ۱۳۷۸

پشیمک - نشریه‌ی فکاهی، اجتماعی، سیاسی، دماغی و انگولکی، شماره‌های ۱۰، ۱۳، ۱۳۷۸

پلوشه - دکراچی نه پښتو میاشتنی ادبی خپرونه، ۱۹۹۹ کال ۱۰۳ الی ۱۰۶ گڼی

پیمان - شماره‌های ۱۷۲ الی ۱۷۴، ۱۳۷۸

پیوند - نشریه کانون سیاسی - فرهنگی پیوند، شماره‌های ۱۸ الی ۲۱ اردیبهشت، خرداد، تیر ۱۳۷۷ و مرداد ۱۳۷۸

پنجم - ماهنامه بلوچی اگست ۱۹۹۹

تعاون - نشریه مرکز تعاون افغانستان، شماره‌های ۶ دلو - حوت ۱۳۷۷

۳، ۲، ۱ سال هفتم ۱۳۷۸

توفان - ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره مؤسس حزب واحد طبقه کارگرایان، شماره‌های ۱۵۵ الی ۱۷۸، ۱۳۷۸

جفاکش (نشریه اردو) - انسانی حقوق اور مزدورون کاترجمان، شماره‌های ۱۷ الی ۱۹، ۱۹۹۹

جهان امروز - شماره ۳۸، اردیبهشت ۱۳۷۸

جهانی برای فتح - نشریه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، شماره ۲۴، ۱۹۹۸

چشم انداز - گاهنامه فرهنگی، اجتماعی، ادبی، شماره ۴۰، بهار ۱۳۷۸

چیستا - سیاسی، اجتماعی، علمی، ادبی، هنری، شماره مسلسل ۱۵۶ الی ۱۶۰، ۱۳۷۸

حقوق بشر - شماره ۴۵، ۱۳۷۷

حقیقت - شماره ۲۹ اسفند ۱۳۷۷، ۳۰ مرداد، ۳۱ شهریور ۱۳۷۸

خبرنامه - (نشریه اردو) - شرکت گاه، شماره‌های ۱ و ۳، ۱۹۹۹

خپلواکی - شماره ۳۹، اپریل ۱۹۹۹

راه آینده - در دفاع از مارکسیسم و سوسیالیسم، شماره‌های ۴۷، ۴۹ و ۵۰، ۱۳۷۸

راه کارگر - ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) شماره‌های ۱۵۶ و ۱۶۱، تیر ۱۳۷۸

روزگار نو - نشریه‌ای در خدمت آزادی و حق حاکمیت ملت ایران، شماره‌های ۲۰۶ الی ۲۰۹، ۱۳۷۸

سپیده - فصلنامه هنری و فرهنگی، نشریه مرکز کلتوری عرفان، شماره دوم و سوم، زمستان ۱۳۷۷ و بهار ۱۳۷۸

شیخند - نشریه مستقل ویژه طنز و کارتون، شماره ۳، سرطان ۱۳۷۸

شعله جاوید - (اردو) این ایس ایف پاکستان کا ترجمان ۱۹۹۹

صارفین او صحت - شماره‌های ۸، ۷ و ۹، ۱۹۹۹

صدف - فصلنامه ویژه زنان، شماره ۷، ۱۳۷۸

عصر جدید - نشریه سیاسی کمونیست‌های افغانستان، شماره ۲، سرطان ۱۳۷۸

فرادا - نشریه کلوب قلم افغانها در استهکلم، شماره‌های ۱۰ و ۱۱، ۱۳۷۸

کار - نشریه سازمان فدائیان (اقلیت)، شماره‌های ۳۲۶، خرداد ۱۳۷۷ و ۳۲۷ تیر ۱۳۷۸

کارگر سوسیالیست - اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران، شماره‌های ۱۶۴ الی ۱۶۶، ۱۹۹۹

کانون - نشریه کانون ایرانیان لندن، شماره ۱۶، جولای ۱۹۹۸

گاهنامه - از همایش زنان ایرانی، شماره‌های ۱۲، دسامبر ۱۹۹۸ و ۱۳، اپریل ۱۹۹۹

گزارش - نشریه شورای دفاع از مبارزات خلق‌های ایران - وین، شماره ۱۴، بهمن ۱۳۷۷

لارډ - ماهنامه اردو از ملتان شماره ۶، جون ۱۹۹۹

مجاهدولس - آزاده ملی اسلامی جریده، د ۱۳۷۷ د سنبلې او تلی میاشتنی پرله پسې ۲۵ گڼه

مزدور جد و جهد (نشریه اردو) - تریډیوین اور سوشلسټ تحریک کی آواز، شماره‌های ۳۰ الی ۳۲، ۱۹۹۹

نبرد خلق - ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، شماره‌های ۱۶۸ الی ۱۷۱، ۱۳۷۸

نوائی انسان - انسانی حقوق کی تعلیم کا خبرنامه، شماره‌های ۲، مارچ و ۴، اپریل ۱۹۹۹

نقد - در زمینه تئوری رادیکال جامعه، شماره ۲۵، بهمن ۱۳۷۷

همبستگی - نشریه فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی، شماره‌های ۸۲ و ۸۳، ۱۹۹۹

سیر نکاملی امپریالیسم - ع. بینالودی

فردوسی یا بله نشسته! - ناول السدادی، ژپاره: شاهجهان و گریپال

A ballad against work - A publication for collectivities, Aug. 99

A Directory of Women's Groups in Emergency Situations - Women's International Network, September 1999

Afghanistan - The Crisis Continues - AI, 14 April 1999

About Iran... - U.A.Appeal: Violent Attacking Ahmed Abad

Afghanistan: Afghan Nationalism and Islamic Fundamentalists, 1999

CCA Newsletter - Co-operation Center for Afganastan, No. 2 - 3, April - June 1999

Cros the lines - news letter of IFOR, No.7, June 1999

Discourse - SPARCS, No. 5, June 1999

Drug Bulletin - Association for Rational use of Medication in Pakistan, No. 5, 6 September, December 1998

Global Center - Center for Women's Global Leadership, No.6, Summer 1999

ISUY - International Socialist Unity of Youth, No.99

Iran Bulletin - A Political Quarterly in Defence of Secularism, Democracy and Socialism, No. 21, 22, Summer 1999

Newsheet - Shirkat Gah, No.1, April-May 1999

PUCL Bulletin - People's Union for Civil Liberties - No.7 and 9, 1999

Preview 2000 - No. 1 - 2, May 1999

Rage Against the Veil - by Farvin Darabi

Refugees - UNHCR, No. 115, 1999

Renaissance - June to September 1999

غلط‌های عمده چاپی شماره ۵۱ «پيام زن»

صفحه	ستون	سطر	غلط	صحیح
۶	۱	۲	ارزن قیمت	ارزان قیمت
۶	۱	۱۱	باشلاق و شریعت	باشلاق شریعت
۸	۲	۲۰	عالیه	مالیه
۹	۱	۱۶	خورد	خرد
۱۰	۱	۲۱	بسیا	بسیار
۱۱	۱	۱۳	خوشو	خشو
۱۲	۱	۲۴	مردمان	مردم
۲۱	۲	۶	رسمی پیژندلو	پهرسمیت پیژندلو
۲۵	۲	۲۸	ددغه	دغه
۲۸	۲	۲۸	اسلامی جبهه	اسلامی جبهه
۳۰	۱	۱۸	دینوی	دنیوی
۳۰	۱	۲۷	عدم مبادرت	حذف شود
۳۱	۱	۶	می نماید	نماید
۳۴	۲	۴	دلپاره	دپاره
۳۵	۲	۳۷	زیاتوالی	زیاتوالی
۴۱	۱	۳۶	اوسط	اواسط
۴۲	۱	۴	قسمتی	قسمتی
۴۳	۲	۸	بادارن	باداران
۴۷	۲	۱۳	شعیه	شيعه
۴۸	۱	۲۲	سردمداران	سردمداران
۵۰	۲	۲۲	رر	دالر
۵۰	۱	۲	ذطل الله	ظل اله
۵۰	۱	۱۰۰	مریض	مریضی
۶۱	۲	۱۹	خبری	خیره
۶۵	۲	۳۹	کود تازاده	کود تازاد
۶۹	۲	۲۰	به کاربرد	به کاربرد
۷۳	۱	۶	له خواله	له خوا
۷۴	۲	۲۵	یامگر	یاباید
۷۴	۲	۲۹	لونگی	لنگی
۷۵	۱	۳۴	قسمت و حصه	حذف شود
۷۷	۱	۴	قل اردو	قول اردو
۷۸	۲	۲۸	۱۴ افغانی	۴۰ لک افغانی
۷۹	۲	۲۹	ثمر	عشر
۷۹	۲	۴۰	لویشه	کوشه
۸۰	۱	۱۱	گهنکان	گنجهکان
۸۰	۲	۶	زمینش	زمینش
۸۱	۱	۲۲	نمانیده	نماینده
۸۳	۱	۳	نوراحد	نوراحمد
۸۳	۱	۱۵	شیراحد	شیراحمد
۸۴	۱	۱	احدی	احمدی
۸۴	۲	۴	حارندوی	شارندوی
۹۲	۲	۳۶	هشت نان خور	ده نان خور
۹۷	۱	۱۶	بلدک	بولدک
۹۸	۲	۳	ژون	زون

SPARC - Issue, No. 19, June 1999

Self Activity of Wage Workers - Aug. 1999

The Afghan Mosaic - A Magazine Devoted to Issues Concerning
Afghanistan and People - Autumn 98, Winter 99

The Network's - No. 1, 2, April-June 1999

The Tribune - A Women and Development Quarterly, Newsletter 58,
May 1999

Trafficking in Women - No. 4

Women Envision - Isis International, No. 69 - 71, 1999

Women in Action - Isis International, No. 67, 68, March 1999

Women's Action - No. 16, July 99

World Disasters Report - From Red Cross and Red Crescent
Societies, 1999

سایر اسناد

— سخنی با قهرمان ایران — (در مورد جنبش دانشجویی — مردمی ۱۸ تا ۲۳ تیر
ماه) از چریک فدایی خلق رفیق اشرف دهقانی — مرداد ۱۳۷۸

— ستراتیجی حزب پرچم و پلان خام پیروان آن از تجاوز و سبک سازی شخصیت‌ها
تا تحقیر دین اسلام از آئینه افغانستان

— اطلاعیه در مورد تحریکات جنگ افروزان جمهوری اسلامی از اتحادیه
کمونیست‌های ایران (سریداران) ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۸

— تنها پاسخ این جنایت، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است! از اتحادیه
کمونیست‌های ایران (سریداران) شهریور ماه ۱۳۷۷

— فراخوانی برای اتحاد و همکاری — شورای انسجام شخصیت‌ها، محافل و
سازمان‌های ملی — دمکرات افغانستان

— بمبارانها را متوقف کنید! — دستان امریکا — ناتو از بالکان کوتاه! از (سریداران)
مارس ۱۹۹۹

— مرگ بر تشکیلات تروریستی اتلانتیک شمالی — کمیته جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی — آوریل ۱۹۹۹

— زنده باد اول ماه مه از سریداران — اول مه ۱۹۹۹

— پیش در آمد قتل عام از سریداران

— اوراق آگهی بنیاد پژوهشهای زنان ایرانی

— لاف‌های «مقاومت» رجوی در غربت

— درباره ایران... در احترام و همدردی با بازماندگان قربانیان نظام جمهوری
اسلامی و در پشتیبانی از درخواست اجرای عدالت بوسیله خانواده قربانیان و

معلمین داخل کشور — اردیبهشت ۱۳۷۸

— شب همبستگی با زندانیان سیاسی — کانون ایرانیان لندن

— اعلامیه‌های جنبش روشنفکری ایران:

— تظاهرات دانشجویان صدای اعتراضی مردم است — تیر ۱۳۷۸

— رابطه سیاست خارجی و سیاست داخلی — تیر ۱۳۷۸

— باری دیگر جنایتی وحشتناک و تروری سیاسی — آذر ۱۳۷۸

در شماره‌های آینده

○ کرکسان در «خانه عقاب»

گزارشی بر اساسی فلمی از مجلس منصور نادری (سیدکیان) با شرکت ظهوررزمنجو،
لطیف پدram و دیگر خاینان خادی جهادی

○ ... و حریرپوشان شیاد و ژولیده فکر

اشاره‌ای به کتاب «کراس پوشان برهنه پای از داکتر حسن شرق»

○ «حرفی در دفاع از حقیقت» یا تلاشی بی‌شرمانه در
توجیه خیانت به ملت؟

اشاره‌ای به مقاله‌ی داکتر محمد عثمان روستا تره کی در: «افغان ملت» شماره ۷۴ و ۷۵

<http://www.rawa.org>

گزیده‌ای از

پست الکترونیک ما

rawa@rawa.org

دایر شد، مصوبه‌ای در مورد حقوق انسانی زنان در کشور شما به تصویب رساندیم. می‌خواهیم شما را کمک نموده و مبارزه‌ی تان را حمایت کنیم. لطفاً با ما ارتباط بگیرید.

دکتر ونیسا گریفن (Dr) Vanessa Griffen - مالیزیا،

هم‌ماهنگ کننده: Gender and Development Programme

من صداقت شما را در تفسیر و درخواست تان که کار ما برای زنان مهاجر افغان مفید باشد تحسین می‌کنم. می‌دانم که این فوق العاده مشکل است که کار ما را برای شما بصورت عموم مفید قرار داد.

آنا بود (Anna Budd)

عالی، تشکراً لطفاً هیچ عجله‌ای به خرج ندهید. می‌دانم که همه‌ی تان باید بسیار مصروف باشید.

فکر نمی‌کنم که CIA در مورد همچو چیزهایی علاقمند باشد. من فقط یک نویسنده هستم و از طالبان خیلی نگرانی دارم. باشما موافقم. من هم به نوشته‌های خیالپردازه علاقه ندارم و دوستدار حقیقت ساده می‌باشم.

ماریه لوریتو باررا (Maria Lorito Barra) - چلی،

می‌خواهم سوالاتی را در مورد کارهای تان برای را پورم مطرح نمایم:

- اهداف تان از سال ۱۹۹۵ به این طرف چیست؟
- نقش ایالات متحده آمریکا در جنگ افغانستان چیست؟
- پشت سر قوت طالبان کیست؟
- نظر شما در مورد آینده جنگ چیست؟

منتظر جواب هرچه زودتر تان هستم. پیام جدیدی را که برای تان در مورد جنبش زنان در چلی معلومات دهد خواهم فرستاد. من به معلومات شما علاقمندم و خواهان بدست آوردن دوکاپی از بروشور و پوستر می‌باشم.

الینا - ایتالیا،

در مورد درس دادن: برای خود من هم بسیار مهم است و فقط دو مشکل دارم:

(۱) فکر نمی‌کنم شما در مورد کورسی درباره تاریخ سینما علاقمند باشید، لذا من برای تان چند فلم فرستاده و مستقیماً از بحث پر سر فلم‌ها آغاز می‌کنیم. چطور آنان را انتخاب کنم؟ فکر می‌کنم شما به نوع خاصی از فلم‌ها علاقمند اید. و در جریان بحث سلیقه تان آشکار خواهد گشت.

(۲) با خوشی بیش از حد، دعوت تان را قبول می‌کنم، البته اگر شما فکر می‌کنید که مهم است. ما به همکاری اینترنت شروع و بعداً تصمیم دیگری خواهیم گرفت. قسمیکه برای تان گفته‌ام من ایتالیا را تا جنوری - فبروری سال آینده ترک نموده نمی‌توانم. بناءً ما ۵ الی ۶ ماه داریم تا ترتیب کارها را بدهیم. معذرت می‌خواهم که صحتم خوب نیست و انرژی زیادی ندارم.

چند کلمه در باره خودم. من کیستم؟ پنجاه و یک ساله هستم، پسر ۲۶ ساله‌ای دارم که در شهر دیگر ایتالیا زندگی می‌کند و او هم در تیاتر کار می‌کند. من تنها زندگی می‌کنم. از تنهایی بیزار نیستم اما مردم را هم دوست دارم. من از جوانی به مثابه معلم فلسفه در کالج‌ها شروع به کار نمودم.

میاییلی چن (Miaili Chan) - آمریکا،

من علاقمندم تا در بخش بروشورها و پوسترها کمک کنم چنانچه کتابخانه‌ای در مشیگان آمریکا را می‌شناسم که اینها را به فروش خواهد رساند. همچنان لطفاً برایم بگویید که چه مقدار فرستاده می‌توانید و قیمت شان چند است. اراده تان هرگز سست‌تر مباد!

سرجیو مویامینا (Sergio Moya Mena) - آمریکای مرکزی،

من بخاطری با شما رابطه گرفتم که به مثابه یک سازمان سوسیال دموکراتیک جوانان، در مورد وضع حقوق بشر در افغانستان بسیار علاقمندیم. در کنگره اخیر کمیته آمریکای لاتین «اتحاد بین‌المللی جوانان سوسیالیست» (IUSY) که دو هفته قبل در کاراکاس ونزوئلا

۱. مجید بوتو A. Majeed Bhutto - پاکستان،

من یک چک هزار کلداری ماه قبل فرستاده بودم و یک چک ۱۵۰۰ کلداری دیروز در پاکت خط معمولی به آدرس کوئته فرستادم. در واقع مبارزه‌ی شما بر ضد نیروهای شریع جهاست و مینای شهید آن را به ثبوت رساند. در مبارزه علیه نیروهای شریع برای تان استواری بیشتری استدعا می‌کنم. ما همه با شما هستیم و از رهنمودهای مینای شهید تاسی خواهیم جست. مینا نه تنها رهبر زنان افغانستان بلکه از بسیاری کشورها بود.

مارشا کمپبل Marsha Campbell،

من فارغ التحصیل اداره عامه بین المللی هستم و پایان نامه ماستری خود را در سال آینده خواهم نوشت. من در مورد گرفتاری های مهاجران افغان خیلی علاقمندم و در جریان جستجوی معلومات در مورد زنان مهاجر افغان سازمان شما را یافتم. هدف پروژم مطالعه در مورد یک سازمان، پروگرامها و پروژه های مشخص آن، مباحثه در مورد سیاست ها و پیشنهادات می باشد. حالا می‌ایلم تا در مورد پروگرام های «راوا» بیشتر اطلاعات کسب نمایم و در صورت امکان با فردی از شما مصاحبه ای انجام دهم. در مورد تلاشهایی برای درس دادن زنان و دختران در کمپ های مهاجرین در پاکستان چیزهایی خواندم جالب. اگر «راوا» در این زمینه کار کند اگر چنین است، چقدر موفق بوده اید؟ آیا مواد چاپی در مورد این مسئله موجود است؟

دی کانسانت Dee Constant - امریکا،

وقتی به صفحات اینترنت شما نگاه می‌کنم، تکان می‌خورم. من یک زن امریکایی و نظامی هستم. نمی‌توانم باور کنم که این طالبان زندگی را برای تمام مردم کشور چنین وحشتناک ساخته باشند. من ثروتمند نیستم اما قلبم بزرگ است... و قدرت نوشتن را دارم... من به عنوان کارمند امور اجتماعی ایفای وظیفه می‌نمایم... آیا چیزی است که انجام داده بتوانم... غیر از اینکه به کلیه آشنایانم بگویم که از صفحه تان دیدن کنند، آیا خدمت دیگری هست که انجام داده بتوانم؟

اسد شریفی - کانادا،

دوستان عزیز، من یک افغان و حامی قاطع تمام آنانی که برای صلح و آزادی مبارزه می‌کنند، نه تنها در افغانستان بلکه در سراسر کره زمین می‌باشم. یک چیز توجه مرا در مورد «راوا» جلب می‌کند، و آن این که تا به حال به مقاله ای به زبان پشتو بخصوص در اینترنت برخورد کرده‌ام، با آنکه دو سال است که صفحه شما را می‌بینم. در این اندیشه‌ام که آیا «راوا» واقعاً سازمانی است که ما افغانها بالایش حساب کنیم؟ آیا «راوا» تنها حامی دری زبانه در افغانستان نیست؟ این حمله بر «راوا» نیست مگر به عنوان یک افغان حق سوال آن را دارم. من مقالات، عکسها و اخبار شما را در اینترنت دیده و می‌خوانم مگر زمانی که بحث بر سر

وحدت ملی باشد توجه خاصی دارم. من افغانستان و مردم آن را دوست دارم، مگر قویاً مخالف فرقه گرای می‌باشم از هر طرف که باشد. منتظر تبصره و جواب های تان به سوالاتم هستم.

الکسا و سو Alexa & Sue - کانادا،

تشکر از جواب تان، در جریان دو هفته بعد ایملی را که فرستاده اید به گروه های زنان محل و سراسر کانادا خواهیم رساند. همچنان آنرا به تمام روزنامه های پوهنتون هایی که می‌شناسیم، خواهیم فرستاد، زیرا این محصلان اند که بیشتر به مسئله علاقه می‌گیرند.

تمام آن جاها را تشویق خواهیم کرد که همایان تماس مستقیم برقرار کنند و از آنان می‌خواهیم پوستر های تان را خریداری و در محل های مناسب نصب کنند تا توجه عمومی را به اوضاع جلب بتوانند.

همچنان کوشش خواهیم کرد که در بدل پوسترها مبلغ کوچکی پول از رفقای ما جمع آوری و برای تان بفرستیم. پوسترها را در تمام پوهنتون های هالیفیکس خواهیم چسباند.

فن وونگ Fan Wong - هانگ کانگ،

فکر می‌کنم تقریباً ناممکن است که فلم‌ها را از چین بدست آورم. زیرا در چین فلم های ویدیویی را همراه زیر نویس انگلیسی عرضه نمی‌کنند چون علاقمندان این فلم‌ها بسیار محدوداند. علاوه بر این اواخر در چین گرایش به ویدیوهای CD (VCD) نسبت به کاست های ویدیویی بیشتر است. از آنجایی که هانگ کانگ محل تقاطع شرق و غرب است لذا شاید بتوانیم بعضی از فلم‌ها را با زیر نویس انگلیسی در اینجا به دست آورم. من خود خیلی خوشحالم که در محیط اکادمیک زندگی می‌کنم و می‌توانم بعضی از فلم‌ها را از طریق کتابخانه های محلی به دست آورم.

من فراوان تلاش خواهم ورزید تا هرچه زودتر آن فلم‌ها را برای تان تهیه و ارسال دارم.

بیت مارتین Beth Martin - لندن،

بخش آموزشی بی بی سی در هشتمین بخش از برنامه اش برچگونگی استفاده از اینترنت توسط گروه های مختلف بخش برنامه را در نظر دارد. در برنامه یک سری از مثال های سازمانهایی در کشورهای دور دست (مثلاً راوا در پاکستان) در نظر گرفته شده که اهداف خود را از طریق اینترنت به نشر می‌رسانند.

الیزا لوی Eliza Levy،

به تمام فعالیت های پر مشقت و تلاش های خستگی ناپذیرتان تهنیت می‌فرستم. من مشاور UNIFEM می‌باشم و خواستم شما را از کمکی به نام ترست فند (Trust Fund) در حمایت از فعالیت ها

دیگر مکاتبه شخصی داشته باشد.

نامه های دوستان قلمی را گرفتیم. از این که دختران ما بالاخره اسامی ای برای نوشتن نامه به آنان یافته اند، بی نهایت خوشحال اند. امیدوارم بار دیگر نامه های ما زودتر به همدیگر برسند.

دختران مکتب متوسطه ما (در حدود ۱۲ الی ۱۴ ساله) تصمیم گرفته اند که مسئله حقوق زنان در افغانستان را عنوان قرار دهند. آنان شعار بزرگی مبنی بر حقوق زنان ترتیب داده اند. ما عکس آنان را با شعار گرفته و همراه جمله های نوشته شده بوسیله هر دختر به آدرس نهاد "فیمینست مجارتی" می فرستیم که به تمام کارمندان دولتی عالی رتبه پست شوند. آنان در نظر دارند تا عطیه ای که پولش را در تابستان جاری جمع آوری نموده اند برایتان بفرستند. آنان با شنیدن آنچه که در افغانستان می گذرد تکان خورده و جداً خواستار مشاهده تغییراتی در آنجا اند.

تشکر از ترتیب دادن ارتباط بین دوستان قلمی. امیدوارم دختران قادر به ادامه آن باشند.

بریانالوری Briana Lawrie

بنظرم بروشور خوب و تصاویر آن تکانه دهنده است. این همان حقیقتی است که شما باید به جهانیان مجسم سازید. بناءً در این مورد با شما موافقم. من تمام بروشورهایم را توزیع کرده و با دوستانم در مورد شرایط شما حرف زده ام. یکی از آنان بسیار علاقمند بوده و معلوماتش را با دیگران در میان می گذارد. مایل است که کمکی در حدود ۱۰۰ دلار امریکایی را برای تان بفرستد.

من برای تمام زنان افغانستان دعا می کنم که استوار و باجرات باشند و هرگز ناامید نشوند.

میگن ای. گیسلر Megan E. Geissler

اسم من میگن گیسلر است و در ایالات متحده امریکا بسر می برم. می خواهم در رابطه با تولیدات و بروشورهای تان در مورد گرفتاری های زنان افغانستان در زیر سایه طالبان اطلاعات کسب نمایم. اگر قیمت و فهرست آنها را نیز برایم بفرستید بی نهایت ممنون خواهم گشت.

مارگریت اونیل Margrit Oneel

بعد از نوشتن یک ورق در مورد زنان افغانستان و صرف وقت زیادی در دیدن صفحه اینترنت شما، مخصوصاً علاقمند شدم تا به سازمان تان کمک کنم. آنچه را شما انجام می دهید واقعاً تحسین می کنم و می خواهم بدانم که چگونه می توانم کمک تان نمایم. بدبختانه که محصل کالج بوده و فاقد کار ثابتی می باشم، بناءً نمی توانم از لحاظ پولی برای تان ممد واقع شوم. با این هم میدانم که راه دیگری نیز باید برای کمک وجود داشته باشد. چندی قبل چیزی در باره

جهت پایان بخشیدن به بدرفتاری ها در مقابل زنان، آگاه سازم. آنان کمکی معادل تا ۵۰۰۰۰ دلار را برای پروژه های مذکور پیشکش می کنند. پیشنهاد می کنم که از صفحه UNIFEM دیدن کنید.

کاتیا Katia - بولند

زمانیکه نتوانستیم صفحه و ایمیل تان را پیدا کنیم، کمی پریشان شدیم و فکر کردیم که شاید طالبان از آن جلوگیری کرده باشند. از کاست های «راوا» واقعاً خوش ما آمد. مگر متیقن نیستیم که بتوانیم موزیک افغانی را با آلتی که در گروه هنری خود استفاده می کنیم بنوازیم.

در ۱۰ جولای برای «راوا» یک محفل جهت جمع آوری پول برگزار خواهیم کرد. کاست های شما را به DJs می دهیم که آنان به علاوه کردن چیزهایی در آنها کوشش خواهند کرد. عکسهای پوزیتیو نیز از صفحه شما تهیه می نمایم تا آنها را در محفل به حاضران نشان دهیم. همچنان دوست من در باره ابتکاراتی فکر می کند تا وضع زنان افغانستان را نشان دهد. هر نظری داشته باشید لطفاً برایم بنویسید.

کارول من Carol Mann - فرانسه

فکر می کردم این باید توجه شما را جلب کند. هنوز هم منتظر جواب تان در مورد این که چطور ۱۲ دلار را بفرستم، هستم. لطفاً از وجود کدام دفتر EEC در اسلام آباد معلومات دهید. همچنین لیست ادویه مورد نیاز تان را بفرستید.

کارا تورنتون Cara Thornton

می خواهم از فرستادن بروشورها اظهار سپاسگزاری نمایم. دو نسخه را برای خانواده ام در ایالات متحده می فرستم، متیقنم که آنان متمایل به کمک خواهند بود. در آینده نزدیک قادر خواهم شد تا پولی را که وعده داده بودم بفرستم.

لیزا Lisa

تشکر از مشوره در مورد فرستادن نامه و عکس ما به جاهای دیگر. آیا شما آدرس پستی این روزنامه ها را دارید؟ ما در تلاشیم تا در این تابستان برای دختران شیوه فعالیت های دفاعی را یاد بدهیم. راه های بسیاری وجود دارد تا آواز ما ناشنو نماند. حتی دختران دوازده و سیزده ساله می توانند موجب تغییری بشوند! امیدوارم که آنان با پیشبرد این پروژه احساس یک نوع موفقیت کنند ویران شوند که بعد خودشان آن را ادامه دهند. دختران خردسال از نامه های دوستان قلمی بسیار زوق زده اند و معلم بسیار خوبی دارند که در مکاتبه تشویق شان خواهد کرد. این بسیار عالی خواهد بود که هر دختر بتواند با دختر

از سروری که من روزانه حس می‌نمایم حظ می‌بردند. وقتی خودم تا مکتب موتر رمی‌رانم، هرچه مایل باشم می‌پوشم، تمرین فوتبال می‌کنم، به کار می‌روم، با دوستانم بیرون می‌روم و آزادی دارم. صمیمانه می‌خواهم کمک کنم، اما یک فرد هجده ساله که در نیمه‌ی دیگر دنیا زندگی می‌کند چه خواهد توانست؟ هرچند دانستن این که در آنجا زنانی مانند شما در تلاش اند تا موجب دگرگونی‌ای شوند، مایه الهام است. هدف از نوشتن این نامه فقط اظهار سپاس از مساعی تان برای کمک به زنان مظلوم است. سازمان شما سزاوار اعتبار فراوان بوده و افکار من با شماست.

پانویس: در ذیل چند کلمه از آوازخوان محبوبم را نقل می‌کنم که دایم به من حال می‌بخشد و فکر می‌کنم مورد پسند شما نیز واقع خواهد گشت.

من نیستم دختری زیبا
این نیست چیزی که من می‌خواهم
من نیستم دوشیزه‌ی شکسته دل
و نیازی به نجات یافتن ندارم

کیمبرلی Kimberly - آمریکا،

برقع را امروز گرفتم، متشکرم.
وقتی شما به مکاتب و جاهایی دیگر رفته و حرف می‌زنید، آیا شیوه کار معین و اصول خاص یا چیزی دیگری دارید که در این مورد برای من بفرستید؟ من برای شما و سازمان تان سخنرانی خواهم کرد. می‌دانم که این آن تاثیری را نخواهد داشت آنطور که شخص خودش در آن محیط زندگی دارد. همچنان مصمم تادر مکتب برای «راوا» کمک جمع آوری نمایم.

سونیلا ابسیکیرا Sunila Abeysekera - سریلانکا،

اینفارم، مرکز اسناد و مدارک حقوق بشر، سری لانکا
INFORM, Human Rights Documentation)
(Centre Sri Lanka

لطفاً در مورد کارهای تان برای ما معلومات منظم بفرستید. ما در مورد وضع شما به عنوان زنان افغانی که در پاکستان زندگی دارید علاقمندیم و از هر کمکی برای تان که در توان ما باشد خرسند خواهیم گشت.

لیلا گلکری، اچ.دی. Leyla Gulcur, Ph.D - آمریکا،

مامور پروگرام آسیا اتحادیه بین المللی صحنی زنان
تشکر از ایمیل ۹ جولای ۱۹۹۹ و تقاضای کمک تان از اتحادیه بین المللی صحنی زنان. من درباره وخامت حقوق بشری زنان در افغانستان علاقمند و دارای معلومات بوده و از طریق کار ما در پاکستان، فعالیت های سازمان شما را با علاقمندی زیاد تعقیب

فروش کاست ها و چیزهایی از این قبیل در صفحه تان دیدم آیا می‌توانید بیشتر برایم توضیح دهید؟ من اصلاً به توضیح دقیقی در این مورد ضرورت دارم تا بتوانم به نفع شما دست به کار شوم.

هریداس Haridas،

من به رنج زنان افغان در بند طالبان عمیقاً احساس دلسوزی می‌نمایم.

من از نظر قومی هندو می‌باشم، دانستن اوضاع افغانستان بخصوص موقعیت زنان تحت حاکمیت ملایان متعصب قابل انزجار است. امیدوارم شما حداقل در آینده، جهت آوردن تغییری در افغانستان باشید.

ایمیلی بلوچ Emily Bloch - شیکاگو،

من با سازمان شما بخاطری رابطه گرفتم که شاروال شیکاگو، ریچارد دیلی به تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۹ نان شب مخصوص هزاره‌ی دوم را میزبان خواهد بود. شهر شیکاگو از هر کشور یک نفر را با یک همراهی از سراسر جهان دعوت می‌کند. امیدوارم شما بتوانید اسم شخصی را از افغانستان در اختیارم قرار دهید داد تا از وی دعوت به عمل آید. سن شخص مورد نظر باید از ۲۱ سال بیشتر بوده و مقداری انگلیسی هم بلد باشد (بخاطر سهولت برای خودشان در اینجا). اگر می‌توانید کمک کنید یا اگر سوالی داشته باشید، لطفاً از تماس گرفتن با من دریغ نوزید.

خوزه کاسترو Xose Castro - اسپانیا،

من پیام و آدرسهای تان را به سازمانهای زنانی که می‌شناسم خواهم فرستاد، می‌کوشم تا پیام شما را منتشر ساخته و شما را مطلع نگه دارم.

من فقط یک فرد هستم اما سعی خواهم کرد تا برای تان معلومات بیشتری درباره سازمان های بزرگ زنان بدست آورم.

رون لیکی Ron Leaky کانادا،

به مثابه یک دختر هجده ساله‌ی کانادایی، خواندن در مورد شقاوت ها بالای زنان افغان مانند خواندن یک ناول وحشتناک است. حتی نمی‌توانم شوق و لذتی را که از کانادایی بودنم و این که قادرم از آزادی ام لذت برم شرح دهم. از این که با دوست پسر و تمام مردم برابر هستم و این که می‌دانم در امرار معاش برای خودم از تمام فرصت های مساوی با آنان برخوردارم، سخت احساس خوشبختی می‌نمایم. اما در آن واحد با خود می‌اندیشم، در حالیکه زنان دیگر در سراسر جهان فاقد چنین حقوقی می‌باشند چرا باید خود را خوشبخت بدانم؟ من نمی‌توانم حتی بی‌رحمی هایی را که زنان روزانه مستحمل می‌شوند، درک کنم. دلم زیاد می‌خواهد تا آنان در کشور من زندگی می‌توانستند و

تاثیر سیاست‌های شان قرار گیریم. از اینرو ما از نظر مالی متکی به خود هستیم. از اینکه نمی‌توانیم به خواست‌های شما جواب مثبت بدهیم، متأسف هستیم. با این هم کوشش می‌کنیم با سازمان‌هایی که شما را کمک کرده بتوانند، صحبت کنیم.

والتر ریجیوایمیلیا Walter Reeggio Emilia - ایتالیا

خیلی علاقه دارم شما را در بخش نشریات تان کمک نمایم و در نظر داشتم چند تا از آن را با پرداخت قیمت بدست آورده، قسمتی دیگر را کاپی کرده در دسترس افرادی قرار دهم که علاقمند شما و آگاهی از وضع زنان افغانستان اند. چون از همدیگر بسیار دور هستیم و تعداد افرادی که در مورد اوضاع افغانستان چیزی بدانند، کم است حتی اگر درد مردم دور افتاده از دیگران کمتر نباشد.

فکر می‌کنم بهترین کاری که میتوان در اروپا کرد عبارتست از مبارزه علیه طرز کمک و حمایت امریکا و ملل متحد که فقط به کشورهای ارزانی می‌دارند در برگیرنده منافع سیاسی یا اقتصادی آن‌ها باشد و همچنان کمک به سازمان‌های بین‌المللی مانند حقوق بشر است تا آنها از امر شما پشتیبانی کنند.

بهر صورت وعده می‌دهم که به خاطر بخش وسیع پیام شما فراوان تلاش به خرج خواهم داد. به امید اینکه برای شما مفید باشد. و یک خواهش: اگر روزی در افغانستان حقوق انسانی و دموکراسی تأمین شود، شما که با این شورش مبارزه می‌کنید تا به خواهران و برادران تان کمک کنید، عین سعی تان را در راه دفاع از حقوق حیوانات نیز به کار ببندازید.

نموده‌ایم. پاکستان یکی از دو کشور است که مافلاً در آن کار می‌کنیم و فقط در این اواخر شروع به توسعه روابط خود با گروه‌های زنان نموده‌ایم. ما در موارد خاص کمک مالی فراهم می‌نماییم مگر یک سازمان کمک پولی به شمار نمی‌رویم. در حقیقت کمک مالی ای را که بعضاً فراهم می‌کنیم بسیار محدود می‌باشد.

من زیاد علاقمندم تا همکاری خود را با «راوا» قایم کنم و امیدوارم این رابطه به مرور زمان محکم‌تر گردد. اگر چه ما فعلاً نمی‌توانیم کمک مالی مستقیم برای تان فراهم سازیم ولی راه‌های دیگری وجود دارد که می‌توان آن‌ها را در نظر گرفت، مانند فرستادن مواد برای تان، تبادل معلومات و همکاری در رساندن پیام شما.

بین ۹ الی ۲۵ اگست به پاکستان سفری خواهم داشت. اگر شما در آنجا باشید بسیار مایلم تا با شما ملاقات کنم. در صورت موافقت، ممکن است بدانم کدام تاریخ برای تان بهتر خواهد بود؟

جسیکا.ا. کاردن Jessica A Kardon - امریکا

در فاکولته لوآنرس هستم و تازه خود را با وضع بد زنان افغان در زیر سلطه طالبان آشنا می‌سازم. من JAMA را دیده‌ام که درباره افسردگی، آسیب‌زدگی و امراض روانی زنان افغان گزارش می‌دهد. من خودم در بخش طب روانی کار می‌کنم. خوشحالم تا با شما رابطه داشته باشم و از طریق شما بتوانم راهنمایی‌های لازم را برای مستحقین آن برسانم. صفحه شما را همین شام خواندم و آن را خیلی ارزشمند و غنی یافتم. من به تلاش‌های شما درود می‌فرستم و سعی می‌کنم در میان دوستان و همکاران خود نیز آن را معرفی و ستایش کنم.

داکتر زیبا - امریکا

از این که نامه تان را دیرتر پاسخ گفتیم معذرت می‌خواهیم. راجع به سوالات شما که قبلاً مطرح کرده بودید.

۱) WAPHA وضعیت (۳) (C) ۵۰۱ را دارد، ولی این مخالف سیاست‌های ماست که برای سازمان‌های دیگر کمک مالی نمی‌ایم، چون در جریان کار می‌تواند نتایج غیرقابل انتظار به وجود بیاورد. همچنین برای ما دشوار است که چنین پیشنهادی را برای سازمان‌های دیگر مطرح نماییم.

۲) پوسترها و بروشورهای تان را متأسفانه نمی‌توانیم به فروش برسانیم. دلیل عمده آن را در کارهای زیاد سازمان خود و کمبود افرادی که این کار را به پیش ببرند، می‌دانیم.

۳) درباره آن که WAPHA «راوا» را کمک مالی کند باید گفت که ما خود بسیار به مشکل زندگی می‌کنیم. تنها چیزی که WAPHA را قادر ساخته به کار خود ادامه دهد، پولی است که از طریق اعضایش جمع‌آوری می‌شود. ما از کمک پولی ملل متحد، از دریافت کمک کدام دولت و یا مرجع دیگری که در مسئله افغانستان درگیر است، خودداری می‌نماییم. چون نمی‌خواهیم فقط بخاطر اسدادهای آنها زیر

«راوا» به روی شبکه جهانی اینترنت

از صفحه «راوا» بروی شبکه جهانی اینترنت دیدن کنید و تازه‌ترین گزارش‌ها و تصاویر از جنایات و خیانت‌های بنیادگرایان را تعقیب کنید. در کنار دهها موضوع دیگر، از طریق صفحه ما اکثر مطالب شماره‌های مختلف «پیام زن» را می‌توانید به فارسی بخوانید و گزیده‌ای از سرودهای «راوا» را بشنوید.

داکتر اکرم عثمان، اجنت...

آشامان بیمار تاریخ را سفید کرده ایم؟؟

اگر بگویید نه، پس آن جمله‌های تان نیز پوچ، دشنام‌های نابخشدنی به ملت و یکی دانستن جلادان پرچمی و خلقی و بنیادگرا با ملت استند.

متمایز ساختن خاینان از ملت، به معنی «گرفتن نام و عنوان و پدر و قوم و قبیله» و محروم گرداندن آنان از «هویت مدنی» نیست. این «استدلال»‌های «اکادمیک» اختراع شماست تا مسئله یگانگی خود را با پوشالیان و بنیادگرایان تیر آورده باشید. کی گفته که خاینان پوشالی و اخوانی از افغانستان نیستند؟ کی گفته که باید «نام و عنوان خود و پدر و قوم و قبیله» آنان گرفته شود؟ کی گفته که شما و دیگر اجنت‌های کی جی بی، فاقد ملیت افغانی هستید؟ حرف ما اینست که آنان و مردم شریف وطن ما را دره‌های عمیقی از هم جدا می‌سازد. آنان باید به مثابه زخمی چرکین و جراحی طلب در پیکره‌ی ملت، شناسانده شوند تا دنیا در مورد ملت افغانستان از روی آنان داوری نکند همانطوری که ما هیچ‌جوجه حق نداریم از روی زمامداران مثلاً ایران و روسیه و اندونیزیا و سودان و غیره، مردم آن کشورها را مردود و محکوم بدانیم.

اگر به منطق شما دایر بر «پوشالیان و اخوانیان از ملت و ملت از آنان» و بکاربرد صیغه «ما»ی شما بتوان بهایی قایل شد در آنصورت هرکس حق دارد بگوید «این ملت افغانستان با دارودسته‌های میهنفروش و جنایتکارش چه ملت غدار و سفاکی است!!»

تجاهل «معصومانه»ی «دیپلمات چیره‌دست»

اما چالاکی «نویسنده توانا» آنجا اوج می‌گیرد که گویی مقصود ما را از نشاندن عنوان «کاندید اکادمیسین» پهلوی نام خود و شرکا و حتی معنی پوشالی بودن خودش را هیچ نفهمیده است چرا که پس از جمله «و اما در باره پوشالی بودن این خاک پای مردم»، شرح مفصلی از درجات علمی و نوشته‌هایش را آورده و می‌افزاید:

قباله‌های روباه این جانب از نوع شهادتنامه‌های حسن‌همجواری نیست. این حقیر (...) هفت سال در دانشگاه تهران درس خوانده و مدرک دکوتورای دولتی دریافت داشته است. و عنوان کاندید اکادمیسین را بخاطر پنج‌اثر چاپ شده‌اش چه از سوی دانشگاه تهران چه اکادمی علوم افغانستان و چه انجمن نویسندگان به او داده اند.

خیر، نویسنده صاحب، شما به آن دلیل پوشالی بودید که برای کسی جی بی کار می‌کردید و از همان طریق به صورت «مامور ناحلقه بگوش» نجیب‌اله و امضاگر «پروتکل‌ها» با اتحاد شوروی استعمال می‌شدید. پوشالی بودن شما موضوعی سیاسی است و نه فرهنگی و ادبی. مثلاً اگر شما اجنت کی جی بی و چویدست نجیب نمی‌بودید، سواد فارسی شما و بی‌ارزش بودن داستانشا و نوشته‌های سیاسی و تحقیقی شما به هیچ‌رو دال بر پوشالی یا چنتلی خور «برهان‌الدین ربانی» بودن شما نمی‌شد.

مانگفته‌ایم که «قباله‌های روباه» شما ساختگی است؛ ما نگفته‌ایم که همانطوری که گلبدین انجنیر نیست شما هم داکتری دروغین هستید ازینرو لازم نبود لیست آثار تان را ارائه نمایید.

نکته این است کاکاجان (باز هم چشم‌ها و گوش‌های تان را باز می‌خواهیم) که عنوان «کاندید اکادمیسین»، «اکادمیسین»، «محقق»، «سرمحقق» و غیره قبل از اشغال در کشور رایج نبود و این اشغالگران روسی بودند که به جای پوهاند و پوهنوال و غیره، عنوانهای معمول در شوروی را در مستعمره‌ی شان افغانستان مرعی داشتند، و گوشزد ما به شما و سایرین این بوده که روشنفکران با شخصیت و متنفذ از تجاوزکاران شوروی و عمال وطنی آنان، باید به همان درجات قدیمی ولوزمخت اکتفا ورزیده، پشت القاب روسی و خادی «اکادمیسین» و «کارمند شایسته فرهنگ» و... نگردند زیرا از آن‌ها بوی زجرآور سالهای اشغال و دولت‌های نام نهاد و خاد و پلچرخی و... می‌آید. استفاده از عنوان‌های «پوهاند» و غیره ننگ نیست ولی از «اکادمیسین» و غیره هست. شهادتنامه‌های شما «از نوع شهادتنامه‌های حسن‌همجواری» نیست اما عنوان «کاندید اکادمیسین» شما از عنوان‌های «حسن‌همجواری» است چنانکه دفاع شما از پوشالیان و شخص نجیب از نوع احساسات «حسن‌همجواری» است. به تغییر مناسب و بهتر کلمات معین و اساساً فعالیت‌های فرهنگی از این قبیل در صورت ضرورت، می‌توان و باید تنها در افغانستانی آزاد و آرام پرداخت.

دیدید که چگونه در نخستین ماههای تجاوز جهادی‌ها به کابل، کلمه «جهادی» نزد مردم ما مرادف سیاهترین نوع میهنفروشی و جنایت‌پیشگی و بی‌ناموسی گردید، به همین گونه است عنوانهای روسی و پوشالی. فهمیده شد نویسنده‌ی با «کمالات معنوی فراوان؟» این «تجاهل» رندانه‌ی شما، ما را بی‌اختیار به یاد نگارگر «نرشیر» می‌اندازد که در مقابل ادعای ما مبنی بر پوک و هرزه بودن «شعر» «معراج مؤمن»‌اش، گفت:

از من می‌خواهید که در «معراج مؤمن» چرا احساس

خود را آن طور که ما می‌خواستیم بیان نکرده‌ای!

در حالی که «نرشیر» نمی‌دانست (در واقع خود را به نادانی می‌زد) که منظور ما «احساس» محساس او نه بلکه ابتذال و بی‌مایگی و فقدان به قول خودش «شعری» «معراج مؤمن»‌اش بود.

ساختن بنیادگرایان به مثابه کثیفترین جنایتکاران تاریخ این آب و خاک، هیچ «مسند» و «مقام» نمی خواهد تنها داشتن کمترین شرف و وجدان انسانی کافی است که آن جانوران پلید را با تمام قدرت و استعداد طرد و افشا نمود. و چون شما از این کار سر باز می زنید، خودبخود ثابت می سازید که سالها در خدمت یک دستگاه عظیم جاسوسی بودن چگونه فرد از آن دو خصلت انسانی تهی می شود.

«دیپلمات» پوشالی به جنگ پوشالیان می رود!

«محقق توانا»، بار دیگر در حالیکه ۲۰ سال گذشته اش را از یاد می برد، در کمال خونسردی می نویسد:

در عرض این بیست سال چه در دوران خدمت در انجمن نویسندگان، چه در آکادمی علوم و چه در دوشنبه و تهران اگر یک سطر در حمد و ثنای کارورزان حزب دموکراتیک خلق آوردند من تمام مابقی اتهامات را می پذیرم در صورتیکه از همان آغاز مقاومت مردم در برابر استبداد حاکم، من پیوسته تا حد توان خطر کردم و تا آستانه مرگ پیش رفتم.

تردیدی نداریم که به ارتباط این ادعای تان از اعضای خانواده هم زیرگوشی به شما خواهد گفت: «چپ را بگیر اکرم جان که توفیر و وزیر و رئیس حزب دموکراتیک خلق بودی یعنی سرشت و خمیرت با آن حزب یکی بود یعنی تمام هم و غم و زندگیت حمد و ثنا برای کارورزانش بود. این موضوع را محکم بگیر که بویش زیاده تر بالا می شود و ما را هم می شرمانی!»

شما حتی اگر صفحاتی حاکی از مذمت «کارورزان حزب دموکراتیک خلق» را هم سند بیاورید، باز قضیه تغییر نکرده و سیاه رویی آن سالهای همنفسی شما با یکی جی بی و رژیمش را شسته نمی تواند. وقتی تنها بالیدن رهنورد زریاب به لقب «کارمند شایسته فرهنگ» به حق دال بر نوکری اش به حزب مزدور باشد، از شما نیز تنها مثال خجالت نکشیدن تان از یادآوری پذیرفته شدن توسط «رئیس جمهور» در حضور خانم و فرزندان، حکایت از هزار و یک رمز و رشته ی شما با یکی جی بی و رژیمش دارد.

شما به یقین در «حد توان» «خطر» کردید اما این «خطر» عبارت بوده از آنکه «از همان آغاز مقاومت مردم در برابر استبداد حاکم» بین مقاومت و روسها و پوشالیان طرف دومی ها را گرفته و تا بی عزتی پذیرش وزارت و سفارت شان هم پیش زفته و بدین ترتیب سرتابوت تان را بستید.

عصبانیت نویسنده با ردیلاته ترین دشنام به ما جلوه گر می شود:

آن گاه که آن عزیز یا عزیزان زیر چتر آس آس فقط (چپ بنفش!) تحویل نهضت مقاومت می دادند و

فتوا علیه دیگران آری اما علیه پوشالیان و بنیادگرایان نه!

به باره ای از شیر غلت زندهای داکتر صاحب اشاراتی رفت اینک ببینیم در آخرین صفحه ی نوشته اش چگونه باز با قیافه «بیطرف» از برخورد به بنیادگرایان طفره می رود. او در پاسخ به ما که گفته بودیم «اکرم عثمان بدون ذره ای افشاگری علیه دارودسته های خائن جهادی و طالبی برای صلح دعا می کند تا اگر خدا بخواهد در صورت آشتی جانیان اسلامی، قلم و حنجره خستگی ناپذیرش را در گرو این یا آن باند فاشیستی مذهبی گذارد»، می نویسد:

من نه در مقام قاضی عدل، نه در مسند مفتی شهر و نه در موضع ولی فقیه هستم که احکام و فتواهایی از این دست صادر کنم.

پیدا است که مدعی ما چون گیر آمده و با هیچ سفسطه ای خود را از محکومیت خلاص نمی تواند، اینست که پُکش را گم کرده و خراب می کند. او «فراموش» می کند که در یک صفحه پیشتر در کدام «مقام و مسند» تشریف داشت که به خود اجازه داده به لنین و استالین و مائو بتازد و به دلجویی از تزار و خانواده اش برخیزد؟ او «فراموش» می کند که از کدام «مقام و مسند» بود که ما را بز دلانه ضارب خودش تصور نماید؟ او «فراموش» می کند که از کدام «مقام و مسند» بود که از چپته برآمده و در حالیکه ما را با زبانی خادی - جهادی «زیر چتر آس آس آی»، «انقلابی های مخنث با عقده های سرکوفته و ورم کرده چرک و ریم» می خواند، از یار «نرشیر»ش پشتیبانی می نماید؟ او «فراموش» می کند که در کدام «مقام و مسند» سیر می کرده که نوشته اش را به شکل یکی از بیشرمانه ترین دفاعیه ها برای «رئیس جمهور نجیب» تنظیم نموده است؟

پس، شما مثل هر آدمیزاد دیگر صرف نظر از اینکه چقدر خود را در شوق اکت گاندی خسته بسازید یا نه، بر اساس طرز تفکری خاص علیه کسانی و پدیده هایی «احکام و فتواهایی» صادر فرموده و می فرمایید و خواهید فرمود و علیه کسان و پدیده هایی نه.

این منافع و دید سیاسی شماست که شما را در سطح «استاد نیکنام و دانشور» با شعارش «با شتر خار کون خویش مخار/ بر سر شیر نر دلیر مدو»، سقوط می دهد تا بر ضد ما آنگونه زبان دریده «فتواها و احکام» صادر کنید، ولی وقتی مسئله ی افشای بنیادگرایان مطرح می شود، همان منافع و دید سیاسی شما را وامی دارد که نبودن در فلان و بهمان «مقام» و «مسند» و «موضع» را بهانه آورده و در مورد آن جانیان، راه ستایش یا سکوت را در پیش گیرند.

«مرحله تکاملی» خیانت شما و نظایرتان آقای «کاندید اکادیمسین» درست در همین جاست، نه تنها در موضعگیری نکردن علیه بنیادگرایان که ایدئولوگ و دلال مطبوعاتی آنان شدن. محکوم

«دراکولا و همزادش» را نوشت.

شما زیر دل خوب می دانید که یکی از سگان دست آموز آی اس آی همین بادر فعلی تان «امیر بهان الدین ربانی» و باندش بود که بعد از گلبدین بیستون سهم از کمک های «سیا» را نصیب می شد؛ خوب می دانید که «راوا» از هیچ سازمان دیگر در مهندستی و ضدیت با هرگونه وابستگی پس نمی ماند؛ خوب می دانید که ما با چه سختی ها و فشارهایی از سوی دستگاههای استخباراتی پاکستان روبرو هستیم؛

خوب می دانید که اگر ما «زیر چتر آی اس آی» می بودیم، خون مینا رهبر ما و دو دستیارش توسط یاران خادی و گلبدینی شما به زمین ریخته نمی شد و اینقدر و تا هنوز زیر تعقیب و آزار چند جانبه و گوناگون قرار نمی داشتیم.

ولی آن دشنام را نه

به جلادان مذهبی بلکه به ما می دهید زیرا چیغ و ناله ی شما را بلند کرده ایم؛ زیرا تا به حال من حیث عامل کی جی بی و نوکر فرومایه ی نجیب اله خان افشاء نشده بودید؛ زیرا عادت داشتید به نام «نویسنده توانا و چیره دست» و... تمجید شوید و مرده شوی همگی شماها، واصف باختری حتی گپ را بی شرمانه به جایی می رساند که از «شکوه» شما هراسیده و سخن گفتن درباره شما را «دشوار» می داند*؛ زیرا تا به حال به عنوان پادو و ایدئولوگ باند ربانی بی نقاب نشده بودید؛ زیرا اگر چه همشیره های خادی و اخوانی تان از شما با هزار اعزاز و احترام نام می برند و اگر چه یونیورسیتی های اروپا از شما برای سخنرانی دعوت می کنند لیکن ما دُم غلط های املائی شما را گرفته و شما را در چنان تنگنایی - تنگنای پر چمی، خادی، اخوانی و کی جی بی بودن - گیر کرده ایم که فقط مذبوحانه دست و پا می زنید و با استعانت از هیچ شعبده بازی لفظی و شگرد «نویسندگی» قادر نیستید خود را از آن برهانید.

شما چندان گناه ندارید، به جای شما هر آدمی با آن سوابق وقتی احساس می کرد پوقانه ی اعتبارش از طرف سازمانی آن هم یک سازمان زنان - که بنابر تربیت و وجدان و شعور شما و شرکاء تنها باید زیر پای خیانان بنیادگرا چادراندازی کند و از تدبیر منزل و پخت و پز سخن گوید و حق ندارد به سیاست انقلابی و افشای سگان پوشالی و بنیادگرا بپردازد - اینچنین ناگهانی سوزن می خورد، راه گریز می یابد و از فرط درماندگی و کله گنگسک شدن، از سر زانوی «پروفسور ربانی»، ما را «زیر چتر آی اس آی» می دید و دهانش را با دشنامهایی از این گونه

علیه ما مردار می نمود.

اما باور کنید قصور از ما نیست «نویسنده توانا»، قصور از آن داغ لعنتی سنگ شده ی زد و بند با کی جی بی و خاد و اخوان است که در پيشانی شما و تمامی «کارمندان شایسته» و ناشایسته ی «فرهنگ» خود نمایی دارد و طبعاً در دل هر فرد آزادیخواه و مردم دوست این وطن، بیزاری و نفرت شدیدی را نسبت به هر یک شما بر می انگیزد.

معهدا هزار آفرین بر شما که علیرغم آن گذشته و جنتی خوری بنیادگرایان، از جست

و خیز در مطبوعات جهادی و محافل جهادی باز نمی مانید و برای هم درس دموکراسی می دهید. شاید برای آنکه «پهلوان زنده خوش است»!

لیکن در مقابل اینکه ما «چیغ بنفش» تحویل نهضت

مقاومت میدادیم»، (چه «چیغ بنفش»ی که ارمغانش برای ما فوران خون رهبر و همزمان ما و تهدید و تعقیب روزمره بود و هست، و چیغ

* - «مستبى را گفتند: تو که در ستایش همه بزرگان روزگار سیف الدوله شعر سروده ای چرا در مدح ابوفراس چیزی نگفتی؟ در پاسخ گفت:

شکوه او مرا هراسناک و زیانم را لال ساخت.

... و این مدرک از بایگانی تاریخ از آن رو آوردم تا تو خواننده گرامی بدانی که سخن گفتن درباره مردی چون اکرم عثمان چه دشوار است.» (مقدمه ی واصف باختری بر «مرداره قول اس»)

اگر دکتر اکرم عثمان با کی جی بی نمی داشت و مصاحب خاص نجیب اله نمی بود و... واصف باختری تا این حد خود را در برابرش ذلیل نمی ساخت و زبان به تملقی اینچنین کراحت انگیز نمی گشود تا تضمین دیگری برای کاملاً بی ضرر بودنش برای روسها و رژیم مزدور به دست آورده باشد.

به قول نویسنده ی «از صبا تا نیما»، «مداحان قدیم شرف دارند چرا که به بی حیثیتی خود معترف اند» و «مداح و مددوح ابتذال اینگونه سخن را درمی یافتند». اما مشکل ما با شاعران و نویسندگان اتحادیه پوشالی اینست که آنان با وجود داشتن داغ سالهای سال نوکری برای رژیم مینفروش و باند های درنده ی مذهبی، نه تنها به بی حیثیتی و بی مقداری خود معترف نیستند بلکه خود را با وقاحت کم نظیری «مقاومتگران درون مرزی» می نامند!

چرا، چرا «کاندیدا کادیمسین»، در آن شماره یک مقاله نه که چندین مقاله «تحلیلی» و نه عام نویسی های بی ارزش و بی ربط، نه در رابطه با اوضاع و احوال در کره مرخب بلکه «در باره اوضاع و احوال وطن» آمده است. ولی از آنجایی که تمامی آنها در افشای خیانان پوشالی و اخوانی اند و از آنجایی که همه با شعار سرنگونی بنیادگرایان آمیخته اند، طبیعتاً نه اینکه خوش شما و کل «کارمندان شایسته فرهنگ» نمی آیند بلکه برعکس همچون قمه هایی در چشم تان خلیده و عذابتان می دهند. چطور ممکن است دیدن حتی عنوانهای این شماره شما و شرکاء را منفجر نوازند: «نفرین و مرگ بر جهادی و طالبی، زنده باد آزادی و دموکراسی!»، «ملارفع اله موذن، ما را از جنگ و دندان نشان دادن های کوچگیت نمی توانی بترسانی!»، «گزارشهای از وحشت، شناعت و فضاقت بنیادگرایان»، «قوله های پدران پاکستانی جنایت پیشگان بنیادگرا»، «بنیادگرایان نوکران زرخیز بیگانگان»، «سیا از مزدورانش سیلی می خورد»، «واقعیت جورج ارول وطنی ما»، «داکتر جاوید از قتل عام در افغانستان تا سمنک پزی در لندن»، «سیلی ای بروی فاطمه گیلانی از سوی CCA»، «معصومه عصمتی وردک، سخنگوی سگان روسها و شفاعتگر جنایتکاران بنیادگرا» و... شما دل در گرو «امید» امیر برهان الدین خان ربانی و شرکا بسته اید و «پیام زن» پرده ازین معامله ی خایانه برمی دارد؛ چرا این نباید دل و درون تان را بسوزاند؟ راستی در همان شماره، چسناله های شما برای جنایتکاران بنیادگرا «به ترازو کشیده شده» و لکه های خون مردم بر دامن شما نمایانده شده است، پس چرا باید آن را نشریه ای خوب بگویید؟ خیر، شما و کلیه «فرهنگیان» خادی - اخوانی هرچه در ماشین فحاشی و لجن پراکنی تان دارید باید بر سر «پیام زن» باد کنید. چرا که رسوای تان ساخته و در این بی پرده شدن را تا آخر عمر از یاد نخواهید برد.

و چه بدشمنی و سیاه رویی ای از این بیشتر برای شما که در آخرین صفحه همین شماره، جریان اختطاف و شکنجه چند تن از همکاران «راوا» توسط همان دستگاههایی به چاپ رسیده که بنا به قلم فروخته شده و مفتری شما، ما «زیرچتر» آنها «چیچ بنفش تحویل نهضت مقاومت» می دادیم! باز بسیار بدبیار هستید که در همین شماره، داستان «مهریه» از ن. فاخته آمده که گوشه ای از جنایتکاریهای هولناک و بی ناموسانه ی رژیم ایران را ترسیم می کند، همان رژیمی که از اول تا حال شما و تمامی یاران انجمنی تان نه اینکه کلمه ای علیه آن بر زبان نیاورده اید بلکه از دهان نماینده ی «شهید» تان قهار عاصی، لثامت را به جایی رساندید که به فتوای خمینی علیه سلمان رشدی صحه گذاشتید. دیدن یکچنان داستانی در «پیام زن» هم کافی بوده که شما و «کارمند شایسته فرهنگ» و همدستان، خود را نویسندگانی وامانده، بی قیمت، عمیقاً ارتجاعی و آبرو رفته حس کنید. صرف نظر از آثار نویسندگان نامدارتر ایران، همین «مهریه» بدون اغراق تمامی

بیرنگ شما که عزیزتر شدن نزد روسها و تقدیم کرسی وزارت و سفارت و ریاست و... را برای تان به دنبال داشت) از «دراکولا و همزاد» نگویید که برای تان آبرویی کمایی نمی کند و برعکس. زیرا به قول خود شما در آن کتاب از رفیق امین و رفیق تره کی «هتک حرمت» شده بود و این «هتک حرمت» کردن از امین و وظیفه ای بود که هر میهن فروش و تسلیم طلب و سازشکار باید انجام می داد تا اطاعتش به روسها و دولت پوشالی مسجل می شد و پله های ترقی را در دامن آنان طی می کرد. چنانچه «شاعر بزرگ کشور ما و فعلاً در سطح بالا یگانه شاعر» نیز از ستم رفیق امین در شعری گریسته بود تا تجاوزکاران و غلامان خریدار تبسم هایش شوند و گویا شدند و او توانست با اشکها و لبخند هایش به ریاست و «افتخارات» بسیار دیگر برسد. و شما نیز در راه سپردن علنی و خالصانه تان به روسها و میهن فروشان، «همزاد دراکولا» را پیشکش کردید زیرا سنجیدید مبدا شک کنند که رابطه ای با شاگرد «نابغه» داشته اید. و نتیجه تلاش موفق تان بر همگان عیان است که خلاصه اگر سن و سال مانع نمی بود به دامادی بیرک و نجیب هم در می آمدید!

اگر روسها در «دراکولا و همزادش» کلمه ای اهانت به خود و یادی بر حال شان سراغ می داشتند، شما را یا در سایبریا منجمد و یا بی زحمت در پولیگون پلچرخی زنده بگور می کردند و یا کم از کم اجازه نمی دادند رئیس و وزیر و سفیر شوید و قدم در خاک روسیه بگذارید. این حقایق بسیار مفهوم و سرسخت اند و شما با هیچ تردستی قادر نیستید آنها را به نفع خود پیچ و تاب بدهید. اینکه برخی نشریات سازشکار، خادی یا جهادی مقالات شما را بدون در نظر داشت ماهیت خطرناک شما چاپ می کنند، یادتان باشد هیچگاه به آن معنی نیست که مردم ما هم از یاد پرده اند شما کی بودید و چه هستید.

پس بهتر بود به جای علم کردن «همزاد دراکولا»، می گفتید که وقتی ما «چیچ بنفش تحویل نهضت مقاومت می دادیم»، شما نه تنها در مقام «کارمند شایسته فرهنگ» بلکه در مقام شامخ «کارمند شایسته کی جی بی» و در سمت پرافتخار رئیس و وزیر و سفیر دولت تحت قوماندۀ اش، بزرگترین خدمات را به جنگ ضد روسی و ضد پوشالیان انجام می دادید! و هر کس هم نسبت به این ادعا اظهار بهت و انزجار کند و ابوالحالش زیرا هنوز که هنوز است «ایدئولوژی گرا» و «کماکان در پی غلط خوانی تاریخ» می باشد!

«پیام زن» از عینک خادی - جهادی

من شماره ۴۶ مجله تانراورق زدم و یک مقاله نیمه تحلیلی در رابطه با اوضاع و احوال وطن ما در آن نیافتم.

شما علناً و کتباً از کارتان با کی جی بی و رژیم دست‌نشانده به عنوان گذشته‌ای پرخیانت اظهار ندامت کنید و بخصوص هروقت از بیعت‌تان به «استاد» و «امارت» اش به عنوان عملی خایانه‌تر، کثیفت‌ر و ذلیلانه‌تر از گذشته، از مردم افغانستان پوزش بطلبید، آنگاه ما خود را با یک اجنت بیگانه و یاور جنایتکاران بنیادگرا مواجه ندیده و حاضر خواهیم بود در باره چگونگی ادامه مبارزه برضد این طاعونیان مذهبی و واژگونی ریشه‌ای سلطه‌ی شان، «تبادل نظر» کنیم. وقتی شما و شرکاء بوی خادی یا اخوانی و سازشکاری ندهید دیگر کوییدن و افشای شما به مثابه روشنفکرانی که خود را به پوشالیان یا بنیادگرایان فروخته‌اید مطرح بوده نمی‌تواند.

۲) اگر شما از گذشته و از بیعت کنونی به خاینان بنیادگرا خط‌بینی بکشید، مطمئن باشید که اولاً درباره مسایلی آنقدر بی‌ربط یا کم‌ربط به سیاه‌ترین جهنم روی زمین و مردم ناکامش نخواهید نوشت و ثانیاً اگر چنین نشد لاف‌ل‌چون از لحن و مضمون آنها آن بوی زننده خادی و جهادی بالا نخواهد بود، اغلب خوانندگان به علامت بیزاری و خشم، آنها را دور نینداخته و به شما دشنام خواهند داد.

اما از آنجایی که خروار خروار نوشته‌های شما و شرکاء که حاکی از دفاع از دوره پوشالی و امارت و امیران منفور در خادی - جهادی نامه‌های مختلف انعکاس یافته، طوریکه گفتیم غیر از یک منبع تغذیه‌ی پوشالیان ریخت و پاش شده و بنیادگرایان خون‌آشام، و کوشش جهت باز داشتن مردم از قیام برای راهی افغانستان از لوث آنان و وابسته دانستن سرنوشت مردم ما به دست خاینان مذکور، ارزش دیگری ندارند. **شما اگر نافکتان را از ناف بقایای کی جی بی و خاد و بخصوص از ناف «قیادی» ها ببرید، بی‌گمان به نوشته‌های تان هم به جای افتخار، با سرشکستگی خواهید نگریست و خواهید دانست که وقتی کرکسان بنیادگرا برکلوی ملتی تهیدست نشسته اند، لالایی جهادی صلح و نوشته‌هایی ورای وضع جاری مثل «شیوه تولید آسیایی» و از این قبیل را در گوش او پف کردن چه خیانت عظیم و چه عمل ناشرافتمندانه‌ای بوده است، ناشرافتمندانه‌تر از سمنک‌بزی «اکادیمسین جاوید» و «غور در رازهای ابدیت» شاعر زمانه» و اصف باختری.**

بنابراین همانطوری که مرور مثلاً نوشته‌های بنیادگرایان ایرانی و وطنی زاید است زیرا مردم با احساس درد کارد آنان در استخوان شان، سالهاست آنان را خوانده و می‌شناسند. نوشته‌های شما را هم که خون در آستین دارید و به قصد توجیه و «تثویز» کردن اعمال یاران جنایت‌پیشه‌ی تان فراهم آمده‌اند، چرا باید جدی گرفت؟

تا شما در افشای خود و روابط خود با کی جی بی و پوشالیان و بنیادگرایان ننوشتید و علیه آنان موضعی قاطعانه نگرفته‌اید، ادعاهای شما «در عرصه آفرینش داستان و رمان» و «به نقد و بررسی گرفتن نظریه خطی تاریخ» و غیره مصداق مرد بی‌تنبان و پیراهنی است که در

داستانهای پوک و مشابه فلم‌های پاکستانی و هندی شما را می‌خرد. هیچکدام از داستانهای شما تصویرگر خیانتها، سفاکی‌ها و بی‌شرافتی‌های پوشالیان و بنیادگرایان نیست و بنابراین فقط به درد «امید»، «کاروان»، «فردا» مرحوم «سحر» و «مرجان» و دیگر نشریه‌های خادی - جهادی می‌خورند و پس. شما و «کارمند شایسته فرهنگ» و کمپنی، پیش‌ن‌فاخته‌ها به خاطر داستانهای خوب شان و پیش‌فرهنگیانی که در همین اواخر به دست رژیم جنایتکاران ایران خفه شدند، هم به خاطر خون پاک آنان و هم به خاطر ارثیه ارجمند شان، تا ابد شرمسارید. بین خود هستیم «کاندیدا کادیمسین»، شما پیش جامعه هنری و ادبی آزادخواه ایران سرندارید که بالاکنید. صرفاً برخورد متعلقانه و تاییدگرانه‌ای شما به رژیم ایران کافیست که انسان به بی‌غیرتی و بدمسئولی و بزدلی و خودفروختگی تمام و کمال شما پی برده و به روی همگی تان تف کند.

طویله‌ی همکاری با پوشالیان و اخوان را با هیچ مقدار «داده‌های مطبوعاتی» نمی‌توان شست

در مورد «فرهنگیان» خادی - جهادی پیوسته گفته‌ایم که دیده‌درایی جزء لایتجزای شخصیت آنان است. و این خصیصه در داکتر صاحب کمتر شاخدار نیست. او مثل اینکه ذره‌ای گپهای ما را نفهمیده، لیست طولانی‌ای از مقالاتش در نشریات خادی - جهادی را ارائه می‌کند تا

و قوف کامل از داده‌های مطبوعاتی‌ام فراهم آید و در گستره چنان مباحثی پیرامون تاریخ، جامعه‌شناسی، حقوق سیاسی و داستان‌نویسی، تبادل نظر مؤدبانه و بری از دشنام‌گویی را سر کنیم و سپس خلاصه می‌کند:

خلاصه کلام اینکه: نگارنده نه تنها در عرصه آفرینش داستان و رمان از گونه دراکولا و همزادش در افشای جنایات بعد از کودتای ثور کوشیده، بلکه با چاپ کتاب «شیوه تولید آسیایی منتشره اکادمی علوم افغانستان» «نظریه خطی تاریخ» را که هنوز هم متمسک شما و جاکمان بعد از کودتای ثور است به نقد و بررسی گرفته است.

«نویسنده چیره‌دست» به چند نکته توجهتان می‌دهیم که امیدواریم مثل قضیه استفاده از اصطلاح «کاندیدا کادیمسین»، در درکش آنقدر بطی‌الانتقال نبوده یا خود را کور و کور نیندازد: ۱) قبل از همه در مورد «تبادل نظر» باید موکداً گفت که هر وقت

سگان شان سرپوش نهاده شده و «بارها و بارها» انتشار می یافت تا به مردم قبولانده شود که «مرد» و قهرمان تان «حبیب اله خان خادم دین رسول اله» است و نه مجیدکلکانی که به اشغالگران و میهن فروشان سر تسلیم فرود نیاورد.

این داستان «ظریفانه ترین» و «ادبی ترین» خدمت ممکن از سوی یک اجنت بومی کی جی بی برای لشکرکشی «همسایه بزرگ شمالی» و «مرحله تکاملی انقلاب ثور» ش به شمار می رود. مگر «بارها و بارها» نشر شدنش توسط رژیم پوشالی مؤید این حقیقت ساده نیست «شخصیت گرانمایه کشور»؟؟

افتخار دیگر او را این می سازد که پس از «بارها و بارها» نشر داستانش،

بی بی سنگری اولین همسر شاه حبیب اله کلکانی، غوری تاشقاری گرانقیمتی را که شاید تنها یادگار دوران دبدبه و شکوهِش بود به عنوان حق شناسی به انجمن نویسندگان فرستاد که از سوی دستگیر پنجشیری رئیس انجمن قبول نشد و پیوست با تشکر نامه ای آن را باز پس فرستاد.

صحنه ای جذابتر از «بچه فلم» شدن تان در حضور «اسداله کشتمند» پدمعاش که شرمیده و ترسیم ننموده اید: شما با دیدن غوری تاشقاری در دست دستگیر پنجشیری خود را پشت درخت یا ستونی رسانده و پیاله پیاله گریه سر می دهید و لیلای صراحت روشنی یا یکی دیگر از اعضای انائیه انجمن نویسندگان ناگهان چابک و رزم آزا از جا برخاسته و ضمن آنکه با دستگیر پنجشیری، غوری تاشقاری را بلند نگه می دارد با تمام نیرو شعار داده و در این اثنا کلیه انجمنی های غیور مالا مال از احساسات، مارش کنان پیش آمده و در حالیکه شما را بر شانه های شان می گیرند، همه با هم با سرود «ای خوشا از حزب بودن / ای خوشا از انقلاب ثور بودن»* بر لب، پس از گذشتن از برابر سلولهای پلچرخی و گلباران شدن در حصه صدارت و خاد شش درک، دوباره به مقر انجمن بر می گردند!

قد قد نهرید که چنین نبوده. اشاره شما به فرستادن غوری تاشقاری از سوی خانم بی بی سنگری، به مراتب استفراغ آورتر از تصویر وضع تان در بالاست. شما نباید از فریب دادن یک زن سالخورده ی بی شعور به خود بیباید. اگر بی بی سنگری از اندک آگاهی یک زن افغان در آن روزها بهره می داشت باید به حرامزادگی در «تجلیل و تبجیل» از شوهرش پی برده و به قیمت آزار و حتی مرگش حاضر نمی شد «تنها» یادگار دوران دبدبه و شکوهِش را به بدنامترین و سفله ترین میهن فروشان تاریخ و قاتلان مجیدکلکانی اعطا کند. برعکس باید با

کوچه ها می گردد و فریاد می زند «مرگ بر برهنگی!».

بچه سقا، نوکری کی جی بی و خون مجید

از قرار معلوم، «محقق توانای کشور» کار خیر آشتی دادن ظالم و مظلوم و شاه و گدا و امیر و دشمن امیر و... را تازه شروع نکرده است:

در گرما گرم جنگهای آزادیبخش، همزمان با سالگرد استقلال افغانستان، «مرد و نامرد» را در تجلیل و تبجیل از اعلیحضرت امان اله خان، استاد قاسم و شاه حبیب اله کلکانی نوشتیم که نه تنها بارها و بارها نشر شد...

داستان «مرد و نامرد» تان که شاید از «نامردانه» ترین دستکاریها در تاریخ نزدیک این وطن باشد، بسیار گپ دارد ولی با توجه به غنودن شما زیر چین «امیربانی»، اهمیت درجه دوم می یابد و سخن هم زیاده از این به درازا می کشد. تنها اشاره باید کرد که از بچه ی سقا، معصوم و قدیس و هنردوست و عالم زمانه ساختن، از آن قوم پرستی ها و جاهل نوازی های ارتجاعی و عوامفریبانه و نکتبزاری است که اگر اشتباه نکنیم آقای خلیل اله خلیلی مستوفی بچه سقا و دست راست امیر برهان الدین خان آغاز کرد و نوکران جهادی دیگر با در نظر داشت داغ بودن تنور قومبازی، با حرارت و سینه چاکی بیشتری آن را ادامه دادند. و حالا که شما در بغل «استاد» جابجا شده اید، موضوع را به نشانه وثیقه ی شمشیرزنی تان در این کارزار خیابانه یاد دهانی می کنید. اما تاریخ می گوید قهرمان شما دزد بی سواد بود که انگلیسها او را بمثابه «امیر» علیه شاه امان اله استعمال کردند و «امارت» وی نه دوره ی رستگاری بلکه «فاجعه تاریخی» بود. البته تأکید باید داشت که امیران و داره های جهادی، دست بچه سقا و داره ی او را در بی ناموسی و رذالت از پشت بسته اند، نکته ای که برای شما واجد اهمیتی نیست و گر نه به همین دلیل هم که شده به آن تهکاران نمی پیوستید. و باز هم در تاریخ آمده که بچه سقا از اول تا آخر برای کشتن امان اله از ملایان دعا می گرفت و لحظه ای او را «مرد» و «غازی» نخوانده و در «از دین برگشته بودن» اش هم شک نداشته و آنچه در داستان کوک شده تحریف واقعیت و مسخرگی است. ستاریوی آشتی دادن گرگ و میش و «احساسات لطیف» یک عامل بیگانه نسبت به قربانی اش را نویسنده توانا فقط از یخدان خیال خود بیرون کشیده و از ذره ای اعتبار تاریخی بر خوردار نیست.

از اینها گذشته، «مرد و نامرد» را در ثور ۱۳۶۱ یعنی زمانی که هنوز خون مجید نخشکیده بود، نوشته اید. چرا به جای پرداختن به داستان مبارزه و مرگ پرافتخار مجیدکلکانی، از یک رهن و آلت دست کلکان «تجلیل و تبجیل» می فرمایید که هیچ فرد غیرعامی و بی غرض و مرض شمالی او را جز همانی که بوده نمی انگارد؟ جواب را ما می دانیم: از حبیب اله کلکانی باید «تجلیل و تبجیل» می شد تا بر جنایت روسها و

* - «شعر» شکنجه گر خاد، سردار ادبی و سیاسی انجمن نویسندگان پوشالی داکتر اسداله حبیب («پیام زن» شماره ۴۲ حوت ۱۳۷۴)

خوش و خرم در اروپا به سر می‌برید که حتی یونیورسیتی‌های آن دیار از شما برای سخنرانی هم دعوت می‌کنند. (۳) هامسون هیچگاه به مقام ریاست نویسندگان یا جبهه متحد و وزارت یا سفارت نازیها و آقای کویزلنگ نایل نشد اما شما شدیداً (۴) او و زنش محاکمه شدند اما شما و شرکاء هنوز در جنگ عدالت نه افتاده‌اید. و بالاخره پنجمین فرق و به عبارت بهتر فوقیت شما از او اینکه خیانت وی به همان سازش با اشغالگران هیتلری و دولت کویزلنگ محدود ماند اما شما با پایان روزهای خوش در آمیختگی با روسها و پوشالیان، به لشمی و راحتی یک ماهی به دامن ناپاکتر و پرخیاخت‌تر ربانی خزیدید.

در اینجا به پرداختن بیشتر به «داده‌های مطبوعاتی» و «دیپلماتیک» تان خاتمه بخشیده و می‌گذاریم تا مطلب راجع به نویسنده‌ی نارویژی را در مجله «کلک» (شماره ۱۴ - ۱۵) خواننده و بیننده گاه تاریخ انسانهایی معین از سرزمین‌های خیلی دور از هم را صرفاً با اساس خیانت به مردم و وطن شان، چقدر به هم شبیه می‌سازد. آخرین جملات نوشته شما را نیز بررسی نکرده و آنها را صرفاً برای یادداشت خوانندگان می‌آوریم:

نگارنده از همکاری و همدردی با منشی مصالحه

ملی به هیچ وجه نادم نیست

(از چه نادم هستید؟ از همکاری با کسی جی‌بی؟ از همدردی با

میهن‌فروشی جانی داکتر نجیب؟)

داکتر نجیب علیرغم سوابق کاری‌اش جان‌ش را بر سر

برنامهٔ بنین سیوان گذاشت.

(و شما که «نامرد» شدید و در خون «بزرگمرد» داوود، بینی تان را

فین کردید حالا خجالت می‌کشید بگویید که «و من جانم را بر سر

نجیب می‌گذارم»؟)

باشد که تاریخ ما را خوب بخوانیم و از لاک تحجر

دهنی چه راست افراطی و چه چپ افراطی خارج شویم.

(و یکر است در باند برهان‌الدین ربانی داخل شویم!) ■

غوری تاشقاری تفنگی تهیه می‌کرد و آن را به فرزند مجید و مجیدها می‌سپرد تا راهش را ادامه داده و انتقامش را از تجاوزکاران روسی و دستگیر پنجشیری‌ها و داکتر اکرم عثمان‌ها و رژیم متبوع شان بستانند. خلاف می‌گوییم «شخصیت گرانمایه»؟ خیلی می‌ترسید؟ صواب نمی‌بینید که زنان ما به این سطح از شعور و وجدان دست یابند؟

یک پرسش جانبی: چه وقت به خیر و به خوبی برای «مرد» دیگر یعنی دگر جنرال امیر اسماعیل خان، امیر عجلالتاً معزول می‌نویسید که عیالش نه با فرستادن غوری موری و از این چیزها بلکه با سرازیر کردن شمش‌های تلا و پندل‌های دالر و پوند جهادی از شما «حقشناسی» خواهد کرد؟ با توجه به همشهری بودن با دگر جنرال صاحب، به قول «کارمند شایسته فرهنگ»، این بیشتر «بهتان» می‌آید. زیاده مختارید.

پایان کار نویسنده‌ی خاین نارویژی و نویسنده خاین وطنی

آیا از «کنوت هامسون» (نویسنده نارویژی که به عنوان «یکی از بزرگان ادبیات، هومر عصر جدید، نویسنده قرن و منحصر به فرد در خلافت هنری» تحسین می‌شد و در ۱۹۲۰ جایزه نوبل را هم به او دادند و تعداد آثارش هم چندین برابر شماست) خبر دارید که پس از جنگ جهانی دوم به جرم خیانت به وطن محاکمه شد و این ننگ تا آخر عمر بر او ماند؟ چند شباهت او با شما و نرشیر «منور» و شرکای دیگر شما جالب است: هامسون هم‌زمان با اشغال ناروی در ۱۹۴۰ توسط نازیها، پیام داد: «لژیون‌ها سلاح‌ها را به دورافکنید و به خانه‌هایتان برگردید. آلمانها برای همه ما می‌جنگند و سلطه انگلستان را بر ما و همه بی‌طرفها در هم می‌شکنند»؛ به وسیله رادیو خطاب به دریانوردان نارویژی که در کشتی‌های متفقین کار می‌کردند پیام فرستاد که «از خدمت، سرباز زنیید»؛ در روزنامه‌ها علیه پلشویزم و امریکای فرانکلین روزولت مقاله نوشت و قبول داشت که خاین به وطنش بوده است و نوشت: «من چنین درکی نداشتم و امروز نیز چنین درکی ندارم. من خود را متزه می‌دانم و دارای بهترین وجدان هستم»؛ همانطوری که شما ادب و انسانیت نجیب جلاد را می‌ستاید او در تعریف از هیتلر نوشت: «رژیمده‌ای بود در راه یسیریت»!

و چند فرق مشخص شما با نویسنده خاین نارویژی. (۱) شما نه آنچنان در لفظ و علنی بلکه در عمل و معمولاً در خلوت با «رئیس جمهور در حضور خانم و فرزندان» و در سفرها به کشور اشغالگر، خیانت‌تان را پیش می‌بردید. (۲) هامسون از نظر مالی بیچاره و در مزرعه‌ای زندگی می‌کرد ولی شما با پولهای زدگی از مخصوصاً سفارت دوشنبه و تهران زندگی‌ای مرفه داشتید و دارید؛ در آن زمان شاید خاینانی از آن نوع را کشورهای دیگر آسان نمی‌پذیرفتند و او در ناروی ماند و همانجا مرد اما شما به برکت علاقه‌ی وافر برخی دستگاه‌های جاسوسی غرب به تجربیات کارتان با کی جی‌بی، نه تنها

به علت کمبود جا، دو عنوان زیر از نوشته حذف شد که امید آنها را در شماره آینده بگنجانیم.

● اکرم عثمان و سایه‌ی «شهیدان نامدار»

● آیا «سه صد اثر آفرینی» می‌توانند داغ ننگ

نوگری کی جی‌بی و پوشالیان را بزدايد؟

«کاندید اکادیمسین» در مسابقه ●●●

و ما هم این بخش از نوشته را به خاطری آوردیم که مردم هند و مخصوص سلاطین سینمای هند بدانند که اگر گاندی آنان در حرف شمشیر را به دور افکنده بود، گاندی ما در عمل چنین کرده و به یقین داستان هیچیک از فلم های هندی هم با داستان فنا ناپذیر «کاندید اکادیمسین» ما مبنی بر بخشایش کسی که قصد جانش را کرده بود آن هم در بستر مریضی، برابری نمی تواند!

آقای داکتر اکرم عثمان، این قصه شما واقعاً «به هیچ روی یک فانتزی نیست» بلکه دروغی بچگانه و شاخدار، مسخرگی و «کارروایی» ای در سطح فلم های درمندی و امیتاچنی و... محسوب می شود که جز باز ماندگان کی جی بی و خاد و انجمن نویسندگان تان، هر آدمی با عقل سلیم با خواندن آن به شمار پوز خندی تحقیر آمیز می زند.

اگر شما رویداد مذکور را به عنوان داستان خیال پردازانه ای با الهام از سینمای معظم هند ارائه می نمودید، چندان اهمیت نداشت. اما وقتی پررویی به خرج داده آن را چیزی می خوانید که به رد قسم «به هیچ روی یک فانتزی نیست»، به نظر می رسد خوانندگان نوشته ی تان را بسیار کودن پنداشته اید.

باز هم کودکان مکتبی از شما می پرسند: به فرض شما قصد داشتید به طرز دراماتیکی گاندی نمایی کنید ولی فراموش کردید که گاندی هر قدر مخالف توسل به قهر بود اما هیچجوجه احمق نبود. او هم اگر از سؤ قصد جان سالم بدر می برد به خاطر مصلحت و وطن تازه استقلال یافته اش، مسلماً قضیه را جدی می گرفت تا لااقل دریابد که پشت سر سؤ قصد چه نهفته است و سر نخ آن در دست کدام کشور یا گروه است و...

حالا شما بفرمایید بنابر کدام ملحوظی قاتل احتمالی تان را بخشیدید؟ چرا دولت تان را اجازه ندادید قضیه را دنبال کند؟ برخورد به «جوانک» ضارب مهم نبود، مهم این بود که رفقای خادی تان باید از او اعتراف می گرفتند که فرستاده کی بود و غیره. آیا شما منحنی یک پرچمی و عضو کی جی بی، ریخته شدن خون تان را به دست یک خلقی و یا گلبدینی مباح می دانستید که ضارب را بخشیدید؟ می توانستید با نمایش گاندی گری در عمل از اعدام او جلوگیری کنید ولی چرا سر موضوع خاک انداختید و نگذاشتید معلوم شود که سر و دم او به کجا بند بوده است، که حالا با بزدلی و بی شرمی به ما اتهام می زنید:

«در آن وقت شایع بود که ضارب، خلقی یا گلبدینی

بود اما حالا که خود را خبره تر و مطلع تر وانمود کرده اید

مردمردانه بگوئید که آیا سر نخ زیر پای شما بود؟»

اگر باز هم مصراید که قصه تان «فانتزی» و دروغ مطلق نیست پس

از دو حال نباید خارج باشد: یا کی جی بی اشتباهاً شما را از آدم های حفیظ اله امین حساب می کرد و می خواست کارتان را یکسره سازد و بعد هم به شما دستور داد که «نه» بگویید و در غیر آن گلوله ها بار دوم خطا نخواهند رفت! یا اینکه عین اخطار را از خلقی ها و حزب گلبدین دریافت کرده بودید که «نه» بگویید تا دیگر پشت کشتن شما نگردند و شما هم با گفتن «نه نمی شناسم» جان را بچت کردید!

به احتمال قوی چنین بوده «کاندید اکادیمسین». چرا که شما از روی تفکری گاندیستی و شخصیتی لاهوتی نه بلکه در عالم بی عقلی (در آن وقت عقلم قد نمی داد که چه بگویم)، «نه» گفته و ضارب را «بخشیده» اید! به ظن قوی دستور، دستور کی جی بی و ترس از کی جی بی بوده که در حالیکه عقل تان قد نمی داد که چه بگویید، شما را واداشت که «نه» بر زبان رانید. ورنه شما هر قدر هم از «قد ندادن عقل» رنج می بردید و گاندی نه که پدر گاندی هم می بودید، تنها با اشاره یک پیرزن، قاتل تان را نمی بخشیدید. **شما همانند که در برابر یک نوشته ی افشاگرانه ی مالک و عصای تان را یکسو انداخته و شمشیر بر کشیده، «پیام زن» را با آن کلمات، تهدید به بکار گرفتن زبان کوچکی و لچکانه نوع نر شیر نگارگر می کنید ولی اکنون می خواهید این داستان ملا نصرالدینی تان را از گاندی گکی بینداریم که واقعی بوده و نه فانتزی و دروغ و مهوع؟!**

قصه را اگر اینطور می ساختید که مثلاً آن آدم «با اشارت های مکرر سر» نه یک «پیر زن مهربان» (که خلاف روده درازی های ملال آور، گفته نمی شود کی بود و در آن لحظه از کجا نازل شد و چطور به او اجازه دادند که گفت و شنود شما را بشنود)، بلکه یک عامل عبوس کی جی بی ترسیم می شد، قابل قبول می توانست باشد. زیرا یک «پیرزن مهربان» نه که هزار «پیرزن مهربان» هم به پای تان می افتادند، ضارب را هرگز نمی بخشیدید. مخصوصاً که «پیرزن مهربان» هیچ سابقه دیگری برای جلب ترحم شما نداشت جز اینکه جوانک «بیچاره مثل بید می لرزید!!» بدون تردید اگر به «پیرزن مهربان» حالی می کردید که زخم های تان از گلوله های تفنگچه همان جوانک بود، آن زن هم بلا درنگ به شما می گفت «بچیم تو بسیار نادان و ساده لوح هستی. من فکر کردم نشود او اشتباهاً به توپ رود ولی چرا باید آدم ضارب خود را ایلا کند؟ اگر جزای اعدام برایش نمی خواستی لااقل باید روشن می شد که سرش کجا بند است».

دیگر اینکه ضارب را بر اساس کدام اسناد و شواهد گرفته بودند که بعد فقط با «نه» گفتن شما رهایش کنند؟ بهر حال اگر «عقل شما قد نمی داده»، «عقل» رفقای خادی تان حتماً «قد می داده» که او آن چنان آسان از جنگ شان خلاص نشود.

علاواً چرا بعداً دوستی با ضارب از طریق آن «تایبست» ادامه یافت تا حرف ها و اعترافات خصوصی اش مایه داستان خوبی می شد که حقایق را هم در لابلای آن بر ملا می ساختید؟ چطور شد که به ملاقات با وی هیچگاه علاقه ای نگرفتید که بالاخره معلوم شود کی

بعدی ثابت ساخت، کی جی بی به اشتباهش پی برده و دلجویانه شما را به دهلای فرستاد (اگر از وفاداری تان مطمئن نمی بود، اجازه می داد مرغ بی بال به خارج برود؟) و به مناصب مختلف و مهمی گماشت و در رأس همه از «داکتر صاحب نجیب» خواست تا شما را گاهگاهی - باور نکردنی است. - حتی، حتی در «حضور خانم و فرزندان» بپذیرد!! ■

بود و چرا می خواست شما را بکشد و «سرنخ» را نشان می داد تا ظاهرأ به هر طرف و منجمله به ما شک نکنید؟
با توجه به سوال های بالا و سوال های فراوان دیگر، جای تردیدی باقی نمی ماند که کی جی بی ضمن تصفیه های مخفی در جریان کشمکش با سگ چخ شده اش حفیظ اله امین، شما را طوریکه گفتیم اشتباهأ در شمار نوکران مرتدش دانسته خواست توسط «جوانک»، شما را به آن دنیا بفرستد که از قضا زنده ماندید و چنانچه رخدادهای

قذافی هم به روی طالبان تف می اندازد

معمرقذافی رهبر لیبیا طی سخنرانی ای به مناسبت اعلام حقوق و وظایف زنان در لیبیا گفته است:

«هر نظام سیاسی که بر پایه دین استوار باشد یا بخواهد موجودیتش را با توسل به دین توجیه کند، از خطرناکترین نظام ها برای آزادی زنان بشمار می رود.»

او گروه های بنیادگرا را متهم به ورشکستگی و تلاش برای کنترل توده ها کرده گفت که آنان (بنیادگرایان) به این جهت دین را مورد استفاده قرار می دهند که دین نمی تواند طرف بحث و مخالفت واقع شود.

«این بدترین نوع بهره جویی از دین است. نظام های مبتنی بر دین خطرناکترین نظام ها و از دیدگاه اقتصادی، سیاسی و علمی، از ملحدترین، ریاکارترین و ورشکسته ترین نظام ها می باشند.»

او از «پیروزی مؤقتی» جنبش طالبان در افغانستان سخن گفت: «نخستین قربانیان این جنبش بر پایه دین، زنان اند» و افزود که در افغانستان زنان دستگیر شده، اعدام می شوند و از تعلیم و تربیه و کار به این بهانه که این ها منافای دین و اخلاق می باشند، محروم می شوند.

«هر فرد بی کفایت که فاقد ایدئولوژی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و تعلیم و تربیتی برای ارائه به جامعه باشد، به دین توسل می جوید تا ناتوانی خود را بپوشاند.

ما باید آگاه بوده و بر ضد این جنبش ها به مخالفت برخیزیم تا آن ها را از گرفتن زمام جامعه باز داریم در غیر آن آزادی از بین خواهد رفت.» ■ «فرنتیرپست»، ۱۸ مارچ ۱۹۹۷

د ایران د اسلامی جمهوری...

ویلو نه بهر دی. حکه ټول پوهیدل چی امکان لری هر تللی کس هیڅ کله بیرته رانشی.

زه یواځی نشم کولای د ۱۳۶۷ کال د دویمې د سراسری وژنو چنایتکارانه اړخونه وینکیم. زه نشم کولای هغه جنگ خپلی اردوگاه انځور کړم چی جنگی ساتونکی هره ورځ او هرساعت، خپل جنگی بندیان په دار خپړوی، ځنځی پنځه وخته په کیلو وهی او ځینی نور گواښوی چی د مرگ برخه لیک یی په انتظار کی دی. زه نشم کولای دوا او زهر شیندلو هغه تنداری انځور کړم چی په اصطلاح د زندان د روغتون له خوا به د مړود بدبویی او خرابیدو له کبله ترسره کیدی او نشم کولای خپل هغه احساس بیان کړم چی د اعدام شوو زندانیانو د خپلو په لیدو می پیدا کړی وو. هیڅ شی پرته د همدی خپلو او بوټانو څخه زما د وجود، زما د ژوند د یوی برخی د نیستی او نابودی گواه نه وو او نه دی. زه نشم کولای خپل هغه خپگان بیان کړم چی د حمید، بیژن، همایون، مجید، بهزاد او احمد د پاتی شوی څیزونو د راټولولو په وخت کی یی زما ستونی د ژړا او ځیریدو حالت ته رسولی وو.

پښی می د کیبل وهلو له کبله تپې وی. سترگو می د ناصریان، لشکری او نورو بندیوانانو د وهلو او ټکولو له کبله خپل دید له لاسه ورکړی وو او اوس هغی کوټی ته راستون شوی وم چی پرته له ما، بل هیڅ څوک په کی ژوندی پاتی نه وو. څه شی می په ستونی فشار او زور راوپه. ای کاشکی کولای می شوای تاسوته می هم ویلی وای. د یوبل وخت په هیله. ■

افغانستان: تخلفات شدید بنام مذهب

سند مهم دیگر از «سازمان عفو بین الملل» حاوی گزارشهایی از پامال شدن حقوق بشر بوسیله طالبان در افغانستان به زبان های پشتو و دری در دو جزوه جداگانه

آنها را در بدل هزینه پستی از طریق آدرس ما بدست آرید:

RAWA, P.O.Box 374, Quetta, Pakistan

واصف باختری، شاعری...

نیز بالا رفت؟؟ او چگونه احساس امنیت کامل می کرد که آن فاصله طولانی را هر روز تنها و پیاده پیماید طوری که طی ۱۵ سال دچار هیچ توطئه ای از سوی «حکومت های مردم ستیزانه» نشود؟ آیا از این مدت زندگی با همی وی با «مردم ستیزان» کافی نیست نتیجه گرفت که «مردم فرهیخته» از «حکومت های مردم ستیزانه» و «حکومت های مردم ستیزانه» از او بودند؟ عامل خستگی را می توان پیاده روی پنداشت لیکن افسردگی چطور مفهوم شود؟ افسردگی از کار در مهمترین نهاد تبلیغاتی «حکومت های مردم ستیزانه» و احساس خجالت از نبودن به مقاومت؟ اگر چنین بود چرا، چرا از رژیم نبرید و رنج

خان زمانی که به «گلاسوستیزم» میل کرد دیدیم که با پیش انداختن عوامالش داکتر ظاهرطین ها، داکتر اکرم عثمان ها، داکتر محمود حبیبی ها و غیره در «سباوون» چه مستی ای را آغاز کرد تا به مردم بگوید در کشور «حقیقت انقلاب ثور»، زیر پرچم انیل کپور، مادهوری، سنجیدت و... آزادی بیان و تحمل سیاسی چه درخشش وسیع و خیره کننده ای دارد!

رژیم های پوشالی و سفاک سعی می ورزند افراد و حتی اندیشه ها را معمولاً بصورت «لطیف» و ملایم مسخ و از ماهیت شان تهی کنند. روس ها و پوشالیان آنقدر احمق نبودند که از واصف باختری بخواهند اسداله حبیب وار یا عبدالله نایی وار و دستگیر پنجشیری وار و غیره برای شان بگویند یا بنویسد و یا حتماً دارای کارت حزبی باشد. آنان می دانستند که حتی اگر شود شاعری را که تا سرحد قبول ریاست اتحادیه شان به زانو در آورده اند،

«شعله ای» و یا لااقل در زمینه هایی «مخالف» خود رنگ نمایند، بهتر می توانند تبلیغ کنند که: ببینید سرایندهی «سرود روستا» و زمانی سرسخت ترین مخالف ما، پاماست، همه مثل او به «دولت خلقی» تان پیوندید، مقاومت فایده ندارد!

درست است، گیریم آقای واصف «یک جمله حتی در توصیف و مدح خداوندان قلدر زر و زور بر زبان نیاورده» باشد* اما او با «توصیف و

رهنورد زریاب های بیچاره را لقب «کارمند شایسته فرهنگ» و سفرها، داکتر اکرم عثمان ها را ماموریت ها در خارج با دالر و خورد و بردهایش و لطیف پدرام ها را پیشبرده رزگی و فسادش به برکت خادی بودنش مزه می داد تا با تبختر قلادهی روس ها و پوشالیان را به گردن آویزند. اما معلوم نیست که اگر واصف باختری به آن مردار خوری ها هم متمایل نبود پس شما لطیف کنید آقای بهمن توضیح دهید که چه چیزی، چه تمایل یا اجباری ملکوتی و غیر قابل فهم برای مردمان عادی، او را از اول تا آخر به «حکومت های مردم ستیزانه» وفادار نگه داشت و تا مقام بلندگوی ادبی و هنری آنها نیز بالا رفت؟؟

مدح» داکتر اکرم عثمان، اسداله حبیب، رهنورد زریاب، بزرگ علوی، قهار عاصی، یوسف آئینه و... در واقع به وقیحانه ترین صورت ممکن به «توصیف و مدح خداوندان قلدر زر و زور» پرداخته است. او در عمل یعنی با کیف کردن در اتحادیه و قلمک زدن در نشریات حکومت نام نهاد و خلاصه ۱۵ سال حشر و نشر روزمره با فرومایه ترین میهن فروشان، بهتر از هر کسی مداح و واصف آن خائنان مزدور و جتلی پاش بر اندیشه های قبلی اش بوده است.

*- در این مورد به مطلب «داکتر اکرم عثمان اجنت یا اجنت اجنت؟» در همین شماره رجوع شود.

** - در سفرها به «سرزمین همسایه بزرگ شمالی» چطور، آیا آنجا هم در سخنرانی هایش در حضور روس ها و جاسوسان وطنی شان، ممکن بود در توصیف و مدح آنان ... جمله ای بر زبان نیاورده و نمک خور نمکدان شکن بوده باشد؟ آیا متن صحبت هایش در شوروی یا اقمار را شما دارید؟ ما هم نداریم ولی منطقاً می شد رئیس اتحادیه کشور مستعمری شان، دعوت به مسکو و سایر شهرها را با خوشی و افتخار بپذیرد لیکن در برابر آنان در ستایش از آزادی و مقاومت مردمش بگوید؟

۱۵ سال «افسردگی بی پایان» را بر خود هموار ساخت؟
سوی این ها، آیا ستایش های مهوع او از داکتر اکرم عثمان سرسپردگی روس ها و «حکومت های مردم ستیزانه»*، از رهنورد زریاب که به لقب «کارمند شایسته فرهنگ» از سوی «حکومت های مردم ستیزانه» می بالد، اسداله حبیب، لایق و یارق و غیره میهن فروشان، همه حاکی از شناخت او «از ماهیت مردم ستیزانه حکومت های دو دهه پیشین» بود؟ آیا از نظر او حکومت ها «مردم ستیزانه» بودند ولی کلاترین اجنت های آنها «دشمن ستیز»؟

دلیل سوم «بزرگی و معصومیت»:

«استاد باختری... یک جمله حتا در توصیف و

مدح خداوندان قلدر زر و زور بر زبان نیاورده است».

ما پیشترها به تفصیل در این باره نوشته ایم که روس ها و پوشالیان، واصف باختری و امثالش را در جیب داشتند و آنان را هر طوری می خواستند به کار می گرفتند و برای آنکه این امر بهتر انجام گیرد، اصرار نداشتند که حتماً هر کدام در هیأت اسداله حبیب یا عوامل درجه یک دیگر کی جی بی در آمده و برای «دوستی افغان - شوروی» یا «نابغه شرق» و یا رفقا ببرک و نجیب مدیحه بسرایند. حتی داکتر نجیب

و سوال اساسی اینکه: آیا برای شاعری که ادعای مردمی بودن کند، تنها بجا نیاوردن «توصیف و مدح» خانیان کافست تا از او اسطوره ساخت؟ آیا می‌توان بدون فریاد کردن درد ملتی دستخوش فاجعه پشت فاجعه، شاعر بود و شاعر ماند؟ **او در «توصیف و مدح» دشمنان یک جمله بر زبان نیاورد، اما در توصیف مبارزه و مبارزان آزادی چند جمله نوشت؟ آیا سرافکنندگی‌ای بزرگتر از این برای شاعری هست که ۱۵ سال بر حماسه ملت فقیر و از پشت خنجر خورش، چشم فرو بسته و تن به سکوتی مرکب‌ار دهد؟ آیا او با این ۱۵ سال سکوت و در عین حال رهبری اتحادیه‌ی میهن‌فروشان، توانسته حرمت قلم و شعر و هنر را نگهدارد؟** مارتین لوترکینگ جمله‌ای دارد که: «سکوت افراد خوب زبان آورتر از اعمال افراد شریر است». و سکوت واصف باختری در برابر پوشالیان و بعد جلا دادن بنیادگرا نابخشودنی‌ترین نوع تسلیم‌طلبی است. اگر مدعی‌اید «شخصیت بزرگ و معصوم» در وصف قهرمانان و پیکار مردم ما

فراوان شعر دارد، بفرمایید آن‌ها را انتشار دهید تا همه آگاه شوند. البته شعرهای دوران «سیراماسترا» نوازی شان را گاو خورده و حتی بدتر، خود وی آن شعرهایش را محصول «لحظات جنایتکارانه» خوانده است.*

دلیل چهارم «بزرگی و معصومیت»:

«استاد باختری علیرغم شاعران و نویسندگان جاسوس مشرب و نام در جهت به دام انداختن و زندانی کردن شخصیت‌های متفکر و فرزندان انقلابی این خاک کوچکترین سهمی نداشته است!»

چه می‌گوید آقای بهمن؟ شاعر حتماً باید در سطح مثلاً جنرال حسین خان فخری و لطیف پدram لکه‌ی جاسوسی و شکنجه‌گری خاد را در پیشانی داشته و به دستگیری و زندانی کردن هموطنان ما همت می‌گماشت، تا شما مطرودش می‌دانستید؟ آیا از واصف باختری فقط همین کار پس مانده بود؟

شما وظیفه و جایگاه یک شاعر را در حد بی‌ادعاترین و معمولی‌ترین افراد جامعه پائین می‌آورید. آخر حتی آن نساوارفروش و

آقای بهمن، بگذار نرشیرنگارگرها و دیگر «منورین»، تاریخ را حتی در ماتمزای ما، پایان یافته بیانکارند، بگذار، رهنوردزریاب‌ها، داکترحسن‌کاکرها، اکرم‌عثمان‌ها، نبی‌مصدق‌ها، لطیف‌پدram‌ها و... دست در دست جنایتکاران جهادی و طالبی سر بر آستان مالکان جهانی شان و رژیم ایران بسایند، و بگذار همگی اینان علیه انسانی‌ترین ارزشها در وجود «راوا» قوله بکشند، هنوز هستند انسان‌هایی حتی در همین دور و بر حتی در همین پاکستان معلوم‌الحال که حرمت و کرامت آزادیخواهی و انسانی را پاس داشته و دریافت جایزه از سوی رژیم‌های ضد مردمی را دون شأن خود می‌دانند:

دولت پاکستان اعطای جایزه‌ای را پس از مرگ مظهرعلی خان روزنامه‌نگار معتبر که مغضوب دیکتاتوری جنرال ضی‌الحق بود، اعلام داشت اما طاهره مظهرعلی از قبول آن قاطعانه امتناع ورزیده و اظهار داشت که مردم و نه دولت یگانه داور تشخیص خدمات شوهرش اند.

عبدالستاریدهی نیکوکار ۷۲ ساله‌ی پاکستانی در ۲۵ مارچ امسال اعلام داشت که با توجه به وضع مصیبت‌بار و گرسنگی و فقر حاکم بر کشورش نمی‌تواند «نشان امتیاز» را بپذیرد.

احمد فراز شاعر پرآوازه، قبول جایزه در زمان دیکتاتوری ضی‌الحق را عملی ناشرافتمندانه دیده، آن را پس فرستاد.

و حال نگاهی به «کارمند شایسته فرهنگ» بیندازید که به قول حسین‌گل‌کوهی و خادی «تا بخواهید و اندازه و تخمین می‌توانید» به حدود حقارت و کوچکی برخی روشنفکران وطنی پی‌ببرید. و شاعر «معصوم» شما هم باید وزنش به اندازه‌ی نشان‌ها و جوایز «کارمند شایسته فرهنگ» باشد که در حالیکه از یاد سالگردهای تولد یا جانباختگی سیدال‌ها و رستاخیرها و... عرق سردی بر پیشانی‌ش می‌نشیند، برای فلان سالگی «کارمند شایسته فرهنگ» شعر بگوید!

جوالی و دهقان و آهنگر و پاروکش ما هم شغل لطیف پدram‌ها، حسین فخری‌ها، اسداله حبیب و... را ننگ و بی‌ناموسی می‌شمردند! سخت متأسفیم که آن عده «شاعران و نویسندگان جاسوس مشرب و نمام» را معرفی نمی‌نمایند. شاید هیچگاه چنین نکند چون همگی آن خاین «شاعران» از اعضای محترم اتحادیه‌ای بوده‌اند که آقای واصف از نشستن به کرسی ریاستش را عار نمی‌دانست!؛ چون بسیاری از آنان ممکن است برای نوشتن در «سپیده»‌ی شما صف بسته باشند؛ چون بسیاری از آنان توسط «شاعر زمانه» «پرورش سالم» یافته‌اند.

دلیل پنجم «بزرگی و معصومیت»:

«(واصف) پیوسته در تاریکترین شب‌های زندگی

ملت ما و در جهنمی‌ترین سلول‌های زندان‌های خلق

* - واصف باختری طی سخنرانی‌ای در کابل در زمان پوشالیان، در ارتباط شعرهای سال‌های فعال بودنش برضد پرچم و خلق و اخوان گفته بود: «خوب، آدم گاهگاهی دچار جنایت می‌شود، پشت آن‌ها نگرید» (نقل به معنا)



آقای بهمن، آیا شما از مردم می‌خواهید «استاد معصوم» و استادان و شاگردان نامعصوم از خاندان اتحادیه پوشالی را به خاطر این همه خیانت فرهنگی شان در کشوری اشغال شده و بلاخیز، هیچ پس گردنی نزده و به محاکمه نکشند؟ ولی لااقل با ما موافقید که فقط آنانی که شیر کی جی بی، پرچم، خلق و خاد را خورده اند، این زهرپاشی های عفونت بار را با وقاحتی باور نکردنی «مقاومت درون مرزی» می‌خوانند.

و پرچم همنشین پاکترین اشخاص انقلابی جامعه
ما بوده است.»

خواهد ساخت.

«بی بال» یا بی ایمان؟

دلیل ششم «بزرگی و معصومیت»:

«با شهامت و شکیبایی کم مانند... از کوره‌های

آتشین شکنجه و عذاب گذشته و تثبیت هویت کرده

است.»

اگر اطلاق صفت «شهامت کم مانند» به واصف باختری می‌جسبید و گذشتن‌اش «از کوره‌های آتشین شکنجه و عذاب» واقعیت می‌داشت، او به هیچ رو کسی نمی‌بود که به قبول ریاست اتحادیه و صلح با اشغالگران خاکش تن دهد. لیکن بدون شک «تثبیت هویت کرده است»، تثبیت هویتی حقیر، تثبیت هویت به مثابه شاعری رام که تا آخر با پوشالیان ماند و فقط با خالی شدن باد پروفیسر صاحب ربانی بود که خود را تنها و بی حامی یافت و کشور را ترک گفت.

دلیل هفتم «بزرگی و معصومیت»:

«و تا هنوز که هنوز است، یک قطره خون زلال و

یک سلول پولادینش به زهر خیانت و نیرنگ مسموم

و آلوده نگشته است.»

خیلی خوب، اگر او را با لطیف پدram‌ها و حسین فخری‌ها و اسداله حبیب‌ها مقایسه کنید و نتیجتاً مسموم به زهر خیانتی ندانید در آنصورت، جوش نیامدن «خون زلال» و آتش نگرفتن «سلول‌های پولادینش» را از افتادن آن «پاکترین اشخاص انقلابی» و آن غمناکترین سال‌های این مردم که تا امروز و فاجعه‌بارتر از پیش ادامه دارد، چه نام می‌نهد آقای گلنور بهمن؟ اگر خون و سلول‌های بدن او نه با زهر سازش، رضا، تسلیم‌طلبی و بی‌غیرتی، پس شما بگویید با

و مسئله همین جاست. او اتفاقاً بسیاری از آن «پاکترین اشخاص انقلابی جامعه» را قبلاً هم می‌شناخت و دید که خون همه‌ی آنان توسط میهن‌فروشان به زمین ریخته شد. ولی او با رهایی از زندان چه کرد؟ در راس اتحادیه تکیه زد، دست قاتلان روسی و وطنی آن «پاکترین اشخاص انقلابی جامعه» را فشرده و به جای اظهار درماندگی در برابر عظمت مقاومت‌ها و مرگ آن «پاکترین»‌ها، از «چه دشوار بودن سخن گفتن درباره مردی چون اکرم عثمان» در شگفت شد!

آقای بهمن، وجدان و «نبض حساس» بطور مثال احمدشاملو را در نظر بگیرید که از خون «پاکترین اشخاص انقلابی» نه صرفاً در جامعه ایران بلکه از کوریا تا ویتنام و تایوان و امریکا لاتین آرام نمی‌گیرد اما «وجدان» این به اصطلاح «بزرگترین نظریه‌پرداز فرهنگی و تابناکترین چهره شعر معاصر دری» را بنگرید که از شهادت حتی «پاکترین شاعران انقلابی» افغانستان در پیش چشمش، چگونه بی خیال و بی آرم می‌گذشته و بالایق‌ها و نایبی‌ها و پدram‌ها و حبیب‌ها و دیگر جلادان آن «پاکترین»‌ها می‌آساید و تا هنوز برای آنکه خود را به حلقه‌های معین ایران بنمایاند به سوک بزرگ علوی می‌نشیند ولی خاطره‌ی زندگی و جانباختگی و «همنشینی‌ها» با رستاقیرها، سرمدها، لیب‌ها، آزاده‌ها و دهها هنرمند نجیب دیگر ما در هیچ گوشه‌ای از ذهن ابتدال پسند رهنورد زریاب خواه‌اش جانی‌گیرد و او را به نوشتن و امیدارد. چرا؟ او جواب ندارد، شما جواب بدهید. این سوالی کلیدی است و جواب آن نیز نکاتی کلیدی را روشن

واصف باختری و شاگردان خادی - جهادی‌اش

تصور نمی‌کنیم شما از این فرمایشات «عقاب زخمی» برای شاعران خادی - جهادی‌می‌دانستید و باز هم معصومانه از «بزرگی و معصومیت» وی سخن می‌گفتید:

«در عرصه شعر دری پس از انقلاب (آقای بهمن، خپکی از «تابناکترین چهره» پیرسید منظور شما انقلاب ۷۷ بوده یا مرحله تکاملی آن انقلاب؟) به شاعران توانمندی نیز برمی‌خوریم که با بینش اصل‌تمند، توشه فرهنگی در خور توجه، بیان تصویر پر سیلان و زبان پیراسته و استوار در راه دشوار گذار شعر گام نهاده اند و آینده شعر ما را امید به ایشان توان بست. عبدالله ناییبی، حمیرانگهت دستگیرزاده، لطیف پدram، محب بارش، لیلای صراحت‌روشنی، قهار عاصی و چند شاعر دیگر که همین اکنون نام آن‌ها در خاطر من نیست از این گروه هستند.»



واصف باختری، «شخصیت بزرگ و معصوم»، «شاعر زمانه»، «در سطح بالا یگانه شاعر»، «تابناکترین چهره معاصر شعر دری»، «بزرگترین نظریه‌پرداز فرهنگی» و غیره

چه زهری مسموم شده بود که نه علیه پوشالیان چیزی بر زبان آورد و نه مخصوصاً علیه امیران خون و خیانت و رذالت؟

و باز آیا مثالی از کدام «نمام» و شکنجه گر و خادی را دارید که شاعر «بزرگ و معصوم»، ماسک او را دریده و زیر شلاق لعن و انزجارش گرفته باشد؟ ضمناً زحمت کشیده برای ما روشن سازید که آیا ناشریفتر و جنایتکارتر از لایقها و ناییها و کاویانها و پدرامها و اسداله حبیبها و... که «عقاب زخمی» آنان را چنان پر محبت ستوده، در اتحادیه یافت می شد؟ شاید دست او خونبر نیست اما چرا «فریاد ملت»ش را برضد و در افشای آن «شاعران» خادی «آلوده به زهر خیانت و نیرنگ» در اتحادیه، آواز نکرد؟

دلیل هشتم «بزرگی و معصومیت»:

«(واصف) به سوگواری هر شاخه برومندی که از

تگرگ سانحه شکسته است، چون عقاب زخمی و

اسیر... تلخ و بی دریغ گریسته است».

دیگر چیزی نمی گویم، لطفاً مشخص بسازید در سوگ کدام «شاخه برومند» گریسته است؟ هر چند صرفاً گریستن و به مبارزه برخاستن در راه انتقام آن «شاخه های برومند شکسته»، کاری ارزشی است! و نیز سر فردی را که شرف و قلمش یاری دهد تا برای اسداله حبیبها و رهنوردزریابها و اکرم عثمانها و... ابراز ارادت نماید، مشکل است سر «درد آشنا» نماید.

راستی، این «عقاب» در کجا و کدام نبرد زخمی و بالاخره اسیر شد؟ او باید زخم پرافتخار رویارویی رزمنده ای با روسها و سگان و تبهکاران اخوانی را پشت سر داشته باشد. چنین است دوست محترم؟

ولی ما به سهولت با بررسی زندگی واقعی و برخوردش به روسها و پرچمیها و خلقیها و بخصوص جنایتکاران مذهبی می بینیم که این نه بال بلکه ایمان «عقاب» است که در ۷ ثور شکست و با فاجعه ۸ ثور شکسته تر شد!

واصف باختری و در واقع تقریباً کلیه فرزندان اتحادیه، توأین به طاقت دو هستند. آنان نخست در برابر روسها و مزدوران شان توبه کردند و بعد هم مخصوصاً در برابر دژخیمان مذهبی. اما این زاری و خواری شان هیچ تضمینی در لگد نخوردن از سوی آن جنایت پیشگان بی شاخ و دم به شمار رفته نمی تواند. سر نوشت بسیاری دیگر از توأین اتحادیه زاده - که بدون شکنجه ای نقد شرف به دشمن باخته اند - بهتر از سر نوشت توأین در قتلگاههای جمهوری اسلامی ایران نخواهد بود.*

شما هم هنگامی که در پاسخ گفتن به سوالهای ما در بمانید، درستی حرف ما و ایمان باختگی و اوصاف باختری و نیز این را که خیانت نه شاخ دارد و نه دم، درک خواهید کرد. ملاحظه کنید محمد مختاری شاعر و نویسنده ای ایرانی که خون

اگر و اصف باختری چسبیدن به اتحادیه و رهبریش را دون شأن و شرافتش می دانست، شاید تعداد قابل توجهی از شاعران و نویسندگان به او تاسی بسته و از «پرورش» یافتن پوشالی و سپس جهادی در امان می ماندند.

شریفش هنوز نخشکیده چه حرفی دارد:

«هر کس خط عظمت و قهرمانی و مبارزه و شرف را برگزیده، ناگزیر با خط مقابل بر سر ستیز است. پس تن دادن به هرگونه انعطاف یا سستی و لرزش و یا حتی هرگونه درنگ و تأملی، نیز نه تنها بی معنا، که دور از شخصیت آدمی است.

آن لحظه و آن موقعیت عمل، آدمی را یا این سوی خط قرار می دهد یا آن سوی. موقعیت ستیز میان دیکتاتوری و ستیزندگان، سبب می شود که هیچ امکان دیگری در میانه نماند. یا به اردوی استبداد باید پیوست، یا به اردوی آزادی. یا با قهرمانان باید بود، یا با دژخیمان. ستایش قهرمان، ستایش ستیز است. و ستایش ستیز ستایش ارزشها و عظمت های انسانی است. و این خود به معنی انکار دشمن، نگوشتش انفعال و بی عملی، و نفی ابتدال است.»**

(انسان در شعر معاصر)

* - در بازجوییها معمولاً می گویند حکم تو اعدام است مگر آنکه واقعاً توبه کنی. توبه واقعی نه تنها دادن تمامی اطلاعات، بلکه همکاری در تمام مدت بازداشت و سپس در زندان عمومی است. اما چه بسیاری از اینان که پس از توبه واقعی باز به اعدام محکوم شده اند. وقتی توأینی محکوم به اعدام می شود به او می گویند که باید جان و دل این حکم را بپذیرد. می گویند قصاص حکمی اسلامی است و آنکه به اسلامی حقیقی ایمان آورده است نباید به قصاص اعتراضی داشته باشد. و می گویند اگر توبه اش واقعی بوده پس وعده دیدار در بهشت و در برابر التماس های او می گویند: تواب واقعی از حکم وحشت ندارد.

«در راهروهای خون» دفتر دوم از یادداشت های زندان - سازمان اتحاد فداییان خلق ایران.

** - به «تابناکترین چهره شعر معاصر دری» تان نظر بیندازید که به جای قهرمانان، خود را وقف ستایش چه مردان و زنانی کرده است که هر یک مثال کم نظیری از پیوستن به اردوی دژخیمان پوشالی و جهادی به شمار می رود. برخی از این نامها را که «بزرگترین نظریه پرداز فرهنگی» در «پرورش سالم» اغلب آنان سهم یارزی دارد، مجدداً به یاد تان

اگر واصف باختری چسبیدن به اتحادیه و رهبریش را دادن شأن و شرافتش می دانست، شاید تعداد قابل توجهی از شاعران و نویسندگان به او تأسی جسته و از «پرورش» یافتن پوشالی و سپس جهادی در امان می ماندند. بناءً «بزرگترین نظریه پرداز فرهنگی» با آن چنان فرو رفتن در منجلاب اتحادیه در واقع نقش خاینانه ای را در شکل گیری و «پرورش» شخصیتی و فکری «بسیاری از شاعران نوپرداز و نویسندگان نو آفرین

راستی، این «عقاب» در کجا و کدام نبرد زخمی و بالاخره اسیر شد؟ او باید زخم پرافتخار و رویارویی رزمنده ای با روس ها و سگان و تبهاران اخوانی را پشت سر داشته باشد. چنین است دوست محترم؟ ولی ما به سهولت با بررسی زندگی واقعی و برخوردش به روس ها و پرچمی ها و خلقی ها و بخصوص جنایتکاران مذهبی می بینیم که این نه بال بلکه ایمان «عقاب» است که در ۷ نور شکست و با فاجعه ۸ نور شکسته تر شد!

کشور» داشته است.

حدود ۳۰ سال می گذرد از زمانی که وجود «تابناکترین چهره شعر معاصر دری» برای مبارزان ما غنیمت بود و آنان «نان دانش از وی وام» می گرفتند. اما بعد از آنکه راه تسکین و التیام درد و زخمش را در التجا به آغوش پوشالیان و امیران یافت، او هیچ «نانی» نداشت به وام دهد جز سازش و کرنش در برابر جلادان، فین کردن بینی اش بر سنت قهرمانانه ی پیکار ضد روسی و پرچمی و خلقی و ضد اخوانی و سرودن شعرهای به اصطلاح عارفانه در شرایطی که مردم ما زیر یورش پلشت ترین کفتاران تاریخ جان می کنند؛ «نان» هایی که هیچ فرد شرافتمند از وی وام نگرفته بلکه آن ها را به رویش حواله خواهد کرد. البته آنانی که خیلی از این «نان» های زهر آلود و مخدر «عقاب» را خورده اند، مختار اند که تاکی خود را مدیون او خواهند پنداشت.

دلیل دهم «بزرگی و معصومیت»:

«شعرهای انقلابی، جانبخش و همت آفرین استاد باختری... درست مانند ترانه های انقلابی همسنگران گوارا و کاسترو، در تیسیراماسترای بدخشان و هری و پروان... شیرازه فریادهای خشماگین ملت شناخته می شد».

باز هم کنه مسئله اینجاست. شعرهای پیش از «منور» شدن و تسلیم شدنش در برابر روس ها و سگان و اراذل اخوانی، «فریاد خشماگین ملت» به شمار می رفت. اما به زیان شیرین «واصف شناس» خادی «باید وقوف داشت و خوب وقوف داشت» که بیش از ۳۰ سال است که از سرودن شعرهایی «همت آفرین» خط بینی کشیده و با همین

و شما آقای بهمن حتماً توضیح نمایید که «تابناکترین چهره شعر معاصر» در کدام سوی خط ایستاده بود و هست؟
دلیل نهم «بزرگی و معصومیت»:

«واصف باختری در پرورش سالم بسیاری از شاعران نوپرداز و نویسنده گان نو آفرین کشور ما نقش برجسته و تحسین برانگیز داشته است. بناءً حیف است که: در قحط سال اندیشه و احساس نان دانش از وی وام بگیریم و دشنامش بدهمیم».

گوشت گر بگندد نمک زند ولی اگر نمک بگندد؟

محاسبه ساده است: شما نه ۲۰ بلکه فقط دو سه حتی یک شاعر نوپرداز یا کهنه پرداز یا نویسنده ای نو آفرین یا نه چندان نو آفرین اتحادیه چی را معرفی کنید که از واصف باختری آموخته باشد که: «خون پاک قلم را پیش پای روس ها و پوشالیان و دژخیمان بنیادگرا نریزیم! در این روزگار باید تراوش قلم هایمان همچون گلوله و دشنه بر حلق پرچمی و خلقی و جهادی و طالبی باشد! سازش با این سگان بیگانه و مردم را به اطاعت از آنان فراخواندن، سیاهترین خیانت ممکن است!»

«عقاب زخمی» * اگر به وقار خودش اندکی پابند می بود باید قهار عاصی را «پرورش سالم» می داد که در مدح خونخواران «قیادی» نسراید و از آن شرم آورتر به استقبال از فتوای خمینی مبنی بر ترور سلمان رشدی نشتابد؛ باید رهنور دزریاب را توصیه می کرد که لقب «کارمند شایسته فرهنگ» را فوری زیر خاک کند که به شدت بو می دهد یا لااقل به آن فخر ننماید که دم بریدیگی زشت تر از آن وجود نخواهد داشت؛ به عوض آنکه در برابر «شکوه» داکتر اکرم عثمان مبهوت بماند به او می فهماند که نخستین معنای جدی گرفتن «جبهه پدر وطن» و قبول ماموریت در تهران و دوشنبه انبیا و وفاداریش به روس ها و رژیم پوشالی و شخص داکتر نجیب می باشد و با پیوستن به جنایتکاران جهادی تمام هست و نیستش را تخم کرده به دیوار می زند و...

می دهیم: رهنورد زریاب، رازق رویین، خالد فروغ، اسداله حبیب، قهار عاصی، محب بارش، لطیف پدرام، اکرم عثمان، یوسف آینه، بیرنگ کوهدامی، لیا صراحت روشنی، محمود فارانی، سلیمان لایق و...

* «عقاب زخمی» شما انسان را بی اختیار به یاد لقب تهوع آور یکی دیگر از «نویسندگان توانای وطن» بنام داکتر رنگین داد قمرسپتا می اندازد که وقتی فاروق فارانی «شاعر فرهیخته»، به منظور داماد شدن در کابل، آلمان را ترک گفت، او را طی نوشته ای کم نظیر، «شورشگر کوهستان سوخته میهن» نامید! «راه» شماره اول، جولای ۱۹۹۴

که او مسئله‌ای را که در شعر منصوراوجی آمده، برای خودش حل کرده است. او با اختیار کردن سکوتی سنگی، راه مرگی تدریجی را در بحبوحه خون و خیانت حاکم بر مرز و بوم بد طالعش انتخاب کرده است. سکوت او در برابر دژخیمان پوشالی و جهادی بر وجود کوچکترین «بزرگی و معصومیت» در وی چلیپایی سرخ می‌کشد.

بی‌جهت پهلوان تراشی می‌کنید دوست عزیز متأسفانه انسان مثل شیر نیست که وقتی ترش کرد او را بتوان پتیر ساخت. و اصف باختری سال‌هاست که «بزرگی و معصومیت» اش را در پیشگاه پوشالیان و تبهکاران جهادی به حراج گذاشته است. هر چند در شماره ۵۰ برای وی آرزوی بیداری و غیرت نمودیم تا در باقی عمرش صد دل را یک دل کرده چند تا از آن سنگ‌های نهان در

«فلاخن نفرین» اش را به سوی دشمنان مردم رها سازد، ولی چه می‌دانیم که این آرزویی واهی نباشد.

شما آقای بهمن وظیفه دارید به استاد «معصوم» تان حالی سازید که دیگر از اتکا به سیاست مداراجویی با بی‌ناموس‌ترین خون آشامان تاریخ دست نکشد؛ تقریظ از سوی «ادبا»ی خادای چون حسین گل‌کوهی‌ها را ننگ بشمارد و عبای درویشی و ملنگی را پاره کرده دور بیندازد؛ از ابتذال و پوشالی‌گرایی که در برخورد به داکتر اکرم عثمان،

ره‌نورد زریاب و در مصاحبه با فاروق فارانی و... بازتاب دارد عذرخواهی کند؛ او دیندار سرافکنده‌ی کلیه شهیدان و بخصوص پیشگامان سیاسی و هنرمندان شهید می‌باشد که با شعر گفتن برای شاملو - که خیلی دیر شده و بسیار تصنعی به نظر می‌آید - جبران نمی‌شود*، سعی کند با یاد سیدالسخندان‌ها، رستاخیزها،

* و اصف باختری می‌توانست تا ۳۰ سال دیگر هم برای شاملو شعری نسراید ولی کاش آن شعور و آگاهی را می‌داشت که بدانند (واقعاً نمی‌دانند؟) مرثیه خوان بزرگ‌علوی شدن، تأیید و تبلیغ و توجیه سیاست معامله‌گری و جور آمد با رژیم ایران و جیره‌خواران وطنی آن است. کاری که ره‌نورد زریاب و اکرم عثمان به خوبی آن را پیش می‌برند.

توبه در برابر روس‌ها و ایادی و اخوان بود که توانست تباری مستمرش را با آنان استوار نگهدارد. خوب دقت کنید آقای بهمن حرف ما اینست که «عقاب» چرا از آن اوج به این حضيض گنبدیده سقوط کرد؟ چرا در آن سال‌ها شعرش «محرک هسته‌های مبارزه و پیکار بود» ولی امروز «محرک» صرفاً سرخادی‌ها و عناصری می‌شود که با این و آن باند جنایت‌پیشه‌ی بنیادگرا تار دوانده اند؟ و لطفاً این سوال قدیمی ما را هزاران بار در گوش تان بگیرد که چرا خاطره‌ی «شهیدان بزرگی چون مجید کلکانی، داکتر فیض‌احمد، مینا و حفیظ آهنگر پور (که) با خون خویش روی آفتاب تبعیدی را سرخ کردند و اسطوره‌وار در راه استقرار دموکراسی و عدالت اجتماعی جان سپردند»، در «تابناکترین چهره شعر معاصر» و همقطاران‌ش، انگیزه سروده شدن شعری «انقلابی، جانبخش و همت‌آفرین» نشد؟

آیا با در نظر داشت آنچه گفتیم منطقی و منصفانه است که از

«بزرگی و معصومیت»

و اصف باختری حرف زد؟ ما

به توبه خود هنگامی نه

«بزرگی» بلکه «معصومیت»

و به عبادت دقیقتر

«معدوریت» وی را مورد

توجه قرار می‌دادیم که

می‌نوشتید: «بزرگترین

نظریه‌پرداز فرهنگی پس از

استعفا دادن از گفتن شعر

انقلابی، جانبخش و همت

آفرین، دچار فلج فکری شده

از دنیا و مافیها بریده است؛ نه

می‌خواند، نه می‌نویسد و نه

می‌گوید و چشمش در

نقطه‌ای ساعت‌ها و روزها

خیره می‌ماند که شاید باز هم

به قول روانکا و خادای‌اش در کار نقب‌زدن به اعماق ذهن مشغول باشد.!

آری، اگر چنین می‌نوشتید هر آدمی سرشار از نفرت خاصی نسبت به خائنان پوشالی و اخوانی می‌شد که چگونه شاعری بی‌زبان، معذور و لنگ و لاش را به طرز رذیلت‌آلودی مورد سؤاستفاده قرار داده اند طوری که او را بدون آنکه خودش بویی ببرد رئیس اتحادیه ساخته، به سفرها می‌فرستادند و از زبانش مصاحبه‌هایی کذاب توسط «شورشگر کوهستان سوخته‌ی میهن» و غیره انتشار می‌دادند!!

اگر رد نمائید که خیر، خیر خدا نکند «تابناکترین چهره شعر معاصر» بکلی سلامت بوده، کتاب «تورق» می‌کند، مجموعه‌های شعر انتشار می‌دهد و مصاحبه‌ها به عمل می‌آورد، آنگاه باید پذیرفت

روز می باشد، درفش آن سیاست و معیارهای ادبی و هنری را برافرازم که محمد مختاری ها بانثار خون شان حقیقت و کارایی آن ها را به اثبات رسانیده اند. و هیچ باکی نداریم که با به کاربرد این محک ها، بسیاری از «بزرگترین»، «تابناکترین» و «معصوم ترین» «غول» های پاگلین ادبی و هنری سوار بر انگشتان پوشالیان و جنایت پیشگان بنیادگرا، پاشان پاشان شوند!

دوست محترم گلنور بهمن، امید این پاسخ ما به نامه ی تان را عاری از «خشونت لفظی» یافته (وای که شاعران ما در این ایام خرسواری اهریمنان «امارت» ی چقدر «حساس»، اندک رنج و شیشه ای دل اندا) و برای گشودن «دریچه یی به

سمت یک بحث و مناقشه آزاد» هیچ مانعی در کار نبینید. اما خواهش موکد اینکه ادعاهای ما علیه آقای واصف باختری را که مخصوصاً در شماره ۵۰ «پیام زن» آمده در پاسخنامه ی احتمالی تان ولو با «خشونت لفظی» زحمت کشیده و حتماً در نظر بگیرید تا کمتر موردی برای تکرار پیدا شود.

با احترام ■

هستی اینان نیستی بنیادگریان...

مجبور است از صبح وقت تا شام به گدایی تیل مشغول باشد. در جریان گدایی تیل، همه گدایان کودک، به دو و دشنام و تهدید و چوب کاری صاحبان تیل مواجه اند.

اکثریت آنان را اطفال از سن ۶ تا ۱۲ تشکیل می دهد و بیشتر از نصف آنان دختر اند.

همه از این که از مکتب محروم اند با حرمت و ناامیدی یاد می کنند. مکتب رفتن آنان به معنی مرگ خانواده های شان است زیرا تنها نان آور خانه به شمار می روند. ■

واصف و پرومته

پرومته ی در زنجیر به صخره ای به حرم بردن آتش برای انسان، به هرمس فرستاده ی خدایان که پیشنهاد رثوس دایر بر رهایی او را آورده بود، گفت:

به زبانی ساده

از تمامی خدایان نفرت داریم

مطمئن باش که من راه و سرنوشت تلخم را به بهای

بردگی به تو تغییر نخواهم داد

بپتر است خادم این صخره باشم

تا چاکرک سر سپرده ی رثوس.

هنرمندانی که در برابر درخیمان سرفرو

نمی آرند، پرومته های مردم شان اند.

ولی آقاسی بسمن، خود مسخرگی کراحت

انگیزی نخواهد بود اگر آدم واصف باختری ها را

هم به پرومته تشبیه کند؟

سرمد ها و نیز سعید سلطانیورها، گلسرخی ها، محمد مختاری ها، پوینده ها و... ذهنش را از ترسب چند دهه آلودگی پاک سازد؛ به او بفهمانید که در بغل گوشش در ایران «غباری طاعونی» که شاملو ۲۰ سال پیش از آن خبر داد روز تا روز شدید تر می روید و می بلعد و قربانی می گیرد، به دختران باکری اسیر قبل از اعدام تجاوز می شود؛ نویسندگان و شاعران مخالف را جمهوری جنایتکار اسلامی ربوده، زیر آزار و شکنجه گرفته و بعد جنازه آنان را در سرک ها می اندازد، بناءً با سکوت شرم آورش مقابل این همه پیداد کم نظیر دینی در ایران، موجب بزرگترین خواری و خفت برای خود و همفکران خود شده است و با

دفاع متشنجانه از قهار عاصی، بوی آن شرمساری و خفت را بیشتر دامن می زند. ما بارها گفته ایم که محکوم ساختن جنایات رژیم ایران، از کلفت ترین داغ های سنگ در پیشانی وی و انصارش به حساب می رود.

واقعاً بر شما و دیگر قبولداران واصف باختری که وجدان تکریم از شهیدان راه آزادی را دارند، است که زیر بغلش در آمده، «فلاخن نفرین» اش را سوار کرده، شمشیر شعرش را از مخفیگاه بیرون کشیده و او را بر اسب شهامت و محبت به مردم نشانده به سوی جنایتکاران اخوانی و مالکان خارجی شان قمچین کنید. این حیاتی ترین و ارزنده ترین و یگانه خدمت به «شاعر بزرگ کشور ما و فعلاً در سطح بالا یگانه شاعر» می باشد. و اگر به نتیجه ای نرسیدید، کم از کم مناسبتر خواهد بود از یاد پوقانه ای بنام واصف باختری بکاهید.

در پایان اجازه بدهید همصدا با محمد مختاری شهید بگویم از آنجایی که واصف باختری به اردوی استبداد پیوست و نه به اردوی آزادی؛ با دژخیمان بود نه با قهرمانان؛ و در دهشتبارترین چرخش های تاریخ ما شهامت ستیز یعنی ستایش ارزش ها و عظمت های انسانی را نداشت و ندارد، بنابراین او در گودال رنگمالی دشمن، سازشکاری، انفعال، بی عملی و تبلیغ و توجیه ابتذال در نفرت انگیز ترین اشکالش، فرو رفته است.

و از آنجایی که معیار ما هم در تعیین شخصیت و جایگاه هنرمندان همان بوده که محمد مختاری گفته است، واصف باختری و هر شاعر و نویسنده دیگری را شناخته و شناسانده ایم. ما می خواهیم در برابر سیاست و معیارهای خادی - جهادی در زمینه ادبیات و هنر که باب

نامه گلنور بهمن مدیر مسئول ...

نوشیده اند و مانند دایناسورهای وحشی، از سر بذر سبز ناموس و شرف ملت گذشته اند، پیوسته با مفاخره شعار می دهند: «کفن کش سابق زنده باد» که بی درنگ من اضافه می کنم که لعنت به کفن کشان امروز و نفرین و لعنت به مضاعف بر کفن کشان دیروز! زیرا اگر کفن کشان دیروز به استشاره و حمایت مستقیم «کشور کبیر شوراها» دست به کودتا نمی زدند و دمار از روزگار ملت مظلوم ما در نمی آوردند، هرگز برای جانشینان فساد پیشه و آدم کش آنان فرصت این همه آتش افروزی و جنایت میسر نمی شد. باری، با آنچه گفتم و پشیمان نیستم، یکی دو سخن گلایه آمیز نیز اضافه می کنم:

پیام زن در شماری از شماره های خویش، در مقابل تعدادی از سیماهای فرهنگی کشور ما درفش انتقاد و شمشیر سرزنش بلند کرده است، که خوشبختانه یا بدبختانه با بسیاری از این آدم ها و چهره ها و آثار شان آشنایی کامل نداشته ام، ولی از این میان با استاد واصف باختری - که علیرغم پنداره ها و تصورات پیام زن، هیچ گاهی دستش به خون ملت و آزادی سرزمین ما آغشته نگردیده است و هنوز در کنار محروم ترین اقشار ملت خویش نفس می کشد و در مسابقه فرار از این جغرافیای زخمی نیز اشتیاق شرکت جستن نداشته است - دقیقاً آشنایی دارم و دریغ می آید از اینکه در حمایت از شخصیتی به بزرگی و معصومیت وی، سخنی چند به آرزوی تعدیل نظریات مطروحه از جانب پیام زن نگفته باشم.

استاد باختری دیروز بر کرسی وزارت می توانست بنشیند ولی با شناختی که از ماهیت مردم ستیزانه حکومت های دو دهه پسین داشت، هرگز رغبتی به این کار نشان نداد و چه بسا که من به ویژه در چند سال اخیر با این چشم های گنه کار دیده ام که این مرد فرهیخته مانند ملازم پایین رتبه ای همه روزه با خسته گی و افسرده گی بی پایان از دفتر اتحادیه نویسندگان واقع در شهرنوالی مکرویان سوم راه پیمایی می کرد.

استاد باختری علیرغم آن عده شاعران و نویسندگان سیاه اندیشه و سبک مایه که قلم و آبروی خویش را پیوسته به اجاره و حراج می گذاشتند و در وصف سنگرهای پوشالی اربابان خویشتن، قلم فرسایی نموده، و تجاوز و حشمتبار سپاه آدمخوار شوروی را غافلانه و سبکسرانه توجیه و مداحی می کردند، یک جمله حتا در توصیف و مدح خداوندان قلدر زر و زور بر زبان نیاورده است.

استاد باختری علیرغم شاعران و نویسندگان جاسوس مشرب و نعام در جهت به دام انداختن و زندانی کردن شخصیت های متفکر و فرزندان انقلابی این خاک کوچکترین سهمی نداشته است، بل پیوسته در تاریکترین شب های زندگی ملت ما و در جهنمی ترین سلول های زندان های خلق و پرچم همنشین پاکترین اشخاص انقلابی جامعه ما بوده

است و با شهامت و شکیبایی کم مانند، مانند «دکتور» معروف «رمان چاه به چاه» براهنی از کوره های آتشین شکنجه و عذاب گذشته و تثبیت هویت کرده است و تا هنوز که هنوز است، یک قطره خون زلال و یک سلول پولادینش به زهر خیانت و نیرنگ مسموم و آلوده نگشته است و چنانچه در یکی از شعرهای زیبای خویش گفته است، به سوگواری هر شاخه پرومندی که از تگرگ سانحه شکسته است، چنان چون عقاب زخمی و اسیر سر درد آشنای خویش را زیر بال های شکسته اش پنهان کرده، تلخ و بی دریغ گریسته است.

استاد باختری به مثابه بزرگترین نظریه پرداز فرهنگی و تابناکترین چهره شعر معاصر دری، به خاطر کسب شهرت، هرگز به هوچیگری و آوازه پرانی که یکی از مرض های مزمن شاعران و نویسندگان روزگار ماست، نپرداخته است.

واصف باختری در پرورش سالم بسیاری از شاعران نوپرداز و نویسندگان نوآفرین کشور ما، نقش برجسته و تحسین برانگیز داشته است. بناء حیف است که: در قحط سال اندیشه و احساس نان دانش از وی وام بگیریم و دشنامش بدهیم.

شعرهای انقلابی، جانبخش و همت آفرین استاد باختری، سال ها پیش از اینکه کشور ما به لانه کرگسان بنیادگرایی چپ و راست مبدل شود، محرک هسته های نو پای مبارزه و پیکار بود و درست مانند ترانه های انقلابی همسنگران گوارا و کاسترو، در «سیراماسترا» بدخشان و هری و پروان، با شور و دل بستگی عجیب و عظیم زمزمه میشد و با ایمان و ایقان کامل شیرازه فریادهای خشماگین ملت شناخته می شد، که در آن روزگار، در سوراخ هزاران لانه موش، این همه رهبر و سردار قلای و کذایی تعبیه نشده بود. البته حساب شهیدان بزرگی چون: مجید کلکانی، داکتر فیض احمد، مینا و حفیظ آهنگر پور کاملاً برون از این دایره است، زیرا اینان با خون خویش روی آفتاب تبعیدی آزادی را سرخ کردند و اسطوره وار در راه استقرار دموکراسی و عدالت اجتماعی جان سپردند.

دوستان فرزانه!

در لحظه ای که به نگارش این نامه اقدام می کنم، مطالب متعلق به شماره های دوم و سوم فصلنامه سپیده روبرویم تراکم یافته اند، که باید به آن ها رسیدگی کنم و رنه حرف های گفتنی کم نیستند. اگر این نامه در چیهی را به سمت یک بحث و مناقشه آزاد کشوده توانست زهی سعادت! و شرط اینکه هیچ طرفی حق استفاده از «خسونت لفظی» را نداشته باشد.

با سلام دوباره

گلنور بهمن ■

گزارشهایی از سرزمین جهل و...

طالبان با تجربه از سال گذشته میدانستند که مردم بخصوص اهل تشیع به هر قیمتی در زیارت سخی اجتماع خواهند کرد بناءً بعد از چهار صبح تمامی راههای متصل به کارته سخی را مسدود نمودند و به مردم بخصوص هزاره ها اجازه نمیدادند تا به آن منطقه بروند. گردنه سخی را نیز با افراد مسلح شان مسدود کرده بودند تا مانع آمدن مردم از آن راه شوند. به این علت در کابل مردم نتوانستند جنده را بلند کنند اما مردم در مزار شریف با هجوم بر روضه در میان توپ و تانک و اقدامات شدید امنیتی طالبان جنده را بلند کردند و این سنت تاریخی - فرهنگی دیرین را زنده داشتند.

طلوع

لت خوردن طالب

روز شنبه ۲۶ ثور ۷۸ چند نفر از «طلبه کرام» ظاهرآ به خاطر دریافت پولهای خود از یک معامله دار شان به سرای انصاف مارکیت آمدند. چون معامله دار حاضر نبود، طالبان مردم را به باد فحاشی و دشنام گرفته که خانه اش را نشان دهند. درین هنگام چند دکاندار مداخله نمودند تا آنان را از دشنام دادن باز دارند، اما طالبان هار به طرف دکانداران حمله نموده و از جمله یک نفر از آنان را زیر سیلی های خود گرفتند که با مقاومت یک تن دیگر از دکانداران ریش سفید مواجه شدند. طالب ضمن دشنام دادن سیلی اش را به صورت مرد ریش سفید حواله کرد که دکاندار ریش سفید نیز با مشت و لگد به جان طالب افتاد. طالب بعد از لت خوردن مفصل با سر و صورت خونین همراه همداستانش پا به فرار نهاد.

منیر

باجگیری طالبی

به تاریخ ۶ حمل طالبان مربوط فرقه ۱۴ واقع کوتل خیرخانه، میرویس نام عکاس را از «گولایی پارک» حصه دوم خیرخانه به نام اینکه در فرقه ۱۴ عکس چند نفر از اسیران را بگیرد به فرقه بردند. میرویس بعد از رسیدن به آنجا مورد لت و کوب قرار گرفته و متهم به داشتن سلاح می شود، کمره عکاسی اش ضبط و از فامیلش در بدل رهایی او مبلغ ۱۵۰ لک افغانی می خواهند. بعد از ده روز که فامیل میرویس برای طالبان پول را می پردازند، او رها می شود.

تجاوز و تداوی

به تاریخ ۳ ثور به ملالی زیرنتون طالبان دو دختر خرد سال ۱۰ الی ۱۲ ساله را جهت تداوی آوردند. قضیه طوری بوده که طالبان دختران مذکور را از راه با خود برده و بعد از تجاوز، آنان را به وضع جگر خراش به شفاخانه آورده بودند. داکتران بعد از معاینات دریافتند که امکان تداوی آنان در آنجا وجود ندارد و از پذیرفتن آنان معذرت خواستند.

م. ز.

یک بلست سنت پیغمبر

در فرقه نظامی ریشخور که در زمان تسلط گلبدینی ها و سیافی ها هست و بود آن تاراج و در پاکستان به فروش رسید، اکنون طالبان جابجا شده اند. در جوزای ۱۳۷۷ روزی ۴ تن مسلح پاکستانی وارد قریه مجاور ریشخور شده دهقان بچه ۱۷ ساله را که مصروف کار در زمین هایش بود مورد باز پرس قرار داده و از او می پرسند که یک بلست سنت پیغمبر کدام ها اند. دهقان بچه که نمی داند چه جوابی بدهد. پاکستانی ها وی را چنان لت و کوب می کنند که از دهن و بینی اش خون جاری می شود و در همان حال به او می گویند که باید بداند که یک بلست سنت پیغمبر عبارتند از: یک بلست ریش، یک بلست مسواک و یک بلست شانه موی.

ب. ن.

کشتار مردم در سگ جنگی طالبان و مسعود

- به تاریخ ۱۶ عقرب ۱۳۷۷ دختر جوانی که همراه با فامیل خویش به کابل می آمد در حالی که می خواست از خط اول عبور کند توسط فیر کلاشینکوف افراد مولوی ستار به شهادت رسید.
- به تاریخ ۲۳ عقرب راکتی از جانب قوای مسعود ساعت ۷:۳۰ صبح به پنجصد فامیلی اصابت نمود که در نتیجه تلفات زیادی به بار آورد.
- به تاریخ ۲۹ عقرب بر اثر اصابت یک مرمی D.30 طالبان به خانه طلا محمد در سرای شمالی، سه دختر جوان به شهادت رسیده و چهار طفل و دوزن زخمی شدند.
- شام ۲۹ عقرب در اثر اصابت یک راکت لونا از طرف مسعود در قومندانی گارد، یک دستگاه بی ایم ۲۱ که در حالت آماده باش قرار داشت منفجر شده به مناطق تهیه مسکن به یک پارتمان اصابت کرده و

قرار معلوم چهار نفر کشته و دو نفر زخمی بجا گذاشت.

شریف

ن.ج.ع.

جنازه و ریش و طالب

در ماه ثور ۱۳۷۷، عازم کابل بودم. زمانی که از دروازه تورخم عبور می‌کردم، طالبان جنازه‌ای را که از پشاور به کابل انتقال می‌یافت متوقف ساخته و مورد تفتیش قرار دادند، بدبختانه میت مذکور فاقد ویزه کابل (ریش) بود. یکی از طالب بچه‌ها با دشنام‌های رکیک رفت تا مسئول را بیاورد، زیرا جنازه یکی از بناهای اسلامی طالبی را مراعات نکرده دنیای فانی را ترک گفته بود.

بعد از چند دقیقه شخص مسئول پیدا شد و مستقیم بالای سر جنازه رفته و شروع به دشنام دادن کرد و مطابق نورم‌های اسلامی طالبی بعد از حواله نمودن چند ضربه‌ی دره بر جسد، اجازه انتقال آن را دادند.

برنامه به چهار بخش تقسیم می‌شود که طالبان طبعاً به بخش دینی آن اهمیت می‌دهند. کارروایی اداره به اصلاح هنر و ادبیات رادیو و ترانه خواندن طالبان در لابلای برنامه به مسخرگی غیرقابل تحمل آن می‌افزاید. یکی از کارکنان رادیو (اسم محفوظ) می‌گوید: «از طرف سگ رادیو (اسحق نظامی) همیشه بالای ما فشار وارد می‌شود که باید همه روزه به وظیفه‌ی خود حاضر باشیم و در صورتیکه یک روز غیرحاضری کنیم باید از معاش یک ماه خود که پول ناچیز است دست بکشیم».

ر.س.

«امنیت» در «امارت»

ساحه خوشحال‌مینه، قلعه نیازبیگ، قلعه فاضل‌بیگ و اطراف آن، دوراهی پغمان (کمپنی) چهارراهی قبر و بلاک‌های آن، خانه‌های مقابل فرقه ۸ قرغه تا قسمت‌های خواجه‌حجم، مربوط به حوزه پنجم پولیس و استخبارات طالبی می‌باشد.

مردم این ساحات ناچار اند بخاطر حفظ جان و ناموس خود از شر افراد مسلح طالبی که در پوسته‌ها و ساموریت‌های پولیس و حوزه پنجم تنظیم اند شبانه بالای بام‌ها به پاسداری خانه‌های خود پردازند. اما گزیده‌های سیار قومندانی امنیه کابل و حوزه پنجم پولیس، مردم

دزدی فرشته‌های اسلام

حدود ساعت ۱۱ شب سه شنبه ۲۰ دلو ۱۳۷۷، هشت تن از طالبان مسلح در قریه خالدار به خانه‌ی داکتر عبدالرسول برای دزدی می‌روند. یکی از پسران داکتر عبدالرسول تازه از ایران آمده و مقدار پولی در خانه داشت. دزدان، داکتر و پسرانش را در اتاقی محبوس ساخته تا ساعت ۲ شب تمام دارو و دارو آنان را که شامل پول نقد، زیورات و اسباب خانه بود با خود می‌برند.

بی‌ناموسی آمر شفاخانه

یک نرس بیوه جوان که مادر دو طفل است در حضور مسئولان امر بالمعروف و سایر مسئولان عالی رتبه طالبان در استخبارات کابل شکایت نمود که آمر شفاخانه امنیت کابل و دوستانش هر شب نوکریوالی وی مزاحم او شده و قصد تجاوز به او را دارند. اما به اصطلاح مسئولان طالبی هیچ توجهی به دادخواهی او مبذول نمی‌دارند.

اجمل

طالبان به علم و دانش رو می‌کنند!

رادیوی افغانستان که بدون تردید مسخره‌ترین و مبتذل‌ترین رادیوای جهان است، برنامه‌ی جدیدی را تحت نام زیگنال مسابقه ذهنی شروع کرده است. این برنامه در رژیم پوشالی هم وجود داشت که شب‌های پنجشنبه از طریق تلویزیون پخش می‌شد ولی وقتی جهادی‌ها قدرت را بدست گرفتند، از نشر باز ماند. اما در این اواخر طالبان که می‌خواهند به مردم اکت کنند که گویا ضد علم و دانش و سرگرمی برای جوانان نیستند، آنرا دوباره روی کار گرفته اند. برنامه روزهای جمعه ساعت ۹:۳۰ صبح در تالار رادیو افغانستان آغاز می‌گردد. تعداد زیادی از شرکت‌کنندگان را طالبان و اطفال شان تشکیل می‌دهد. از جوانان و دیگر مردم شهر کسانی می‌آیند که هیچ سرگرمی‌ای دیگر ندارند. افراد امر بالمعروف جمعه‌ها هنگامی که مردم تکت می‌خرند و نزدیک رادیو می‌آیند خلاف معمول کسی را لت و کوب نمی‌کنند زیرا می‌ترسند مردم دیگر نه آیند و از پول تکت که فی نفر ۵۰۰۰ افغانی است محروم شوند.

خواسته و می‌گویند که او دیروز شام اطلاع دزدی را داد ولی تا هنوز دزد را پیدا نکرد چرا؟ و گفتند باید هر چه زودتر شهرت مکمل افراد خانه و جوانان بیکار را ترتیب و تسلیم حوزه نماید در غیر آن دزد خودش خواهد بود. مالک خانه فردا به ولایت وردک می‌گریزد تا از شر زیادتر نجات یابد.

● منزل حاجی طالب شاه معاون ریاست استخدام وزارت معارف که در مقابل فرقه ۸ قرغه موقعیت دارد در شب عرفة عید قربان از طرف افراد مسلح محاصره و ۱۰ تا ۱۲ نفر از طریق دیوار وارد خانه شده افراد خانواده را که همه خواب بودند در یک اتاق بسته بالای آنان لحاف را می‌اندازند و زنان را به داخل اتاق دیگری قید می‌کنند. بعداً با خاطر آرام به تلاشی منزل پرداخته و با بردن دار و ندار حاجی طالب شاه سراغ منزل برادرش محمد شفیق در جوار آن می‌روند. ساعت سه شب به عین شیوه آن خانه را هم می‌زنند. حاجی طالب شاه و برادرش ساعت ۱۰ صبح اول به نظام قراول فرقه ۸ رفته و جریان را اطلاع می‌دهند و بعداً عازم حوزه پنجم پولیس شده از سرقت خانه‌هایشان می‌گویند در مقابل آمر به آنان هدایت می‌دهد: «بالای هر شخص قریه که شک دارید بگویید تا آنان را زندانی کنیم...» شفیق و برادرش با اظهار اینکه «اهالی قریه دزد نیستند، دزد اموال شما هستید» حوزه را ترک می‌کنند.

سمندر

طالبان د غلا نوی لاری لتوی

د هغه وخت څخه چی طالبانو پغمان نیولی دی، نه یواځی دا چی غلا گانی کمی شوی ندی، بلکه لابی زیاتوالی موندلی. د ۱۳۷۸ کال د حمل په میاشت کی بالاخره خلک ددی غلا گانوڅخه په تنگ راغلل او د سپین‌ږیرو یو هیئت، سرپرستی شورا ته ورغی او دا مسئله یی ورته وړاندی کړه. خو د هغوی اقدام دا وو چی د کابل طالبان به د شپی له خوا د گزمو لپاره راځی او هم به د سیمی خلک په نوبت سره پیره کوی. دا کار بیا هم د طالبانو په گټه پای ته ورسیده ځکه چی گزمو کورونکو طالبانو به د سیمی خلک مجبوره ول چی پیسه‌داره کورونه وروښتی او په دی توگه هغوی ژر وکولای شی غلا وکړی او خپل هدف ته ورسیدی.

د پغمان ولایت په نورو سیمو لکه سرآسیا، دوغ‌آباد او ده‌دانا او نورو شاوخوا سیمو کی غله طالبان په رڼا ورځی د تلاشی په نوم د خلکو کورونو ته ننوځی او بیا د شپی له خوا راځی او د هغوی د کورونو ټول څیزونه له ځان سره وړی او د کور خاوند گواښوی چی حوزی ته د شکایت په صورت کی به ژوندی پاتی نشی. غله طالبان د حوزی څخه نه‌ویریږی. خبره داده چی هغوی نه‌غواړی حوزه د

را محکوم و تهدید می‌کنند که باعث اخلال امنیت می‌شوند. در اواخر حوت افرادی حوالی ساعت ۸ شب از مسجد به سوی خانه روان بودند که گزمو آنان را بعد از ت و کوب با خود برده و سه شب زندانی کردند. مردم قریه‌ی دیوان‌بیگی از همه بیشتر از این وضع در عذاب اند. محمد یعقوب یکی از باشندگان قریه‌ی دیوان‌بیگی می‌گوید که هر شب دو تا سه خانه در این قریه دزدی می‌شود. افراد مسلح روزانه به بهانه‌ی گزمو در کوچه‌ها گشت زده و خانه‌ها را انشانی و از طرف شب آنها را تاراج می‌کنند. در صورت مقاومت صاحب خانه یا افراد خانواده حتماً زخمی و یا کشته می‌شوند.

در قریه‌ی قلعه عبدالعلی، خانمی که به دفاع از شوهر خود برخاسته بود با قنداق تفنگ به قتل رسید و مبلغ ۴۰۰۰ کلدار آنان به سرقت رفت.

● در شب دوم حمل ۱۳۷۸ دکان محمد واقع در سرک عمومی کوته‌سنگی متصل قلعه فاضل‌بیگ به یغما رفته و بر علاوه‌ی اموال دکان مبلغ سی لک افغانی نیز از آن ربوده شد.

● خانه کاکا روف دهقان که خود و پسرانش از راه اجاره‌داری قطعات کوچک زمین زندگی خود را تأمین می‌کنند، سه بار مورد تهاجم افراد مسلح گزمو قرار گرفت که در اثر سروصدای اهالی دزدان فرار کردند. سرانجام کاکا روف چاره را در این دید که از خانه خود به درون ده نقل مکان کرده و زندگی سخت‌تری را سپری کند.

● آغامحمد یکی از کلان‌های قلعه فاضل‌بیگ می‌گوید: «خانه‌ام را دزدیدند، موتر پسر را بردند اما هنوز هم دست بردار نیستند. هر شب پهره داری می‌کنیم، ما مردم بیچاره هم در زمان خلق و پرچم، هم ربانی و هم فعلاً که طالبان آمده‌اند مورد ستم و زجر قرار داریم.»

● در ساحه کوته‌سنگی یک دکان رهنمای معاملات و یک دکان سماوار دزدی شد. دو نفر دزد آن که مسکونی میدان بودند دستگیر شدند ولی چون با طالبان ارتباط داشتند بعد از یکی دو روز رها گردیدند.

● در قلعه‌ی نیازبیگ در اواخر حوت ۱۳۷۷ دو خانه به سرقت رفت. از مالک یکی از آنها تاج محمد، دزدان دو تخته قالین و یک مقدار ظروف چینی و نکلی او را بردند. تاج محمد نیز آن خانه را ترک گفته جای دیگری کوچ کرد.

خانه دومی عقب حمام و مربوط جان محمد قاضی می‌باشد که عصر ۲۶ حوت سه مرد مسلح وارد خانه شده و به این بهانه که بخاطر رفت و آمدهای شبانه در آن مشکوک اند تلاشی می‌کنند. بعد از جستجو مقداری اموال قیمتی و یک پایه رادیو کاست را با خود می‌برند. وقتی مالک خانه به ماموریت مراجعه می‌کند، برایش گفته می‌شود: «افراد ماموریت همه حاضر اند، کسی جایی نرفته، شاید دزد از همان اهالی باشد بالای هرکس که شک داری شهرت او را بده ما او را دستگیر می‌کنیم، بروید خانه‌ی تان.»

فردای همان روز (۲۷ حوت) طالبان حوزه پنجم مالک خانه را

نشوی نو حوزی ته دی بیایم ځکه چی ته د طالبانو سره ضدیت لری او دا پا کستانی میلمه دی او د جهاد لپاره دلته راغلی دی.» کله چی دغه طالب د موټر څخه کښته کیدو، نو په موټر کی سپرو خلکو ته یی پیره پوچه کنځله وکړه.

«د دی ژوند نه مرگ ښه دی»

د ۱۳۷۸ کال د ثور د میاشتې په دیرشمه نیټه یو ځوان هلک په داسی حال کی چی گدایی یی کوله، د یو دکان مخی ته ودریده او د دکاندار څخه یی کمک وغوښته او ویی ویل چی: «په کور کی څه نلرم، اولادونه می وږی دی، گرچه زه د دولت مامور یم خو معاش نلرم. نه پوهیږم څه وکړم. کار هم نه پیدا کیږی.» کله چی دکاندار ورته د څه شئی ورکولو نه په وکړه، نو دغه ځلمی هلک په سورو سورو په ژپا شو او ویی ویل چی «ددی ژوند نه مرگ ښه دی.»

د فاشیستو طالبانو جنایت

د ۱۳۷۸ کال د جوزا د میاشتې په دریمه نیټه د ۳۱۵ عسکری قطعی طالبانو غوښتل سپی ووژنی ځکه چی پیر شوی و او د شپې له خوا یی هغوی ته مزاحمت کوو. کله چی هغوی په سپیانو باندی پزی وکړی، په ترڅ کی یی یوه اوه اته کلنه هزاره نجلی ولگیده، خو طالبانو په دی خاطر چی هغه هزاره وه، پر ځای پریښوده او خپل کار ته یی ادامه ورکړه. د نجلی مور هغه شفاخانې ته ویوړه خو معلوم نشو چی مړه شوه او که ژوندی پاتی شوه.

د طالبانو نامشروع اړیکی

د تایمنی د پروژې په دوهم سرک پوری مربوط جومات ملا چی طالب او په ملا بابا مشهور دی، په همدغه سرک کی د نصر و چی ټکسی ران دی او سهار د کور څخه وځی او د شپې ناوخته کور ته راځی، د ښځی سره اړیکی پیدا کړی وی. د هغوی د مناسباتو څخه پیر وخت تیریری. بالاخره د کور ماشومان دغه خبره خپل پلار ته کوئی او پلار یی سمدلاسه ملا پسی ورځی او ورڅخه پوښتنه کوئی، خو ملا ورته وایی چی ملا، طالب او مولوی هیڅکله داسی اړیکی نلری او دا دروغ دی. نصر و د کوڅی د خلکو څخه پوښتنه کوئی، خو خلک هم د ملا له ویری څه نه وایی او یواځی توبی وکارې. نصر و نه پوهیږی چی څه وکړی آیا خپله ښځه ووژنی او که ملا او یا دواړه؟ همدا شان د همدې پروژې (تایمنی) د یو بل جومات ملا چی هغه هم طالب و، د جومات په څنگ کی ځان ته کور جوړوی او د کناراب

هغوی د غلا څخه خبر شی. ځکه چی بیا ورته د طالبانو د غلا اندازه معلومیری او په تقسیمو لویی شخړه رامینځ ته کیږی. د بیلگی په توگه: د ۱۳۷۸ کال د حمل په میاشت کی په سرای شهزاده کی د طلافروشی یو دکان د شپې له خوا لوټ شو. کله چی ددغه دکان مالک حوزی ته ورغی او د تاوان غوښتنه یی وکړه، د حوزی آمر په ځواب کی وویل چی: «ته په کرامو طالبانو تور لگوی او په هغوی غلا اچوی. حال دا چی هغوی د جهاد لپاره راغلی دی. په خپله دی دکان قفلول هیر شوی او اوس تاوان زمونږ نه غواړی.» د حوزی آمر امر وکړ چی دغه دکاندار د وهلو ټکولو لاندی ونیسی تر څو چی وواپی دکان یی په خپله نه ؤ قلف کړی.

طالبانو د غلو په ځای بی گناه سړی اعدام کړ

د ۱۳۷۸ کال د ثور په ۱۶ نیټه د پغمان ولایت د یو اوسیدونکی کور ته طالبان د شپې له خوا د غلا په خاطر ورننوتل. خو د کور خاوند راوینس شو او په هغوی باندی یی پزی وکړی چی په نتیجه کی یی یو طالب مړ شو او نور یی وتښتیدل. کله چی د کور خاوند حوزی ته ورغی او د هغوی څخه یی د مړ شوی طالب د پیژندلو غوښتنه وکړه، د حوزی آمر چی په خپله یی په دغه غلا کی لاس درلوده، په هغه یی تور ولگوه چی بی گناه طالب یی مړ کړی دی او باید اعدام شی. هغه ور ته هرڅومره وویل چی دغه طالب غل و او غوښتل یی زما دکور ټول څیزونه غلا کړی خو طالبان یی نه منی او بالاخره دغه کس بی له کومی گناه اعدامیږی.

طالب، طالب دی افغانی او پاکستانی نه پیژنی

د ۱۳۷۸ کال د ثور په ۱۹ نیټه یو پاکستانی طالب د نورو خلکو سره په یو ملی بس کی ناست وو. کله چی موټر نوی ښار ته ورسیده، د انصاری په څلور لاری کی دغه طالب غوښتل چی کښته شی. هغه یو بل سواری ته چی مخه یی ورله نیولی وه وویل چی لاره ورکړی. دغه سواری هم په ځواب کی ورته وویل چی «چلو چلو». دا خبره په پاکستانی بده ولگیده او دواړو ترمنځ خبره کنځلو او وهلو ته ورسیده. خو په دی وخت کی یو کندهاری طالب د پاکستانی طالب نه دفاع راپاڅیدو او هغه بل کس ته یی اخطار ورکړ: «چی که آرامه

ف.ق.ع.

مرده پولی طالبان

از چند سال به این طرف طالبان در هرات مردم را مجبور کرده اند که قریه های بزرگتر دو نفر و قریه های کوچکتر یک نفر را به عنوان «بسج» به جبهات جنگ بفرستند. این افراد به معاش ماهوار از صد لک و یا بیشتر و در مناطق مرزی حتی تا پنجمصد لک از طرف مردم اجبر می شوند. مبلغ فوق بالای افراد بالغ قریه محاسبه می شود و هرکس سهم خود را داده و بعد از این که مبلغ مذکور توسط قریه دار جمع آوری گردید به فرد به اصطلاح بسجی پرداخته شده و او برای مدت یک ماه و یا به تناسب پول، برای مدت دو ماه به جبهه فرستاده می شود که اگر بخت با وی بود زنده برگشت با آن پول شکم گرسنه خود و اولادهایش را چند صباحی سیر می کند ولی اگر کشته شد خانواده اش برای همیشه از نان آور محروم می شوند.

فردی به نام عبدالفتاح ولد عبدالقدوس از قریه «چونگر» ولسوالی انجیل هرات با معاش یکصد و بیست لک افغانی از طرف مردم به جبهه فرستاده می شود و روز شانزده ثور ۷۸ جنازه اش را به خانواده اش تحویل می دهند. ولسوال انجیل ملاحمیداله آخند برای قریه دار مذکور مکتوب می فرستد که از مردم قریه مبلغ پنجاه لک دیگر جمع آوری کرده و به ولسوال بیاورد که روز فاتحه گیری مقتول آن را به خانواده اش سپارد. پنجاه لک افغانی از مردم جمع آوری و به صاحب تحویل می گردد. فردا که مراسم فاتحه در مسجد جامع قریه برگزار می گردد ولسوال با چند نفر کلاشکوف بدست موی دراز و پاچه بالا داخل می شود و بعد از اتحاف دعا مبلغ سی لک افغانی را به بازماندگان مقتول می دهد. مردم به همدیگر می گفتند که ولسوال از پنجاه لک حتماً بیست لک دیگر را به عنوان مرده پولی حق مسلم خود دانسته است.

ج.ب.

کودتای مزدوران ایران در هرات

قرار بود نیروهای حزب وحدت با همدستی دولت ایران در شهر هرات جایجا شده و در فرصت مناسب عملیاتی را در آنجا آغاز کنند و همزمان با آن سایر نیروهای شان همراه سپاه پاسداران ایران از مرزهای ایران - افغانستان به پیشروی در داخل افغانستان دست زنند. همچنین نیروهایی از جمعیت اسلامی که گفته می شد یحیی سیوشانی شاروال سابق هرات نیز با آنان است در قسمت «طاقچه و طاقان کوه»

کپی کرد خپل همسایه کور خوا ته چی هراتی او انجنیر وو او دوه پیغلی لورگانی یی درلودی، پریودی، د همدی کپکی له لاری ددغه انجنیر د مشری لور سره رابطه پیدا کوی او خبره دی حد ته رسیدی چی نجلی له دغه طالب ملا خخه حمل اخلی او طالب د نجلی پلار بالاخره مجبور وی چی دا دواړه واده وکړی. خو مودی وروسته ددغه ملاطالب په کورکی بی مودی ماشوم پیدا کیږی او له هغه ځایه چی طالب خلکو ته ځواب نه لری، هغه ځای پریږدی او پېښور ته تښتی.

هرات

س.ز.

طالب هراتی و دریور قندهاری

در یکی از پسته های امنیتی طالبان هراتی که در میرداد موقعیت دارد طالبی که می خواست خود را به موترها برساند به موتر ۳۰۲ دست داد. دریور که قندهاری بود به آن اعتنا ننموده و توقف نکرد. طالب فیر هوایی نمود تا دریور را متوجه سازد. موتر ایستاده و طالب وارد آن شد. دریور در اول که طالب را شناخت از کجا است بسیار به وی احترام قایل شد ولی به مجردی که فهمید طرف هراتی است تفنگش را در موتر از وی گرفته و او را به شدت به باد توهین و تحقیر گرفت. طالب هم که در حضور دیگران خود را شرمسار شده یافت از موتر پایین شد.

جوانان نمی خواهند قربانی طالبان شوند

روز عید قربان بیش از ۵۰۰۰ نفر که جهت ادای نماز به عیدگاه ولسوالی شیندند جمع شده بودند و ملاها به نوبت به سخنرانی های تکراری خود می پرداختند. گدایانی که داخل قطارها موجود بودند ذریعه افراد مسلح طالبان به زور کشیده می شدند. مولوی عبداله بالای منبر چند مراتبه شکر خدا را به جا آورده و خطاب به مردم گفت که ازین روز بهتر به ما میسر نمی شود که تمامی مردم لنگی (عمامه) دارند. بعد مولوی بُر رئیس امر بالمعروف ولسوالی شیندند اعلان داشت که تعداد جوانانی که حاضرند خود را در راه اسلام مانند اسماعیل پسر حضرت ابراهیم قربانی کنند و به جهاد مقدس بروند دست بالاکنند. بعد از چند بار تکرار این حرف هشت نفر دست بلند نموده و از آن جمله یکی هم در آخر گفته بود که از متن موضوع چیزی نفهمیده ناآگاهانه دست بلند نموده بود.

س.ز.

خودسوزی زنان

به تاریخ ۱۸ ثور، شیما ۲۲ ساله دختر محمدانور باشندده قریه تنگ آباد ولسوالی انجیل که چهار سال قبل به ازدواج پسر خاله اش وکیل اور از قریه پرک در آمد دارای دو پسر خرد سال بوده و حامله هم بود، در اثر نابسامانی های خانوادگی در حالیکه چند روز پیش بر اثر لت و کوب سه جای سرش شکسته بود خود را با پترو ل به آتش کشید و بعد از چهار روز در شفاخانه هرات جان سپرد. در این شفاخانه به طور اوسط هفته ای دو زن سوخته باز زندگی وداع می گویند.

ساعت بعد موتر مذکور در جاده مخابرات بدون سرنشین ولی با ده میل سلاح یافت می شود به گفته بعضی از مردم در داخل این خانه تعداد زیادی بشکه بیست لیتری نفت نیز موجود بود که از مرمی کلاشنکوف پر شده بودند. نیروهای حزب وحدت این پایگاه را جهت حمله بالای فرقه هرات و یا مصروف نگهداشتن و جلوگیری از حرکت آن انتخاب نموده بودند. مقابل قول اردوی نمبر ۴ هرات نیز در یک دکه و یا کانتینی مربوط یک هزاره نیز ده میل سلاح یافت شد ولی صاحب آن ها فرار کرده بود.

بعد از این حوادث طالبان شروع به دستگیری شیعه ها و بخصوص هزاره ها نمودند و صدها تن آنان را در شرایط بسیار سخت و چندین روز در زندان ها و توقیف گاه ها نگه داشتند که بعد تعدادی را رها نمودند اما بیشتر شان تا هنوز در حبس بسر می برند.

هاشمی

پرچمی - طالبی که «لیلة القدر» را دید

بعد از فرار اسماعیل خان از هرات و تسلط طالبان، روزگار مردم تیره تر گشته و به خیل گدایان افزوده شده و فقر پیدای می کند. شخصی به نام رحیم «پنگ منش» (مشهور به پلشتورک یعنی غچی) که یکی از کادرهای سرشناس و دو آتشه پرچمی بود، از برکت جاسوسی و ارتباط با ملا عبدالرزاق آخند، سرپرست ولایت هرات وظیفه اداری خدمات هرات را به خود اختصاص داد. ملا عبدالرزاق با استفاده از این نوکر خود میلیون ها افغانی را از بیت المال کشیده و به حسابهای شخصی خود رساند. ملا عبدالرزاق آخند رفت و ملا «پنگ منش» آخند مانند سابق به اختلاس و رشوه ستانی خود ادامه داد. اکنون این مہنفروش طالب شده صاحب موتر تیلر، موتر سراچه و مبالغ هنگفتی پول نقد می باشد و خانه ای در حدود ۶۰۰۰ لک در قول اردو خریده است. این تغییر در زندگی و وضع اقتصادی «ملا پنگ منش» آخند در حالی صورت می گیرد که مردم هرات همه روزه از فروش اجناس خانه و جایداد امرار معاش می نمایند و تجار همه ورشکسته و فراری شده اند، اما ملا صاحب پرچمی به گفته خودش ۵۰ الی ۱۰۰ لک افغانی درآمد دارد و چنین تبلیغ می کند که «لیلة القدر»

واقع ولسوالی «پشتون زرغون» هرات گرد آمدند تا آنان نیز هماهنگ با این عملیات کار کنند اما از آنجاییکه این نیروها فاقد انضباط می باشند این پلان از همان آغاز چنان افشا بود که مردم کوچه و بازار از آن حرف می زدند و می گفتند: «عقرب هرات زبر و رو می شود» بعضی ها نیز می گفتند که یا پلانی در کار نیست که طالبان چنین بی تفاوت اند و یا دامی خطرناک برضد آن از طرف طالبان گسترده شده است.

طالبان ابتدا به طاقچه و طاقان حمله نمودند و با کشته، زخمی و اسیر کردن تعدادی از نیروهای آنجا کارشان را یکسره نمودند. سحرگاه روز بعد مردم با اجساد آویزان شده اعضا و قومندانان حزب وحدت در چوک های شهر هرات مواجه شدند که درست معلوم نیست در اثر گستردن «دام خطرناک» چنین شد و یا بر حسب تصادف و افشا شدن مراکز شان توسط تعدادی از افراد خود آنان از درون.

به هر حال طوریکه بیشتر مردم معتقد اند مرکز این عملیات در قریه شیعه نشین جبرئیل قرار داشت که شخصی به نام حاجی خداداد معاون قاری یکدست قومندان مشهور حزب اله و بعداً حزب وحدت قومندانی آن را به عهده گرفت که بعد از کشته شدن جسدش در شهر آویزان شد. این مرکز روز قبل از شروع قیام توسط تعدادی از اعضای خود آنان با پلان عملیات افشا می شود که طالبان به آنجا یورش برده و طی عملیات مختصری تمام اعضای کمیته رهبری را دستگیر و اعدام می کنند.

مرکز دیگر قیام در منطقه پل خیمه دوزان قرار داشت طوریکه مدتی قبل شخصی خانه ای بزرگی را در منطقه نوساخت پل خیمه دوزان گرو و دو موتر اسباب و اثاثیه را در آنجا تخلیه می کند. در روزهای اخیر رفت و آمد آدم های بیگانه و رنگارنگ در خانه زیاد می شود که شک اهالی را برمی انگیزد و مردم به شخصی که از طرف طالبان در آنجا سلاح دارد، گزارش می دهند. آن شخص داخل خانه شده و دو نفری را که در آنجا بودند دستگیر کرده و بعد از گشتن خانه ها متوجه مقادیر زیادی اسلحه و مهمات می شود. با گزارش او طالبان بلافاصله با چند موتر آمده و سلاح و مهمات را با افراد خانه با خود می برند. حینی که طالبان مصروف تخلیه خانه بودند یک موتر سراچه داخل کوچه می شود و در سر کوچه از مردم علت ازدحام اهالی را می پرسند و چون متوجه موضوع می شوند به عقب گشته و فرار می کنند. طالبان بالایش فیر می کنند که به هدف نمی خورد. چند

عمق ۲/۵ متر کنده بودند اما طوری که از نزدیک دیدم هیچ آثار و علائم مرده و گور در آن دیده نمی‌شد ولی جاهایی به شکل نقش دو کوزه و یک تغار که از قبر کشیده شده بود پیدا بود، دیده می‌شد. باز هم طالبان و پدر خوانده‌های پاکستانی شان را عاملین این عمل می‌دانند. طالبان به منظور گم کردن رد پای خود مردم همجوار آن قبر و زمین را دوروز در محکمه قرآن و قسم می‌دادند ولی هیچ کس چیزی برای گفتن نداشت.

فیصله طالبی

در اوایل ماه سرطان ۱۳۷۸ شخصی به نام آقاشیر، مشهور به خیاط که یک فرزند دارد و او هم در قومندانی هرات طالب می‌باشد، جهت مطالبه زمین هایش نزد کاکای خود در قریه واخل مربوط ولسوالی شیندند رفته، عریضه‌اش را به ولسوالی پیش نموده ولی آنان او را به شورای محل مربوط راجع می‌نمایند. شورای محل او را به خانه کاکایش در واخل می‌فرستد که بعد از مشاجره‌ی لفظی و لت و کوب دوباره به طرف ولسوالی می‌آید و در بین راه یکی از پسران کاکایش که طالب می‌باشند پیش روی آقاشیر را گرفته و بالایش رگبار می‌نماید که مسئله تاکنون لاینحل بوده و دعوی به نقطه اول خود است.

خریداری دختر توسط مولوی

در اوایل اسد ۱۳۷۸ انجنیر قیوم از زیرکوه شیندند، دختر جوانش را در بدل چهار هزار لک افغانی برای معاون قول اردوی نمبر ۴ هرات که یک مولوی است، می‌دهد. دخترک تا حال چندین مرتبه دست به انتحار زده ولی موفق نشده است.

● طی یک ماه بیش از ۲۷ قتل عمدی و ترافیکی در ولسوالی شیندند اتفاق افتاده که هیچیک اصلاً پیگیری نشده است.

طالب بی‌ناموس و قتل یک نوجوان

به تاریخ ۲۲ اسد ۱۳۷۸ ساعت دوازده ظهر نوجوانی ۱۵ ساله به نام گلابشاه فرزند ظاهر مسکونه تحت بازار شیندند، سوار بر موتور سایلک به طرف ولسوالی شیندند می‌رفت. او که از قبل زیر تعقیب یک طالب بود در قسمت «چاونی» شیندند با طالب مذکور روبرو می‌شود. طالب او را توقف داده و می‌خواهد تا وی را به میدان هوایی شیندند برساند. نوجوان عذر می‌آورد که برادرش گلکاری دارد و منتظر است و برایش نان می‌برد. طالب اصرار می‌ورزد، اما نوجوان ناگهان فرار می‌کند. طالب به دنبالش می‌دود و با تفنگچه او را تهدید می‌کند. در کوچه‌ی

را دیده و از خداوند خواهش نموده است تا برایش مال و دارایی دهد! رحیم‌خان، دختر ملا وزیر محمدآخند (قبلاً ولسوال شیندند) را به مبلغ ۱۲۰۰ لک افغانی برای پسر خود «خریداری» نموده و به گفته خودشان تاکنون صرفاً برای یک فاتحه (شیرینی دادن) بیش از ۱۰۰۰ لک افغانی مصرف نموده است.

بچه‌های انگلیس در جستجوی غنایم پدران شان

انگلیس‌ها در قرن ۱۹ به خاطر اهداف استعماری دست به فریبکاری‌های گوناگونی می‌زدند. از جمله تبلیغات دروغ‌راه می‌انداختند که در فلان زیارت و یا قبر شیخ و یا پیری خوابیده است و نام‌های ساختگی به آنان می‌دادند که در این مثال صدها ملاعبداله و یا پیرکرم‌شاه و پیر چهل متری و پیر سرخ و غیره را در نقاط مختلف می‌توان مشاهده کرد. ولی واقعیت این است که انگلیس‌ها موقع فرار از این سرزمین زیورات و اشیای گرانبها را که دزدیده بودند در جاهای معین زیر خاک دفن می‌نمودند و جاهای دفن شده را به شکل قبر و یا زیارت درآورده و نام زیارت را بر آن می‌نهادند به خیال آن که دوباره بر گردند و اشیای گرانبها را بیرون کنند.

در این اواخر که زمینه‌یورش ملاها و طالبان پاکستانی به افغانستان آماده شده تعدادی به نام جماعت تبلیغی و یا گروپ‌های بازگیر و گیاه‌شناس در شهرها و دهات در گشت و گذار می‌باشند و از مردم هر منطقه مناطق مهم و تاریخی را می‌پرسند. در حمل ۱۳۷۶ در شیندند بعد از گشت و گذاری چند، شبی زیارتی به نام امام غریب را در سنگستان زیر ورو می‌کنند و فردای آن مردم در قسمت‌های حفر شده نقش کوزه و دیگ را در بین گل و خاک قبر می‌بینند اما هیچکس عاملین این کار را نمی‌داند.

چند شب بعد قبری در قلعه گاودار کنده می‌شود. ۳ روز بعد قبر شیخ حق در قلعه کوه خیفان کنده و خراب می‌شود. در حوت ۱۳۷۷ در قریه خم مظفر در رود ادرسکن گروهی هفت نفری به نام جماعت تبلیغی با کتابی به نام «فضایل اعمال» وارد شده و داخل مسجد اتراق می‌کنند، گروه تبلیغی که کم‌کم پشتو حرف زده می‌توانند تا پنج شب مسایل اسلامی و دینی را بعد از نماز به مردم تبلیغ می‌کنند تا شب پنجم تبلیغ گروه ادامه دارد اما شب ششم از منطقه غیب می‌شوند. صبح مردم می‌بینند که زیارتی به نام پیر سرخ کنده و خراب شده است. قبر را به اندازه چهار متر حفر کرده بودند و علاماتی به شکل جای کوزه و شکسته‌های اشیای سفالی در اطراف قبر دیده می‌شد. ملاامام مسجد و مردم کاملاً پی می‌برند که کار کار مهمانان ناخوانده است. اما وقتی دولت طالبان را در جریان می‌گذارند، آنان در مقابل ملا و عده‌ای از مردم منطقه را چند روز به زندان می‌اندازند.

به تاریخ ۸ سنبله ۱۳۷۸ در پهلوی ولسوالی شیندند قبری را به

ج.ح.

اخاذی آمر خاد طالبی

به تاریخ ۲۰ سرطان ۱۳۷۷ خاد طالبان ذبیح اله فرزند حبیب اله مسکونه قریه نصرآباد را به جرم این که برادرش با مخالفین طالبان همکاری دارد، دستگیر می نمایند. آمر خاد، ذبیح اله را که یک موتر توپوتا داشت زیرل و کوب می گیرد تا اقرار کند که موتر را از پولی که از مخالفین گرفته خریداری کرده است. وقتی آمر خاد این اقرار را می گیرد بلافاصله موتر را به طرف بلدک می برد و بعد از یک ماه بر می گردد و ذبیح اله را به کمک سه نفر به نام های مولوی هاشم، خطیب حبیب اله و ارباب گل آقا می فرید تا مقدار صد لک افغانی بپردازد و موتر را بگیرد. ذبیح اله مبلغ را می پردازد ولی پول بین آمر خاد و آن سه نفر تقسیم می شود و موتر تا امروز، در دست آمر خاد است.

م.ن.

طالبان و معارف

سندی از امر و نهی طالبی در امور معارف

«رهنمایی ریاست عمومی معارف ولایت هرات

- ۱- استادان و شاگردان باید به لباس شرعی ملبس باشند، یعنی ریش، عمامه و باقی سنن قولی و فعلی و تقریری مراعات گردد.
- ۲- متعهد بودن استادان و شاگردان به دستورات مقام امارت اسلامی و اطاعت و پیروی از آن.
- ۳- باید هیچ تصمیم و تصویب بدون مشوره مقام امارت و ریاست معارف صورت نگیرد.
- ۴- ارزیابی فعالیت های عمومی استادان و شاگردان در امور تدریسی هر مدرسه در ختم سال.
- ۵- ترتیب نمودن تقسیم اوقات و مشخص نمودن وظایف مامورین و اجیران هر مدرسه و عدم تشبث آنها به وظایف دیگران.

چاونی، از وارخطایی موترسایکل جوان خاموش می شود. طالب خود را به وی رسانده و باز اصرار می ورزد که وی را به میدان هوایی ببرد. ولی زمانی که می بیند گلابشاه قبول نمی کند او را زیرل و کوب گرفته و بالاخره با فیر پنج گلوله به سر و صورت و سینه ی نوجوان از محل فرار می کند. گلابشاه در راه شفاخانه جان می سپارد. اقرارش همراه با حدود سیصد نفر از مردم جنازه بردوش بین بازار شیندند با شعار های «مرگ به طالبان»، «ولسوال قاتل را بدهد» و غیره به دروازه ی ولسوالی می روند. ولسوال به طالبان امر احضارات را داده همه با سلاحهای خود پشت بام ولسوالی می روند. ولسوال به مردم می گوید «قاتل نزد ما بندی است، شما جنازه را دفن کنید، بعداً ما قاتل را قصاص می کنیم.» مردم باز هم تا قبرستان شعار می دادند و بعد از مراسم دفن کسی قاتل بی ناموس را ندید. ولسوال به مردم گفت که قاتل از نزد مان فرار کرده است.

ملا بور که مشهور به سگ و مدیر امر بالمعروف شیندند می باشد به چند طالب دیگر که پهلویش ایستاده بود می گفت: «همه ی مردم این مناطق کافر اند اگر ما باکیبل و تفنگ ساعت ها بدویم و تلاش کنیم اینها به خاطر نماز جمعه جمع نمی شوند، حالا که مسئله گکی علیه طالبان پیدا شده بین که چقدر مخلوق جمع شده، اینها اصلاح نمی شوند.»

کلداد عظیمی

ملا و معلمان

در سال ۷۸ بعد از گذشت امتحانهای چهار و نیم ماهه در مکاتب، شاهد تصفیه و راندن یکتعداد معلمان با تجربه و پایه ای مکتب ها به بهانه های گوناگون، از جمله نسبت دادن آنان به احزاب خلق و پرچم هستیم که از شمار این استادان میتوان نام روح الامین معلم کیمیا، شمس معلم بیولوژی و فایض معلم انگلیسی و جغرافیه لیسه انقلاب هرات را متذکر شد.

همچنین مولوی غلام حضرت مدیر لیسه انقلاب همینکه با موتر سایکل خود وارد محیط مکتب میشود با چوب و شلاق همه شاگردان را زیرل و کوب قرار میدهد و با الفاظ کثیف و غیر انسانی معلمان را به بهانه ی ریش، مو، لنگی و غیره مورد عتاب و خطاب قرار داده و اطفال صنوف پایین را مانند توپ شوت میکند.

**زمونر خلک د طالبی او جهادی بنستپالو د ټولو
ظلمونو، خیانتونو او بی ناموسیو پای یواخی د سیاسی ډگر څخه
دهغوی په له منځه وړلو کی وینی!**

منطوقی پرهیز نموده و از تمام سیاست‌های روز پرهیز و سیاست آن مطابق حکم قرآن، حدیث و مذهب بوده و از پالیسی امارت اسلامی دفاع نماید.

۲۲- هرگاه کدام طالب‌العلم و یا یکی از منسویین تدریسی یا اداری موارد فوق را عمل نکند اداره مدرسه مکلف است که آن را به ریاست معرفی نماید.

مراتب و مرادات فوق جهت بهبود نظم در مدارس طبق عملی گردد.

ق. ژ.

سرقت و جنایت

روز سه شنبه ۲۶ دلو ۱۳۷۷ در ولسوالی گذره ولایت هرات، دزدان مسلح طالبی ساعت ۹:۳۰ شب به وقت قیود، داخل خانه عبدالحمید گردیده و به خاطر سرقت پول و سرمایه آنان را مورد تهدید و کوب قرار می‌دهند. ناگهان یکی از اعضای فامیل که در اتاق دیگر خوابیده بود بیدار می‌شود و با سروصدای خود همسایه‌ها را بیدار می‌کند. طالبان دزد چون چیزی زیاد به دست شان نیامده بود به شدت عصبانی شده دو تن از افراد خانواده‌ی عبدالحمید را کشته و با مقداری مال و پول با موتر خود پا به فرار می‌نهند.

کلداد عظیمی

گدایان ز گدایان به طمع می‌سوزند

تعداد عظیم گدایان در شهر و حومه هرات توجه هر تازه‌واردی را جلب می‌کند. شمار دقیق این «دوزخیان روی زمین» مشکل است چون تعداد آنان به صورت غیر قابل پیش‌بینی روبه‌فزایش می‌باشد.

اینان را تقریباً در همه جا و همه وقت میتوان یافت خصوصاً در زیارتگاهها، دم دروازه مساجد، بازارها، هوتلها، کوچه‌ها، سرکها، حمام‌ها، نزدیک و داخل موترهاییکه مسافر پیاده و سوار میکنند در نقاط مزدحم، در جاهای خلوت، در آفتاب داغ و سوزان، در زیر باران، در سایه درخت و دیوار.

با جادری و برقع، با ظرف و کجکول، با عصا و با بساط، نشسته، برخاسته و ایستاده، با خزیدن، غلتیده، خواب، به حالت سیار، با نسخه‌ای از داکتر بدست، با دست دراز و گردن کج، با داد و فریاد و عصبانیت و با خموشی و خجلت، با حقارت و با اشاره‌های درد آشنا و با اوقات تلخی و اصرار و لج، با خنده‌های تلخ‌تر از زندگی شان با صدا و ترنم و غزل، با اشک و آه بیصدایی، با طفلی آویخته از بدن و با

۶- باید هر مدرسه کتاب اساس و حاضری استادان و شاگردان و غیره منسویین آن با معه کتاب سند معرف جنسی، دفتر توزیع کتب، کتاب معاینه و غیره کتب اداری داشته باشد.

۷- دخول و خروج استادان به مشوره مقام ریاست معارف بوده و در زمینه از منسویین مدارس طالب هدایت شوند.

۸- در هر مدرسه برای برای پیشبرد، لایحه‌ی تدریسی از وزارت تدریس ضرور است.

۹- در اخیر هر برج علاوه بر اخذ معاش و اعاشه بر مسئول و یا ناظم مدرسه ضرور است که نتیجه و خلاصه روزهای گذشته را به مقام ریاست اطلاع داده و طالب هدایت شوند.

۱۰- در مدارس لیلیه ترتیب نمودن انجمن در شب‌های جمعه و بیدار ساختن طلاب از عقاید غیر مذهبی و غیره که نظارت و کنترول انجمن توسط رئیس مدرسه یا یکی از استادان باشد.

۱۱- تعلیم و تربیه باید مطابق فقه باشد.

۱۲- باید رئیس و ناظم مدرسه از دیانت کامل استفاده نموده و از هر نوع خیانت خودداری نموده و راپور کمبودی طلاب را به مقام ریاست ارائه فرماید.

۱۳- استادان و طلاب مدارس لیلیه نیز باید حاضری باشند و در صورت کدام ضرورت رقع روزهای خود را به کتاب حاضری معامله نماید.

۱۴- شروع و فعالیت‌های هر مدرسه در مجمع طلاب و استادان به تلاوت قرآن کریم و سپس به خطاب اصلاحی یکی از علمای جید مدرسه مربوط یپردازد.

۱۵- هر استاد موظف است تا قبل از شروع هر درس پنج «دقیقه» از کتاب تعلیم اسلام به طلاب درس داده و چند لحظه در مورد اخلاق و سیرت رسول اکرم (ص) و خلفای راشدین و اصحاب کرام و بزرگان رهنمایی نماید.

۱۶- هیچ یکی از استادان مدارس و مدرسین لیلیه و نهاده‌ی حق ندارند بدون استادان ریاست عمومی معارف جلسه و سیمینار دایر نمایند.

۱۷- هر یک از استادان و شاگردان مدارس دینی لیلیه و نهاده‌ی پابند اوقات رسمی موجه بدون اجازه مسئولین مدرسه حق بیرون شدن را ندارد.

۱۸- گذاشته بودن هر طالب‌العلم به شریعت، پرهیز نمودن کلتور و روش امتحان دین اسلام بوده و از فقه حنفی پیروی نماید.

۱۹- هر شاگردیکه در مضامین علوم دینی ناکام گردد، سایر مضامین نیز ناکام شناخته می‌شود و هم در اخیر سال پارچه امتحان علوم دینی از طرف چند نفر عالم بررسی گردد.

۲۰- هر طالب‌العلم از اعمال زیست و ناپسندیده اجتناب نموده و از کشیدن سیگار، نصور و چلم جداً خودداری نماید.

۲۱- از برای طلبا لازم بدست است که از هر نوع اختلافات قومی،

اکثر گدایان علت اصلی نگویندختی و تباهی خود را استقرار حاکمیت «تنظیم ها» و «گلیم جمع» ها (مخصوصاً مردم بادغیس رهزان دوستی را عامل سیاهروزی شان می دانند)، شماری «تقدیر، خدا» و تعداد کمتری «یکاری و بی روزگاری» را قلمداد می کنند.

ج.ح.

قصه ی چند گدا از شیندند

در بازار و قرای اطراف ولسوالی شیندند گدایان و فقرا خیلی زیاد اند. طوری که هر دقیقه ۳ الی چهار گدا به دروازه هر دکان ایستاده از دکانداران و مردم تقاضای کمک می کنند که چند نفر شان را ذیلاً معرفی می کنیم:

خاله انانگی از علی آباد شیندند که در ۲۴ و ۲۵ حوت ۱۳۵۷ دو فرزند و شوهر خویش را از دست داده است بعد از چند سال بعلت وضعیت رقت بار سه طفلش، مجبور می گردد به شیندند که چند من زمین دارد که کوچ کند. در آنجا حزبی های قریه اش او را به شخصی که از دو پاشل است به زور نکاح می کنند. خاله انانگی مجبور می شود از آن تاریخ تا حال روزانه ۱۰ الی ۱۲ کیلومتر را با پای پیاده طی کرده و به بازار جهت گدایی برود و نزدیکی عصر دوباره همان مسافت را با کوله

دهها وضعیت دیگر که اکت و ادای لال، کر، دیوانه، معتاد، مریض و... را شامل میشوند به اشکال گوناگون جوهر، تنها، فامیل بست، قطار، گروهی و جوخه جوخه... و با زبان یزبانی گویای بینوایی و زندگی ناکام شان اند.

اینان جهت جلب توجه عابران، شنوندگان و بینندگان به کلمه ها، جمله ها و عبارتهای گوناگونی پناه میبرند مانند خیر کنین، خیر ببینین، مهاجر و آواره هستم، ییخانه و یکس هستم، سرسایه، صدقه، نذر، زکات، خمس و خیرات یتین، کمک کنین به ارواح مرده هایتان، عاجز و فقیرم، معلول، معیوب و مجبورم، شوهرم... پدرم کشته شده... هست و نیست ما را در دها بردند... شوهرم زندانی است یا ثواب یا جواب، غم سر اولادها را نه ببینید، رحم کنید و... اما بعضی شان مشکل خود را نمیگویند یا گفته نمی توانند و فقط با نگاه های شان می نالند.

در همه روزها و شب ها خصوصاً ایام و اوقات مذهبی و خاص مانند رمضان، عید فطر، عید قربان، ماه برات، روزهای جمعه، ما محرم، موقع دفن و فاتحه اموات، نوروز، روزهای رخصتی، روزهای بازار، یکشنبه و چهارشنبه، روزهای میله و کشتی گیری، محل عروسی، مهمانی ها و غیره آنان را می توان پیدا کرد.

با لباسهای چرکین، کهنه، ژولیده، پاره پاره، مندرس و ملنگی با پای لچ بدون کفش و جراب، چند رنگ، پینه و دوخته، بدون لنگی و کلاه گاهی هم رشته بدرنگی بدور سر بعنوان مندیل پیچانده اند و زنان با برقع و جادر رنگ و رورفته ظاهر می شوند.

تقریباً از تمام ملیتها خصوصاً پشتونهای آواره مرغاب و غورماج اکثریت قابل ذکر را تشکیل داده و در ردیف دوم مهاجران شوربخت کابل قرار دارند که بیشتر شان به زبان دری صحبت میکنند.

بین این قشر سرگردان و نا متجانس زن، مرد، پیر، طفل شیر خوار، دوشیزگان جوان، زنان بیوه، متاهل، مطلقه و مجرد و از هر کنج و کنار کشور و تعدادی با سوادان که مشاغل و امکانات کار شان برباد رفته، وجود دارند.

شب هنگام بیشتر شان نمیدانند شکم گرسنه و بدون تن پوش و علیل و نحیف خود را به کدام سو ببرند. برخی از آنان در خیمه ها، کنار جاده ها زیر درختها و پلهها، در خانه های کرایه تاریک و نمदार و متروک، در مساجد، قبرستانها، زیارتگاه ها و سماوارهاییکه یا هیچ و یا بسیار کم ته جایی می گیرند، در پارکها، و شماری هم هی راه میروند و ولگردند، کوچه ها و خیابانها را گز و پل مینمایند تا این که از حال ییفتند و در جایی نامعلوم به خواب روند. این نگون بختان روی زمین علاوه بر اینکه در سرزمینی که «گدایان ز گدایان به طمع می سوزند» طبعاً هیچگاه شکم سیر ندارند، از تحقیر، توهین، طعن، اذیت و سنگ پرانی اطفال عذاب می کشند و درد زنان و دختران جوان جانسوز تر از سایر آن است.



زنی از اردوی گدایان، ننگی از هزار ننگ بر پیشانی طالبان

پاهایش طوری می‌کوبند که از پشت پایش بیرون می‌شود و رخسارش را توسط جاقو پاره پاره می‌کنند و خصیه هایش را نیز می‌کشند تا بالاخره می‌میرد و جنايتکاران طالبی در موتري جسدش را ساعت ۱ بعد از ظهر در نزدیکی های اشتاباد رسانیده و فردی را که مصروف خرمن کوبی در آن حوالی است صدا می‌زنند که این شخص مريض از قریه شماست، مردم قریه را خبر کنید تا بیایند و مريض شان را با خود ببرند و بعد از این کلمات به تندی منطقه را ترک می‌کنند. مردم محل جسد را نزد والی می‌برند. والی صاحب به جواب مردم می‌گوید که «جسد را ببرید و دفن کنید، من موضوع را به قندهار گزارش می‌دهم.» پس از چند روز در اثر فشار و رفت و آمد به ولایت، والی خطاب به مردم می‌گوید «قاتلین کسانی اند که با شما دشمنی نداشته و چنان کاری اشتباهاً صورت گرفته است. لذا به قاتلین "دیه" واجب می‌شود، شما بگوئید که برای تان چند بدھیم.» مردم که گپ های والی را می‌شنوند در جواب می‌گویند که «ما قاتلین را شناسایی کرده ایم و خود تصمیم می‌گیریم.» چند روز بعد والی با ۲ هزار لک افغانی و یک موتر بافور نزد اقارب مقتول می‌آید و آنان را مجبور می‌سازند تا پول و موتر را به طور خون بها قبول نمایند.

ی.ی.

بسیج‌بازی طالبان

طالبان جهت تقویه جبهات جنگی شان بر مردم هرات بسیج حواله کرده اند. در هر دو ماه هر قریه باید یک نفر به طالبان بدهند و در صورتی که کسی شامل صفوف جنگی آنان نشود باید مبلغ ۲۰۰ لک افغانی در بدل فی نفر بسیج حواله نمایند. در سرطان سال جاری طالبان، قریه داران قبول دراز، غلوان و سفیدروان را که بسیج تحویل نداده بودند آنقدر کف پای زده و لک و کوب دادند که ضعف کردند. از جمله ارباب شاه گل تقریباً هفتاد ساله از قبول دراز مورد لک و کوب طالبان قرار گرفت. علاوه طالبان بالای هر قریه ۸۰ الی ۱۰۰ خروار چوب خشک نیز حواله کرده اند. این حواله‌های طالبان مردم فقیر هرات را در مانده تر ساخته است.

بار خیراتی جانب علی آباد بپیامید تا شوهر زمینگیر و چند طفلش را تغذیه نماید.

درخانی زنی از قریه چلوشک زاول بوده و در زمان خلق و پرچم با شخصی به نام پیمان به زور ازدواج نموده است. شوهرش که در دولت پوشالی صاحب کاری بود، درخانی را به زور به خانه خود می‌برد. بعد از مدتی درخانی تکلیف روانی پیدا کرده و هر روز وضعیتش خراب تر می‌گردد تا این که دیوانه می‌شود و آواره کوچه ها و بازار شیندند. از ملیشه های خلق و پرچم گرفته تا جهادی ها و طالبان بی ناموس هر کدام قصه های هولناک از تجاوز بر وی دارند. به تاریخ ۲ حمل در خرابه‌ای نزدیک بازار در حالی که چند نفر نا معلوم به وی تجاوز کرده بود جسدش پیدا می‌شود.

بسم‌اله تکلیف روانی داشته و گنگ است. در زمان خلقي ها، منطقه شان بمباران شده خانه و زندگی اش را از دست می‌دهد. وقتی از فامیلش هیچ را زنده نمی‌یابد دچار خلل دماغ گشته و اکنون در کوچه و بازار با ناله‌ی مخصوصی شب و روز را می‌گذراند.

شیرآقا از نصر آباد ولسوالی شیندند در زمان پوشالیان توسط پدرش محمدرسول که آمرکنندک خاد بود، به شراب خوری عادت می‌کند و بعداً به چرس و تریاک و هیرویین نیز رو می‌آورد. طوری که اقوام نزدیکش می‌گویند وی در شراب خوری روسها را به مقابله می‌طلبید و در یک شب که بشدت مست و بیخود بود به مادر خود به قصد تجاوز حمله می‌کند. همسایه‌ها بر اثر فریادهای مادرش خبر شده دست و پای بسم‌اله را بسته و نزد پدرش به کنکد می‌برند. چند روز بعد باز به خانه آمده و خانمش را می‌کشد. ولی چند ماه بعد برادر زنش پدرش را در ملاء عام با تفنگچه به قتل می‌رساند. پس از آمدن جهادی ها، شیرآقا را مادرش از خانه بیرون کرده و در یکی از پسته های خادی جهادی جابجا می‌گردد. در مدتی که با جهادی ها بود دوباره شروع به شراب‌نوشی و کشیدن تریاک می‌کند. در یکی از شب ها به خواهر خود نیز حمله می‌کند که باز هم همسایه‌ها به سر وقت به دادش می‌رسند. با آمدن طالبان وضعش وخیمتر شده تا این که روزی خود را زیر تانک طالبان می‌اندازد. تانک از روی دو پا و یک دستش می‌گذرد. امروز با عصا در سر جاده های هرات به گدایی مشغول است.

غفور

قابل توجه دوستانی که برای ما گزارش می‌فرستند:

- لطفاً نام فرستنده را در گزارش بنویسید.
- نام محل و افراد را دقیق و خوانا بنویسید.
- حتی الامکان تاریخ دقیق حادثه را درج نمایید.
- گزارش بدون تاریخ از اهمیت آن می‌کاهد.
- در صورت امکان، عکس تهیه و برای ما ارسال دارید.
- فشرده و خوانا بنویسید.

قتل زیر شکنجه

به تاریخ ۱۵ اسد در ولسوالی شیندند شخصی را به نام تورن عمر مسکونه قریه اشتاباد زوال به جرم داشتن سلاح دستگیر و در ولسوالی زیر لک و کوب بی حد قرار می‌دهند و چون او هیچ چیزی ندارد که به افراد ولسوال بدهد، شکنجه گران که بعد از کشیدن ناخن های دست و پایش باز هم نمی‌توانند چیزی عاید کنند، چند میخ کلان به کف

مزار

ر.ش.

ابو ریحان سودانی و دلالان طالبی اش

به تاریخ ۲۲ حمل ۷۸ ابوریحان سودانی با عده‌ای از چلی بچه‌های وطنی وارد شهر حیرتان گردیده و بعد از چند روز از برادران طالب خویش می‌خواهد تا برایش زن بگیرند. نوکرانش در جواب اظهار می‌دارند که قبل از اینکه او بیاید غمش را خورده اند. به او وعده می‌دهند که دخترک ۱۳ ساله‌ای از یک خانواده‌ی فقیر مهاجر شده از کابل را به زور یا به رضا برایش می‌گیرند. طالبان نزد پدر و مادر وی برای خواستگاری می‌روند اما آنان چند شبانه روز با گریه و زاری به طالبان می‌گویند که «دختر طفل است، به ما ظلم نکنید» ولی دلالان طالبی قبول نمی‌کنند. فامیل دختر که چاره‌ای دیگر ندارند به فکر فرار از حیرتان می‌افتند، اما افراد مسلح که خانه‌شان را شدیداً زیر نظارت داشتند، مانع فرار ایشان می‌گردند. سرانجام عروسی صورت گرفته و طالب سودانی یک هزار و ششصد لک افغانی به مادر دختر می‌فرستد. مادر دختر در محفل بندل پول را با گریه به زمین زده و می‌گفت: «او مردم دختر مرا به زور گرفته اند، این پول‌ها را چه کنم. در زندگی یک اولاد داشتم و برای همیشه از دستم رفت.» بعد از عروسی زمانیکه از طالب سودانی پرسیده شد که زن را با خود می‌برد، در جواب گفت: «من از این زنان زیاد گرفته‌ام در هر جایی که ماموریتم تمام شد زن را رها می‌کنم.»

خود کشی

ملاعطاله یکتن از طالب بچه‌های شهر حیرتان همه روزه مردم آن شهرک را جهت رفتن به مسجد لت و کوب می‌کند. او محمدالدین را که پایش در جریان سگ جنگی‌های حزب وحدت و سایر باندها معیوب شده نیز تهدید می‌کند که جهت ادای نماز به مسجد برود. محمدالدین چندین بار برای طالب بچه می‌گوید که در خانه نماز می‌خواند و به مسجد رفته نمی‌تواند. بالاخره به تاریخ ۱۸ ثور ۷۸ محمدالدین که از دست ملاعطاله بجان آمده بود از جایش بلند شده با کارد به پیشانی ملا می‌کوبد. ملا خون‌آلود به زمین می‌افتد، سپس محمدالدین به منزل رفته جریان را به فامیلش بیان می‌کند و خود داخل اطاق شده دروازه آن را می‌بندد. طالبان مسلح بعد از چند دقیقه وارد

خانه شده دو خواهرش را زیر لت و کوب می‌گیرند. محمدالدین صدا می‌زند «چلی‌های پاکستانی من اینجا هستم بیایید» وقتی طالبان دروازه را شکستاده و وارد اطاق می‌شوند می‌بینند که محمدالدین یک گیلن پترول را بالای خود انداخته در میان شعله آتش فریاد مرگ بر چلی‌های پاکستانی را سر می‌دهد و بعد از ۳ ساعت جان می‌دهد.

مرگ زیر شکنجه

شب ۱۷ ثور در قریه چایی ولسوالی دولت آباد بلخ یکی از اهالی قریه توسط شخص مسلح ناشناسی زخمی می‌شود. فردای آن روز چند نفر از ریش سفیدان قریه به ولسوالی جلب می‌شوند و ولسوال آنان را زیر فشار می‌گیرد که فرد مسلح را پیدا کنند. از میان بزرگان قریه بابه ذاکر هفتاد ساله می‌گوید: «در قریه‌ی ما همه مردم فقیر و غیر مسلح اند افراد مسلح به جز در ولسوالی در هیچ خانه این قریه موجود نیست» ولسوال دستور می‌دهد بابه را چپه کنند و او را تا سرحد مرگ کیبل کاری می‌کنند و بعداً او را به اطاق دیگر می‌اندازند. زمانیکه طالب بچه‌ها بعد از ظهر از بابه خبر می‌گیرند می‌بینند که او با دهن باز جان سپرده است. ولسوال فوراً دهن بابه را از چونه پر می‌کند که گویا زیر ضربات کیبل کشته نشده بلکه با خوردن چونه انتحار کرده است.

شکست امر بالمعروف

درین اواخر سرکرده‌های طالبان به منظور سرگرمی جوانان و فریب مردم تیم‌های فوتبال را رهبری و تشویق می‌کنند و مسابقاتی را براه می‌اندازند. چنانچه به تاریخ ۱۵ حمل ۷۸ در استدیوم مزار مسابقه‌ای بین تیم فوتبال مزار و تیم قندهار تحت رهبری امر بالمعروف صورت گرفت که بیش از دو هزار تماشاچی و حدود بیست الی سی نفر از طالبان قندهاری حضور داشتند. در جریان مسابقه طالبان تیم قندهار را با چک چک، رقص، نواختن سرنی و هارن موترهای شان تشویق می‌کردند ولی بر عکس مقابل تماشاچیان مزار افراد مسلح ایستاده نموده بودند و نمی‌گذاشتند مردم تیم مورد نظر شان را تشویق کنند و نماینده امر بالمعروف هر لحظه از طریق بلندگو صدا می‌زد که به عوض چک چک الله اکبر بگویید. در این اثنا تیم مزار یک گول خورد و طالبان علاوه بر چک چک و رقص نوت هزار افغانیگی بر سر تیم قندهار پاشیدند. لحظه نگذشته بود که تیم قندهار گول خورد. مردم مزار بر ضد طالبان با چک چک و سروصدا نوت ده هزار افغانیگی بر سر بازی‌کنان مزار پاشیدند ولی امر بالمعروف احساسات مردم را با لت و کوب و فیر کلاشنکوف پاسخ گفتند و چون

نمی‌کند و اگر فایده هم بکند، آنرا طالبان می‌گیرند و چنین حکایت نمود: «چند ساعت پیش طالبی از من انگور خواست یک کیلو برایش تول کردم ولی او بدون آنکه برایم پول را بپردازد حرکت کرد. من از پشتش رفتم و گفتم ملا صاحب پول از یادت رفت. او جواب داد که بادم نرفت همین مقدار انگور که از تو گرفتم حق عشر و ذکات خودت می‌شود. دیگر در من توان گرفتن پول وجود نداشت و خاموش گشتم.»

یا هرزه گی یا امتحان دینی

روز سه شنبه تاریخ ۱۹ اسد سال جاری سوار تکسی شدم. تکسی‌ران که از ولسوالی بلخ بود ضمن صحبت نمونه‌ای از برخورد طالبان با تکسی‌رانان را برایم بازگو کرد:

«روزی در ایستگاه کفایت مارکیت منتظر سواری ایستاده بودم که طالبی داخل تکسی من شده برایم دستور داد که حرکت کن. کمی که از محل دور شدیم برایم گفت که شما تکسی‌رانان با زنان فاحشه ارتباط دارید و برایم یک فاحشه را معرفی کن. برایم یک روزه پول کار موترت را می‌دهم. با شنیدن این سخنان دلم به تپش افتاد، تکسی را در گوشه‌ای ایستاد کرده و برایش گفتم که ملا صاحب از تکسی پایین شوید. وقتی دید اهل این کارها نیستم مرا زیرل و کوب گرفته و به منظور ترساندنم از من نماز را پسران کرد. وقتی شروع کردم تا نماز صبح را برایش بگویم ناگهان سیلی محکمی برویم زده گفت که چرا بسم الله نگفتی... بسیار به مشکلات از جنگ آن حیوان صفت نجات یافتم و بعد از همان روز تصمیم گرفتم تا موترم را بفروشم.»

طالب و کارکنان رادیو تلویزیون

یکی از دوستانم که در رادیو تلویزیون بلخ کار می‌کند برایم قصه کرد که وقتی طالبان شهر مزار را گرفتند چند تن آنان که هلمندی بودند وارد رادیو تلویزیون شدند. چون در آن روز وضع امنیتی در شهر خراب بود، کارکنان رادیو تلویزیون همه به خانه‌های خود رفته بودند بناءً دو تن از نطافان که در اطاق فرستنده نشسته بودند و از رادیو تلویزیون محافظت می‌کردند با طالبان سرخوردند. طالبی نزد یکی از نطافان رفته گفت که شما هنرمند هستید و وظیفه شما خواندن است، زود شو برای ما یک خواندن کن. نطافان برایش فهماند که ملا صاحب ما خواندن نمی‌کنیم وظیفه ما بیان اخبار است. اما طالب نطافان بیچاره را زیرل و کوب گرفته و برایش می‌گفت که تو هم از جمله‌ی افراد شر و فساد هستی و او را از رادیو تلویزیون کشید.

می‌دانستند که ادامه مسابقه از جهات مختلف به رسوایی شان خواهد انجامید مسابقه را مساوی اعلام کرده و مردم را با شلاق و میله تفنگ از استدیوم خارج نمودند. هزاران نفر در جریان بیرون شدن از میدان ورزش با حساسیت نسبت به طالبان شعار می‌دادند «زنده باد مزار». سه روز بعد که مسابقه از نو آغاز شد و تیم قندهار ۳ مقابل ۱ شکست خورد، مردم می‌گفتند «این شکست تیم قندهار نیست شکست امر بالمعروف است.»

ک.ش.

یا دالر یا سنگسار

به تاریخ ۱۷ جوزای ۱۳۷۸ اداره‌ی امر بالمعروف دوزن را به اسامی بنفشه و لیلایک و یک زن دیگر را در ۲۱ جوزا در جاده غربی شهر مزار زیر نام زناکار در محضر عام به شلاق بستند. در حالیکه زنان محکوم زیر ضربات شلاق گریه و فریاد داشتند، مردم از هر طرف صدا می‌زدند که مردان مجرم کجا هستند... عاملان این عمل باید طالبان و یا مردانی باشند که امر بالمعروف حق شرعی خود را نهد از آنان گرفته و رهای شان کرده باشند. جالب این است که مسئولان امر بالمعروف از یک طرف زنانی را ظالمانه به منظور حاکمیت شان شلاق باران می‌کنند و از جانب دیگر عده‌ای از خواهران خادی شان را در این اواخر بخاطر اجرای روابط جنسی سازمان داده اند تا افرادی را از این طریق به دام انداخته و کیسه خود را پر نمایند. زمانیکه زنان خادی جهت شکار با فرد مورد نظر رابطه برقرار می‌کنند امنیت دولتی و اداره امر بالمعروف را در جریان می‌گذارد و سپس افراد مسلح مرد را دستگیر و خواهر خادی شان پی شکار دیگر می‌رود. مرد محکوم به سنگسار در محل نامعلوم انتقال داده می‌شود تا بعد از شکنجه چیب امر بالمعروف را از دالر پر نموده خود را از مرگ نجات دهد. حاجی نور هزار یکی از بنّام افتادگانی بود که به تاریخ ۲۸ نور سال جاری با پرداخت ۲۰ هزار دالر خود را از این دام نجات داد. تمام مردم مزار انتظار سنگسار او را داشتند.

ج.ا.

طالبان زور گو اند یا فرومایه؟

جاوید تقریباً ۱۵ ساله سرپرست فامیلی است که شامل مادر، دو خواهر و یک برادر شیرخوارش می‌شود. همه روزه در آفتاب گرم در بازار مصروف میوه فروشی می‌باشد. وقتی خواستم از نزدش انگور خریداری کنم و در مورد قیمتش با او گپ زدم گفت که هیچ فایده

ندارد، سواری باز هم تقاضایش را تکرار می‌کند اما راننده خود را به شکلی تیر می‌آورد. بالاخره سواری مذکور به تکسی‌ران فرمان می‌دهد موتور را متوقف سازد و خود از موتور پایین شده، چادرش را باز کرده لنگی را به سر و تفتنگچه را به کمر بسته کرده به تکسی‌ران دستور می‌دهد پایین شود و به مجرد پایین شدنش وی را ده سیلی می‌زند. بعد از رسیدن به شهر مزار به راننده می‌گوید او را تا خانه‌اش برسانند، در غیر آن وی را به امر بالمعروف خواهد برد. طالب بعد از رسیدن به خانه بدون پرداخت کرایه پایین می‌شود.

نسرین

یا زن یا پول

در سرطان سال جاری شبی دو نفر طالب به خانه حیات‌اله از مزارشریف و متعلق به ملیت پشتون و صاحب دکان سماوار داخل شده خود را دوست قدیم بی‌بی او معرفی و بدون درنگ می‌پرسند که «خواهرت کجاست؟» حیات‌اله با حیرت فراوان جواب می‌دهد که خواهرش ۱۵ سال قبل ازدواج کرده است. طالبی که آغا صاحب نام داشت می‌گوید: «بی‌بی‌ات او را به من وعده داده بود. شما در این مدت ملحد شده اید... کمونیست شده اید... تا فردا فکر کن، من فردا می‌آیم.»

فردا حیات‌اله را به قرارگاه برده و خوب شلاقکاری می‌کنند و بعد برایش می‌گویند «یا برای ما زن می‌دهی یا پول.» حیات‌اله به خاطر رهایی‌اش می‌گوید «خوب است تا فردا فکر می‌کنم» او مسئله را برای مردم محل بیان می‌کند و از طرف دیگر قومندانی پنام هاشم خان که از ماماخیل وی می‌باشد، موضوع را به حوزه خبر می‌دهد. بعد از تحقیق روشن می‌شود که دو طالب دروغ گفته و می‌خواستند از این طریق صاحب پول یا زن شوند. اما آنان بدون اینکه کوچکترین جزایی ببینند فقط به خاطر جلوگیری از رسوایی بیشتر، آن دو را از مزار به هرات تبدیل کردند.

صدیق

کلاه، تنها مشغله‌ی طالبان فاشیست

روز شنبه ۱۶ اسد ۱۳۷۸ طالبان به جان مردم بی دفاع شهر در منطقه شمال و غرب روضه علی افتادند که چراکلاه بسر ندارند. این منطقه محل تجمع مردمی می‌باشد که اموال خود را به فروش می‌رسانند. طالبان به زور چوب از آنان می‌خواستند کلاه به سر کنند و اگر کلاه ندارند دستمال خود را به سر پیچ بدهند. یک تعداد

شاروال خربوزه‌ای

روز سه شنبه به تاریخ ۵ سرطان ۷۸ جهت امضای عریضه‌ای خواستم نزد «شاروال صاحب» ولایت مزارشریف بروم. وقتی می‌خواستم در دروازه دخولی شاروالی داخل شوم طالبی که در یک دست پوچاق خربوزه و در دست دیگر تفتنگش را محکم گرفته بود، نگذاشت که داخل شوم و گفت که شاروال صاحب نیست در حالیکه «شاروال صاحب» رویرویم سرزینه مصروف پوچاق جنگی بود. دوباره به خانه برگشتم و هزاران نفرین به این امارت و امارت داران فرستادم.

حدود «ترس از آخرت»

یکی از تکسی‌رانان باشنده‌ی جفدک مزارشریف از برخورد طالبان برایم نالید:

«یکی از روزهای گرم سرطان در چوک دروازه بلخ طالبی سوار تکسی من شد و بدون آنکه از کرایه گپ بزند خواست که طرف میدان هوایی حرکت کنم. برایش گفتم که ملاصاحب من از شهر بیرون نمی‌روم. طالب با دستمالی که در دستش بود مرا زده و گفت که «طالبان را خیال شر و فساد می‌کنی؟» بالاخره مجبورم ساخت حرکت کنم. وقتی به میدان هوایی رسیدم. از موتور پایین شده و بدون آنکه کرایه‌ام را بدهد، حرکت کرد. من از او کرایه را خواستم که در جواب گفت «پرو وگرنه ترا نزد طالبان دیگری می‌برم که موتور را هم از تو بگیرند.» من که دیگر چاره‌ای نداشتم صرف گفتم که «ترانمی‌بخشم و در آن دنیا این پول را از تو خواهم گرفت.» وقتی این را شنید دستش را به جیبش برده و مبلغ ۲۰ هزار افغانی برایم داد در حالیکه کرایه‌ی او مبلغ ۱۲۰۰۰ افغانی می‌شد. و اخطار داد که «حرکت کن وگرنه روزت بد خواهد شد.» من هم پیش خود فکر کردم که چقدر ساده هستم با چه کسی جنجال می‌کنم. دوباره به طرف شهر حرکت کردم در راه پولی را که طالب برایم داده بود پاره کرده دور انداختم.»

فرید

ده سیلی به خاطر کاست طالبی

مسافران تکسی‌ای که از ولسوالی آقچه بطرف مزار در حرکت بود از راننده خواستند که یک کست هندی بگذارد و او هم اطاعت کرد. بعد از طی فاصله‌ای سواری چهارمی را در راه بالا می‌کند و او می‌گوید که یک کاست طالبی بگذارد اما تکسی‌ران اظهار می‌دارد که کاست طالبی

شان ادا می کنند.

اختطاف بیوه

به تاریخ ۱۲ سرطان ۱۳۷۸ در قریه سرآسیاب مربوط ولسوالی چهاربولک بیوه زن جوانی همراه با دختر جوان و یک پسر جوانش توسط چند طالب مسلح شب هنگام ربوده می شود. بعد از جستجوی زیاد دریافتند که پسر ۱۷ ساله ای او با قومندان طالبی در ولایت قندهار در یور می باشد اما از خود زن هیچ احوالی بدست نیامده است.

ارغوان

هما

فابریکه کود و برق مزار

فابریکه کود و برق با دستگاه تولید کود که فعلاً تنها یک پایه آن فعال است، ۲۷۰۰ کارگر و کارمند فنی را به خود مصروف نگه می دارد که در ۲۴ ساعت ۲۵۰۰ خریطه ۴۵ کیلویی کود تولید می شود. قیمت هر خریطه ۸/۵ دالر برای شرکت «سپیشل» به فروش می رسد. شرکت مذکور مربوط قندهاری ها می باشد که بعداً آنرا به ترکمنستان برده و می فروشند.

در فابریکه پشتون ها حاکمیت دارند و ملیت های دیگر به بهانه های مختلف از کار منفک می شوند. لوگری ها مخصوصاً ترجیح داده می شوند زیرا رئیس فابریکه مولوی غلام نبی از ولایت لوگر می باشد. از طرف رئیس فابریکه دو گروپ برای کنترل کارگران موظف گردیده است. یک گروپ در محل رهایش کارگران که تعداد حاضر و غیر حاضر در مسجد را کنترل می کند و گروپ دومی در داخل فابریکه موظف است تا اگر کارگر و یا کارمندی در نماز غیر حاضر و یا بنابر معذرتی به کار نیاید او را منفک کرده و در عوض فرد دیگری شامل می سازد. در شهر مزار این تنها فابریکه ای فعال است و در حدود ۲۵ الی ۳۰ لک افغانی جنبشی معاش می دهد که مصرف چند روزه یک فامیل هم نمی شود ولی مردم مجبور هستند زیرا جای دیگر وجود ندارد که حتی به همین مقدار معاش هم کارگر استخدام کند.

برخورد طالبان با زنان کارگر

با تسلط طالبان بر شهر مزار، به تعداد ۷۰۰ کارگر زن که در فابریکه کود و برق مصروف کار بودند، منفک شدند. به این تازگی ها از طرف رئیس کارخانه (غلام نبی) نه تنها خانه های این زنان کارگر گرفته شده بلکه مجبور اند از زمان حاکمیت طالبان به بعد از قرار ماهانه مبلغ هفت لک افغانی کرایه را نیز پرداخت نمایند.

ریش سفیدانی را که بخاطر گرمی هوا لنگی های خود را کنار گذاشته بودند به زور وا داشتند تا آنها را بر سر نهند و اخطار می دادند که فردا اگر به سر شان کلاه نبود، همراهی شان کار دارند.

روز دیگر باز به شهر آمده و جوانانی را که کلاه به سر نداشتند با خود به دفتر امر بالمعروف بردند که تا شام تعداد آنان به ۱۰۰ نفر می رسید. همه را در اتاق کوچکی انداخته و بعد از تاریکی شام با یک موتر لاری آنان را به جای نامعلومی منتقل ساختند. در شهر آوازه است که بعد از شکست جنگ شمال آنان را به جنگ برده اند. از سرنوشت آنان هیچ اطلاعی در دست نیست.

وحشت دینی

در قریه کوچکی به نام قورچی که اهالی آن به ملیت هزاره تعلق دارند، طالبان مردم را مجبور ساخته اند تا ملا امام مسجد شان باید سنی باشد، بناءً ملایی را به نام ملاغفار که پشتون است به حیث ملا امام انتخاب نموده اند اما مردم نماز را در خانه های شان مطابق مذهب

فروش دلبند

فقر و فلاکت تحت حاکمیت طالبان، مردم را مجبور ساخته است تا جگر گوشه های شان را به فروش برسانند. به تاریخ ۷ اسد ۷۸ پدر و مادری طفل شیرخوار دو روزه خود را مبلغ ۴۴ لک افغانی به اسد نام ولد غلام رسول باشنده ای ولسوالی چارگنت ولایت بلخ فروختند. وقتی از اسد پرسیدم که چرا آن پدر و مادر طفل خود را برای فروش فروختند، گفت: «سال قبل که طالبان شهر مزار را تصرف شدند دو پسر جوان آنان را به قندهار بردند و تا کنون در آنجا تحت بدترین شرایط زندانی اند. آنان در این مدت تمام دار و ندار خود را به فروش رسانده اند و حالا هم مجبور به فروش این طفلک نوزاد خویش گشته اند تا با پول آن به قندهار رفته و در صورت امکان پسران جوان شان را رها سازند.»

ش. کیوان

گرگ که چوپان شود!

دوشنبه ۲۲ حوت ۱۳۷۷ در کوچه‌ی گله چنار مزار شریف ساعت ۲ شب دو نفر از دزدان طالبی به خانه‌ای داخل شده و صاحب خانه را مورد لت و کوب قرار داده پول و زیورات را می‌خواهند. صاحب خانه مقاومت کرده و با آنان به زد و خورد می‌پردازد. در نتیجه یکی از دزدان زخمی می‌شود و در اثر سر و صدا هر دو پا به فرار می‌نهند. فردای آن صاحب خانه به حوزه رفته و شکایت می‌کند. مسئول حوزه به مامورین خود دستور می‌دهد که به محل رفته و دزدان را دستگیر نمایند. آنان هم تمام اهالی محل را دستگیر و به حوزه آورده و مورد لت و کوب قرار می‌دهند و از آنان می‌پرسند که از بین شان کدام یک دزد است و به پدینتر تیب در واقع به مردم می‌فهمانند که دیگر به شکایت دزدی‌های طالبان دست نزنند.

فراه

ع.ن.

قومپرستی و منطقه پرستی طالبان

طالبان که به کثیف ترین نوع اختلافات زبانی، قومی و ملیتی دامن می‌زنند، کوشش دارند در تمام زمینه‌ها به زبان پشتو و بخصوص طالبان قندهاری توجه خاصی داشته باشند. بعد از قندهاری‌ها هلمندی‌های طالب حایز اهمیت اند و در چور و چپاول مردم نیز دست باز دارند. طالبان قندهاری بخش‌های عمده‌ی حاکمیت را در اختیار دارند. طالبان هلمندی به رهبری حاجی عبدالواحد مشهور به رئیس باغران، هلمند، نیمروز و فراه را زیر کنترل خود دارند و به زندگی مردم دست درازی می‌کنند. بعد از آنکه طالبان فاریاب را تسخیر کردند، حاکمیت این ولایت به فراهی‌ها داده شد. در حقیقت طالبان فراهی گوشت دم توپ حرکت طالبان بسوی شمال گردیده اند و

چنان است که تا به حال کشته‌های بسیاری از فاریاب به فراه رسیده است. از جمله ملا صدیق الله معتمد مشهور به ملا آغا جان که قبلاً رئیس خداد فراه و از سرسپردگان درجه یک ملا عمر بود، در درگیری‌های فاریاب کشته شد و جسدش را ملا عمر به قندهار خواست. او یکی از مهره‌های اصلی آی.اس.آی به شمار می‌رفت که از مدت‌ها قبل از کوپته در خدمت آن قرار داشت. او عده زیادی از فراهی‌ها را بخاطر بدست آوردن به اصطلاح سلاح با شکنجه‌های غیرانسانی معیوب و از جمله کریم مسکونه‌ی گجگین را به شهادت رسانیده بود.

اخیراً چهار تن از افراد صوفی فضل‌و که قبلاً قومندان حزب گلبدین بود و فعلاً یکی از سرکردگان خداد فراه می‌باشد در فاریاب کشته شدند و خودش تصادفاً از مرگ حتمی نجات پیدا کرد.

اکنون فراهی‌ها باید در هر دو ماه به فاریاب نفر اعزام دارند. چون هیچکس حاضر نیست به این کار تن دهد لذا طالبان به زور و زندان افراد را به فاریاب می‌فرستند.

مردم علاوه بر این که باید به پهره‌داری پسته‌های فراه و فاریاب نفر بدهند باید به کابل هم نیرو اعزام کنند. حاجی رئیس بغران که افراد هلمندی‌اش را از پهره‌ی کابل عودت داد حدود هزار نفر از سر تا سر فراه به زور جمع‌آوری و روانه‌ی کمربندهای امنیتی کابل ساخت. او که می‌دانست در زمستان در کابل جنگی صورت نمی‌گیرد افراد هلمندی خود را برای دو ماه در آنجا مستقر ساخت و بعد که حدس می‌زد در شروع بهار جنگی صورت خواهد گرفت فراهی‌ها را گوشت دم توپ می‌سازد.

طالبان بر علاوه‌ی شوونیزم قومی شدیداً خواهان برتری طلبی منطقوی هم می‌باشند. طالبان قندهاری هلمندی‌ها را نوکر خود می‌دانند، طالبان هلمندی فراهی‌ها را به هیچ می‌گیرند و طالبان فراهی فاریابی‌ها را مزدور خود تلقی می‌کنند! این است شریعت طالبی!

● اخیراً در ولسوالی پرچمن ولایت فراه که هم مرز با ولایت غور است بین طالبان مستقر در ولسوالی و مخالفان درگیری سختی رخ داد که در نتیجه ۳۰ تن از طالبان بشمول ولسوال پرچمن کشته شدند. قوای هلمندی و فراهی طالبی از هلمند و فراه بوسیله هلیکوپتر به پرچمن منتقل شد. ملاطواس معاون والی فراه و قومندان جنگ طالبان نیز به قتل رسید. او که همه‌کاره والی بود در جریان چند سال حاکمیت طالبی در فراه توانسته بود پول هنگفتی برای خود و ملاسید محمد والی فراه

**ما زنان با هرچه متشکل تر شدن خود لگد محکمی
بر دهان خاینان بنیادگرا کوبیده می‌توانیم!**

صحبت کردن فایده ندارد می‌گوید: «بسیار خوب شما بروید ما آنان را منع می‌کنیم» و از همان روز به بعد ساعت سپورت از تقسیم اوقات مکتب پاک شد.

خلقی‌ها شریک جنایات طالبان

به تاریخ ۵ جوزای ۷۸ سه تن از سادات قریه چهارباغ ولایت فراه بوسیله یک تفنگدار طالب وحشیانه به قتل رسیدند. سید نور شاه با دو پسرش بر سر گرفتن نوبت آب جوی عمومی با عبدالرحمن پسر کاکی ملا موسی رئیس بانک فعلی هرات که گروپ مسلحی در ده دارد، گفتگو می‌کند. عبدالرحمن که سرشار از باده قدرت طالبی و پول می‌باشد با کلاشکوف خود به مزرعه سید نور شاه آمده و بدون مکشی بسوی او و دو پسرش، سید ناصر ۲۲ ساله و سید ولی ۱۸ ساله آتش کرده هر سه را جابجا هلاک می‌کند. پسر کوچکش با به فرار می‌گذارد و فیرهای ممتد عبدالرحمن به او اصابت نمی‌کند. سپس خود با اسبی بسوی پشت‌رود فرار می‌کند. ابتدا به خانه کوشان والی دوران خلقی که آدم بدنامیست رفته تفنگ خود را آنجا می‌گذارد و بعد جایی مخفی می‌شود که تا بحال درکی از او نیست.

وقتی قومندان امنیه با افرادش می‌رسد و مردم بر سر کشته شده‌ها تجمع می‌کنند سید نذیر شاه برادر سید نور شاه مقتول با فریادهای ممتد رو بسوی قومندان اختر محمد کرده می‌گوید: «برای این بی‌ناموس‌ها کی سلاح داده؟ زن این تحریک و این قومندان‌ها را... که به این جنایتکاران سلاح می‌دهند؟ قومندان در مقابل این حرف‌ها و خشم او موش شده و او را دلداری می‌دهد که قاتل را حتماً دستگیر خواهند کرد.

در وقت دفن جنازه‌ها حدود هفتصد نفر جمع شده و بسیاری با صدای بلند می‌گریسته و می‌گفتند که قاتل سه نفر طالب‌ها و خلقی‌ها اند. مردم خلقی‌ها را ناسزا می‌گفتند زیرا کوشانی یکی از خلقی‌های مشهور منطقه و متحد ملا موسی می‌باشد. گروبی از طالبان که جهت شرکت در مراسم دفن آمده بودند در مقابل مردم لبریز از خشم ساکت ایستاده و یارای صحبت کردن نداشتند. مردم ازین عمل آنقدر تحریک شده بودند که بدون کدام ترسی طالبان و خلقی‌ها را به باد فحش و ناسزا می‌گرفتند.

سنگسار وسیله‌ای در دست بی‌ناموسان طالبی

سال ۱۳۷۲ پروین دختر شیر احمد دسته گل از ولسوالی قلعه‌گاه فراه، پدرش را که آدم چرسی و بی‌بند و باری بود و می‌خواست او را به مزدور خانه‌اش بدهد، کشت. در آن وقت او مورد حمایت ملک‌قادر

دست و پا بکند. طیارات طالبی مناطق مسکونی مخالفان را در پرچمن شدیداً بمباران کرده و عده زیادی از زنان و کودکان مخالفان را که گروگان گرفته بودند، به هلمند و شیندند انتقال دادند. اکنون والی فراه ملاطاوس در ولایت اعمار منار یاد بودی را عنقریب آغاز می‌کند که طبق برآورد مصرف آن ۹۰۰ لک افغانی خواهد بود.

والی طالبی و حل مشکلات اقتصادی!

طالبان با تسلط در شهر فراه، ملا شیرملنگ را بعنوان والی آنجا تعیین کردند. بعد از چند روز معلمان لیسه‌ای ابونصر بطور جمعی به ولایت رفتند تا در مورد شش ماه معاشات پرداخت نشده‌ی شان صحبت نمایند. بعد از آنکه معلمان اجازه داخل شدن می‌یابند، ملا صاحب که بروی لحاف‌های سرخ چارقات شده لمبیده بود با معلمان دست می‌دهد. بعد یک تن از استادان چند آیه‌ی قرآن را قرائت می‌کند و والی صاحب که بیش از ۲۴ سال ندارد بعد از ختم قرائت می‌پرسد که برای چه آمده‌اند. یکی از استادان از نگرفتن شش ماه معاش و مشکلات اقتصادی می‌گوید. والی صاحب که از این چیزها هیچ نمی‌داند رو به آنان کرده می‌گوید: «تمام پول را اسماعیل خان برده شما به آن ظالم مفت کار می‌کردید چرا به ما که شریعت را پیاده می‌کنیم مفت کار نمی‌کنید؟» و بعد مبلغ ۱۱ هزار افغانی را از جیب واسکتش کشیده و در همان حالت لمبیدگی پیش روی معلمان می‌اندازد و با لحن خشن و آمرانه اضافه می‌کند: «خی خیی دا پسی هم خائنه ختکی واخلی او و خوری» عده زیادی از معلمان لیسه ابونصر فراهی با مشاهده همین برخورد والی صاحب از رفتن به وظیفه منصرف می‌شوند.

طالبان و ساعت سپورت

چندی قبل رئیس «بگران» از هلمند به فراه آمده و در تعمیر ولایت که در جوار چمن لیسه ابونصر فراهی قرار دارد با ملا سید احمد والی فراه صحبت می‌کرد. معلمان لیسه هم در اداره به روی زمین نشسته بودند که ناگهان طالبی با کلاشینکوف داخل شده می‌پرسد: «ستاسو مشر خوک دی؟» مدیر خود را معرفی می‌کند. او در حالیکه بروی میز نشسته می‌گوید: «دا خپل (...) او ماچه خران چه په چمن کی بازی کوی بند کره خکه چی رئیس صاحب د والی صاحب سزه خبری کوی او که نه دا د ټوپک میل ددوی په (...) مندم» مدیر می‌پرسد که تو به مکتب و ساعت سپورت و این چیزها می‌فهمی یا نه. او در حالیکه عصبانی‌تر می‌شود، اظهار می‌دارد: «زه په دا شیان نه پوهیږم دا خپل ماچه خران بند کره» مدیر وقتی متوجه می‌شود که با آن احمق فحاش

حقوق بشر طالبی

صالح اله ولد محمد شاه مسکونه قریه‌ی ده عشق ولایت فراه که در یک جنجال بطور غیر مترقبه برادر دامادش را کشته بود، بعد از حکم محاکم ابتداییه و مرافعه و تصدیق ملاعمر در ۲۱ حوت ۷۷ در صحن چمن لیس ابونصر در حالیکه عده‌ی زیادی از مردم را به زور جمع نموده بودند با فیر ۵ مرمی به قتل می‌رسانند.

قبل از اجرای حکم که بوسیله‌ی برادر مقتول اجرا شد، ملاسیداحمد، والی فراه و نوراحمداحمدی رئیس محکمه سخنرانی و از سازمان ملل انتقاد کردند که چرا طالبان را متهم به نقض حقوق بشر می‌کند در حالیکه این گونه اجرای حکم اعلام بهترین مثال تحقق حقوق بشر می‌باشد. این اعدام بین دو جناح از قوم مردم ده عشق اختلاف شدیدی را دامن زده است.

رادیو فراه

رادیو فراه، هر روز از ساعت ۷ الی ۸ صبح برنامه پخش می‌کند. اخبار و اعلانات آن ساعت هفت و نیم مدت ۵ دقیقه را در بر می‌گیرد. اخبار مملو از این گونه چیزهاست: «دیروز ۶ نفر بی ریش به جزای اعمال خود رسیدند...» در یکی از روزهای ماه حوت ۷۷ اخبار رادیو فراه این بود: «پروین محترم ملاربانی دقلعه کاه ولسوال محترم والی سیدمحمدآخند سره وکتل - د خبرونو پای» مردم فقط به خاطر بعضی اعلانات فوتی پنج دقیقه اعلانات آترگوش می‌کنند و گاهی اخبار و اعلانات آن را به خاطر فکاهی جور کردن و سرگرمی می‌شنوند.

حارث

بوی فساد اخلاقی طالبان

چندی قبل شخصی از افراد امریالمعروف بنام یحیی که در بچه‌بازی شهرت دارد و به بهانه‌های مختلف بچه‌ها را به دفترش می‌برد، پسر ۱۳ ساله‌ی عبدالشکور مشهور به احصائیه ساکن قریه دوکن ولایت فراه را در کوچه می‌بوسد که تصادفاً پدرش جریان را به چشم خود می‌بیند و مستقیماً نزد والی منطقه ملاسیدمحمدآخند رفته و شکایت می‌کند. ملا سیداحمدآخند از رئیس امریالمعروف ملابهاالدین ترابی می‌خواهد تا ملا یحیی را محبوس سازد. ملا ترابی در جوابش می‌گوید که این کار را نمی‌تواند چراکه پشتیبان وی قومندان خاوندوی ملا اخترمحمد می‌باشد. چون ملا یحیی قبلاً اجناس زیادی از قبیل تلویزیون‌های رنگه، چرس و تکه‌ای راکه از مردم جمع‌آوری نموده بود به ملا ترابی داده بود و رئیس هم بنا به

آمر خاد ولسوالی قرار گرفت. بعد از اینکه طالبان به حاکمیت رسیدند آن دوسیه دوباره توسط ریاست محکمه روی دست گرفته شد.

نوراحمداحمدی رئیس محکمه مدافعه فراه وقتی چشمش به دختر می‌افتد (در حالیکه دوزن دیگر هم دارد) «دلپاخته» او شده و به پروین می‌گوید یا او را بگیرد یا وی را به اساس این دوسیه سنگسار خواهد کرد. پروین هم ناگزیر تن به ازدواج داده و نوراحمدی او را با خود به هرات می‌برد.

تعدادی از ملایان طالب ازین جریان خشمگین شده و طالبان مدرسه ابوذرغفاری (مستقر در تعمیر لیس زراعت) را تحریک کرده و آنان به رسم احتجاج به ریاست محکمه رفته خواهان سنگسار رئیس محکمه می‌شوند و بخصوص که وقتی کسی پیدا شده و ادعا می‌کند که پروین را به او داده اند، حرکت بیشتر شدت می‌گیرد. رئیس محکمه از ریاست بیرون نشده والی را در جریان می‌گذارد. والی طالبان را بدفتر خود خواسته و به آنان وعده می‌دهد که جریان را تعقیب خواهد کرد ولی تا به حال کاری انجام نگرفته است.

● با سقوط دولت نجیب، تیمورشاه مسکونه قریه دارآباد گل‌آغا نام را به جرم خراب کردن باغش ۸۰ هزار تومان جریمه می‌کند و او هم می‌پردازد. بعد از آنکه هر دو دوباره مهاجر می‌شوند پسر گل‌آغا خواهان گرفتن هشتاد هزار خود می‌شود ولی تیمورشاه به آن نمی‌دهد. تیمورشاه صدک افغانی به قومندان امنیه داده و گل‌آغا زندانی می‌شود. بعد گل‌آغا صدک افغانی داده رها می‌شود. تیمور دوباره صدک افغانی می‌دهد و گل‌آغا مجدداً زندانی می‌شود که با پرداخت صدک رها می‌شود. چون دیگر پولی از سوی تیمورشاه به قومندان نمی‌رسد به همان ۴۰۰۰ لک اکتفا می‌کند. در این جریان ۴۰۰ لک افغانی نصیب اخترمحمدبفرانی قومندان امنیه فراه می‌گردد.

سگ جنگی

به تاریخ ۲۲ حوت ۷۷ به ولسوالی خاک سفید اطلاع می‌رسد که دو تن از خوشتی‌ها (قریه‌ای مربوط به این ولسوالی) جاده‌ی عمومی را تهدید کرده اند. افراد ولسوالی هم بی‌درنگ خانه‌ی این دو نفر را محاصره می‌کنند. آن دو نفر هرچه می‌گویند که دزد نیستند فایده نکرده و ولسوال دستور دستگیری آنان را می‌دهد. آن دو نفر هم بر بام خانه بر آمده و تیراندازی را شروع می‌کنند که در نتیجه یک تن از طالبان کشته می‌شود. بقیه افراد ولسوالی هم عقب‌نشینی کرده و آندو فرار می‌کنند. ولسوال به مرکز ولایت مخایره کرده و از ولایت آمر امنیت با افرادش به خوست می‌روند و سه نفر را به این اتهام که با آن دو نفر رابطه دارند دستگیر می‌کنند. از جمله یک نفر را درین راه خاک سفید و شهر به پایه تلفن بسته و آنقدر می‌زند که در همانجا جان می‌دهد و دو نفر دیگر را به شهر می‌آورند. حال رابطه بین غوریزایی‌های خوست و طالبان به شدت متشنج شده است.

سردار

طالبی اخلاق

د ۱۳۷۸ کال د جوزا په ۱۶ نیټه د مازیگر په څلورنیمو بجو، د امربالمعروف موټر د دوه ځوانو هلکانو (نومونه یی خوندي دی) ترڅنګ چی د پښتونستان واپ د اوبو د یوې فواری خواته ناست وو، ودرید او د هغوی څخه یی پوښتنه وکړه چی دلته څه کوی. هلکانو ورته په ځواب کی وویل چی هسی ناست دی او خبری کوی. خو طالبانو ونه منله او دواړه یی په موټر کی له ځان سره خپلی قرارگاه ته ویوړل. هلته یی کوچنی هلک له ځان سره یوې کوټی ته بوتلو او دمعاینی په نوم یی ورسره د بدچلند کولو وروسته، رابهر کړو او ورته یی وویل چی «ته ښه هلک یی او اخلاق دی خراب ندی. مونږ ستا معاینه تر سره کړه، پکی څه شی نه وو.»

شریف

طالبان او د نغمی کسټ

د روان کال د جوزا په میاشت کی د امربالمعروف موټر طالبان د کابل ولایت د دریم مکروریان څخه د تیریدو په وخت کی، ددی پر ځای چی د نغمی کسټ د موټر په ټیپ کی کیږدی، سهواً د لاسپیګر په ټیپ کی یی ږدی او بی پروا خپلی لاری ته ادامه ورکوی. خلک د کسټ په اوریدو حیرانیږی. تر څو چی فتاح اله ټکسی ران د هغوی پام دی مسئلې ته راوړی او هغوی بی له کوم ځنډه له هغه ځایه تښتی.

د پیسو په خاطر مرگ هم روا دی

د ۱۳۷۷ کال د لوی په میاشت کی طالبان د پیسو په خاطر د نوچکو یو لوی تجار وروسته له وژلو نه په اوبو کی غورځوی او د هغه ټوله دارایی غصبوی.

غلا او میلستیا د طالبانو په وړاندی

د تیرکال د لوی په ۲۵ نیټه د شپې په یوه بجه د طالبانو یوه پله د صالحی کور ته چی د NCH په یوې څانګی کی قایله ده او خاوندیی د برق د آمریت پخوانی مامور وو او اوس د گنډو کار کوی، ننځی او د

اسراری که نزد ملایحیی داشت نمی توانست او را محبوس سازد که البته از این جریان شخص قومندان خارندوی خبر دارد. سپس والی به قومندان خارندوی فراه تلفن می کند که ملایحیی را به خارج ولایت اعزام نماید تا اذهان مردم را تغییر دهد.

شایان یادآور است که رئیس امربالمعروف که به مرض توبرکلوز مصاب است دوزن دارد و با پول زیادی که به بهانه های مختلف و از فروش چرس، تلویزیون های رنگه و ویدیو کاست های ضبط شده ی مردم اندوخته، می خواهد زن سوم نیز بگیرد.

ننگرهار

علی سینا

گدایی او د طالب بی عزتی!

د ۷۸ کال د جوزا په ۲۲ نیټه د مازیگر په پنځه نیمو بجو حمیرا، خورشید او فرشته چی دری واپو خیرات ټولولو، د ننگرهار د مخابرانو په چوک کی یی یو ځوان طالب ته چی د نوی ماډل موټر نه را کښته شوو وویل چی د خدای لپاره ورسره مرسته وکړی، هیڅ څه نلری او ماشومان یی په کور کی له لوږی مړه کیږی. طالب نه یواځی دا چی هیڅ څه یی ورته ورنکړل، بلکه په خپلو باپیګار دانو یی امر وکړ چی دری واپه ښځی په موټر کی واچوی، ځکه چی د هغه بی عزتی یی کړی ده. طالب ښځی راساً بندی ځانی ته بیایی او په هری یوې باندی ۶ میاشتی قید خیژی.



جلال آباد

فقر، بدبختی او گدایی د طالبانو د توری واکمنی ارمان دی

ک.ب.ر.

طالبان د خپل ځان نه هم غلاکوی

د ۱۳۷۸ کال د سنبلې د میاشتې په دریمه نیټه د سهار په شپږو بجو د خلکو کورونه د وسله والو طالبانو له خوا محاصره او تلاشی شو. په اول کې د تلاشی وجه معلومه نه وه. خو وروسته د پوښتنو او تحقیق څخه څرگنده شوه چې د جلال آباد د فواید عامې پېپو غلا شوی دی. حال دا چې په دغه پېپو کې د طالبانو څخه پرته بل هیڅ څوک نه و. وروسته د تلاشی خلکو وویل چې غلام په خپله کوی او غلو پسې هم گرځی.

طالبان او د قدرت په سر جگړه

طالبان چې د قدرت لیونیان دي، په دې وروستیو وختو کې یی مینځنی اختلافونه زیات شوي دي. د بیلګې په توګه د ۱۳۷۸ کال د سنبلې په ۷ نیټه د مولوي صدراعظم د ننګرهار والي او ملارا کې د قول اردو رئیس اختلافونو هغه وخت شدت وموند او په یو بل باندې پزو کولو ته ورسید، چې مولوي صدراعظم په یوه غونډې کې چې لوړ رتبه نظامي او دولتي طالبانو هم په کې ګډون درلوده، په قول اردو کې د یو شمیر نوو کسانو د زیاتیدو غوښتنه وکړه. دا غوښتنه د ملا را کې د قهر او غضب سبب وګرځیده او ویی ویل چې «قول اردو زما شخصي چوکۍ ده او دا ما پورې اړه لري چې څوک مقرر کړم او څوک له هغه څخه وباسم».

مولوي صدراعظم بالاخره ملارا کې مجبور کړو چې د ولایت څخه ووځي او خپل پلارنی ځای ته لاړ شي.

د ننګرهار ښاروالی یا د چور ریاست

د ننګرهار په ښاروالی باندې خلکو د چور ریاست نوم ایسي دی. ځکه چې ددې ریاست مشر مولوي عبدالسمیع، د خپلې پلې پټلۍ سره یو ځای د پیسو پیدا کولو په خاطر هره ورځ په ښار کې یوه هنګامه جوړه وي او په ډول ډول پلمو د خلکو څخه پیسې اخلي. همدا شان یی د زیاتنرو خلکو کورونه او ځمکې د دولتي ځمکو او کورونو په نامه نیولي دي او د قصابانو څخه په دې بهانه یو لک پیسې اخلي چې هغوی ته مسلخ خانی جوړه وي، حال دا چې هغه ټولې پیسې په خپل مینځ کې ویشي. مولوي عبدالسمیع چې پخوا به پیاده ګرځیده، اوس د همدې

هغې خاوند ترې او ورته وایي چې: «مونږ ستا میلمانه یو او باید راته هر ډول خواپه تیار کړي.» صالحه د سهاره پورې هغوی ته ډول ډول خورا کونه تیاروي. طالبان وروسته له خواپو کله چې سهار کیږي، د کورټول مال په پیری آرامی سره په خپل موټر کې اچوي او له ځان سره یی وېي.

طالب شوی ابراهیم خپله ښځه حلالوي

ابراهیم د قلعه نجانان اوسیدونکی او د طالبانو اجیر لکه د خپلو نورو طالبی مشرانو په شان د پیسو په خاطر حاضر دی، هر ډول جنایت ته غاړه کیږدي.

یوه ورځ هغه خپله ښځه شمیم مجبوره وي چې لاړه شي او دخپل پلار څخه د پیسو او شپږ جریبه ځمکې غوښتنه وکړي. خو د هغې پلار وایي چې نه پیسې او نه ځمکه ابراهیم ته ورکوي ځکه چې پوهیږي هغه یی په کوم لار کې مصرفوي. کله چې ابراهیم د خپل خسر د رد ځواب څخه خبریږي، بی له ځنډه د خپلې ښځې په غاړه را کاري او بیایي له بام څخه کښته غورځوي. خو له نیکه مرغه چې ګاونډیان خبریږي او شمیم شفاخانې ته رسوي او هلته یی تداوی کوي. د شمیم پلار د دغې خبر د اوریدو وروسته سمدلاسه سکتته کوي او د ۷۷ جدې په لسمه نیټه مړ کیږي.

رفیع

طالبان تور لګوي او رشوت اخلي

د روان کال د جوزا په ۲۵ نیټه د شپې په یولس نیمو بجو د امر بالمعروف موټر د ننګرهار ولایت د غاښونو، غوږونو، ستوني او پزې روغتیا یی کتنځی ته ورځي او په دغه ځای کې په پا کټر محمد طاهر، پا کټر عبدالفتاح، پا کټر جمعه خان او د هغوی په درې میلنو (عبدالمالک، عتیق الله، نسیم) باندې چې د خوب نه یی راوینس کړي وو، د قمار وهلو تور لګوي. پا کټران هر څومره وایی چې هیڅ ګناه لري خو طالبان چې مشري یی خدامحمد د امر بالمعروف د ریاست معاون درلوده، هغوی له ځان سره بیایي او په یوې پیری کوچنۍ او بوینا کې کوټې کې یی بندي کوي.

کله چې پا کټر عبدالفتاح د هغوی څخه د قمار وهلو ثبوت غواړي، خدامحمد دستور ورکوي چې د هغه سر وچ وڅړوي تر څو بیا اعتراض ونکړي.

نوموړي کسان وروسته د ۲۴ ساعتو نه هغه وخت خوشی کیږي چې طالبان د هغوی څخه غټ رشوت اخلي.

غلا شو پیسو له کبله د مرسیدیز بنز خاوند دی.

ډسکو ملا او هندو

د ننگرهار ولایت د «افغانستان بانک» په مقابل کی د یو هندو سرای موقعیت لری چی هغه هم د جنگ له کبله تقریباً وېجاړه شوی ده. ددغه ولایت د ښاروالی رئیس چی د ډسکو ملا په نوم یادیږی، د دولتی مال په نامه، د نوموړی سرای د غصب کیدو دعوا وکړه. هندو په مقابل کی خپله قباله او ټول اسناد راوپل چی سرای د هغه ده خو ښاروال په جگ او قهر جن آواز هغه ته وویل: «که پیری دا سرای ستا وی، نو همدلته قسم وخوره او مسلمان شه او که نه نو دا سرای دولتی ده.» هندو د مسلمان کیدو او قسم خوړلو له ویری د سرای څخه تیر شو او په دی توگه هغه د طالبانو لاس ته ورغی.

«د کتابونو سوځول ثواب لری»

د روان کال د سنبلی د میاشتی په څلورمه نیټه د امریالمعروف له خوا اعلان وشو چی نن په دری بجو د مخابراتو په چوک کی عشقی کتابونه سوځول کیږی او ځینو کسانو ته جزا ورکول کیږی، باید ټول خلک په مقرر شوی وخت هلته حاضر وی. زه هم هلته لاړم. مولوی فدا محمد چی ځانته د امریالمعروف معاون وایی او د خلکو په مینځ کی د بدو اخلاقو په درلودلو شهرت لری په دری بجو راغی او په اصطلاح د کتاب سوځولو په مراسمو یی پیل وکړ او ویی ویل: «د اسلامی کتابونو څخه پرته، نور ټول کتابونه غیر اسلامی، گمراه کوونکی او عشقی دی او د داسی کتابونو سوځول ثواب لری.» زیاتره هغه کتابونه چی په دغه ورځ و سوځول شول، ټولو زمونږ د وطن د علم، فرهنگ او ادبیاتو څخه نمایندگی کوله.

یعقوب

د طالبانو خیرات او غلا

د ۷۸ کال د اسد د میاشتی په ۵ نیټه د سرخرو د ولسوالی د قلعه معروف په کلی کی د طالبانو یو پاونسن چی دری کسان په کی سپاره وو، د حبیب الرحمن د کور د دروازی مخی ته ودریږی او هغوی ته د وریجو یو دیگ ورکوی او وایی «چی خیرات مو کړی دی.» کله چی دکور اوسیدونکی (د محمد اسماعیل او عبدالعزیز په گډون) دغه وریجی خوری، ټول مسموم کیږی او بیا د گاونډیانو له خوا شفاخانۍ ته وپل کیږی. دغه طالبان د وخت څخه استفاده کوی او د شپي له خوا د

حبیب الرحمن کور ته ننوځی، غواپی چی د هغه د کور ټول څیزونه غلا کړی. خوله نیکه مرغه حبیب الرحمن چی دغه وریجی یی نه وی خوړلی او په کور کی وه، راوپیښیږی او غله مجبوره کیږی چی وتښتی. خو سبا ته یی د طالبانو مشران حبیب الرحمن حوزی ته را غواپی او ورته وایی چی باید غله پیدا کړی او که نه هغه ته به د حکومت او طالبانو د بد نامولو په خاطر جزا ورکړل شی.

س.پ.

وقتی مردم کف می زنند و تکبیر نمی گویند

طالبان به خاطر ادای نماز در روز عید قربان مردم شهر جلال آباد را در جوار پل بهسود بخاطر ادای نماز عید جمع نمودند. قبل از نماز چند تن از سران طالبان به سخنرانی پرداختند. چون مردم از جرم و جنایات و رشوت ستانی آنان آگاهی کافی دارند، سخنان آنان هیچ تاثیری بر آنان نمی گذاشت. در این وقت طیاره ای جت در فضای شهر پدیدار گشته و بالای سر مردم نمازگزار چندین بار دور می زند. مردم از دیدن حرکات طیاره شروع به کف زدن های ممتد می کنند که مولوی صدراعظم معاون زون شرق با بلندگو فریاد می کشد که «ای مردم نعره ی تکبیر بگویند.» مردم به گفته ی ملا صدراعظم توجهی ننموده و به کف زدن ادامه می دهند. طالبان از این حرکت مردم به خشم آمده و به فحش و دشنام دادن شروع می کنند. بعداً مولوی کبیر با سخنرانی خود می خواهد فحاشی طلبه ها را بر مردم توجیه نماید اما مردم باز هم او را اخلال نموده و نمی گذارند که به چرندگویی خود ادامه دهد.

ب.ن.

شورش محصلان پوهنځی طب ننگرهار

به تاریخ ۹ قوس ۱۳۷۷ ساعت ۱۱ نمایندگان محصلان با مولوی یوسف رئیس طالبی پوهنځی گفتگویی نمودند. آنان به رئیس می گفتند که از مدتی به این سو وضع غذایی شان خراب است. چندی قبل هم شکایت کردند که طبق تابلوی دولتی آذوقه ی شان حواله نمی شود و او به آنان وعده های زیادی داد اما تا حال کدام تغییری در وضع غذایی رخ نداده است. قبل از این آنان با مقامات ولایت ننگرهار نیز در این مورد بحث نمودند که در نتیجه مولوی صدراعظم کفیل ولایت ننگرهار، مدیر لیلیه ۱۱ را تبدیل کرد و او هم به این نظر توافق داشت. با این هم وضع غذایی محصلان بهبود نیافته است بنابراین موضوع را برای شان

روشن کنید.

مولوی یوسف در جواب می گوید که این مسئله مربوط ولایت بوده و از صلاحیت وی خارج است. محصلان اظهار می دارند: «ما همه ی سلسله مراتب لوژستیکی را می دانیم و تمام مسئله این است که اگر شما با مدیر لیلیه سازش نداشته باشید، تابلویی که حواله است اما اجرا نشده است و آن فورم ها واضح می سازد شما با اشخاصی که خلاف مقررات کار می کنند همکاری دارید.» حرف های محصلان که حقایق را در برداشت مولوی یوسف را خشمگین ساخته و محصلان را به باد دشنام و ناسزا می گیرد. بعداً برادر خود مولوی ایوب را که مسئول قطعه منتظره ی ولایت ننگرهار و از افراد مولوی کبیر است به پوهنخی طب می خواهد تا موضوع را از طریق اصول طالبی حل کند. مولوی ایوب، یکی از نمایندگان محصلان به اسم نسیم رالت و کوب کرده و به قومندانی خارندوی تسلیم می کند و خودش دوباره به قطعه مذکور به دارالمحصلان برمی گردد. چند لحظه بعد نسیم که از طریق مولوی قادری قومندان خارندوی رها گردیده، به لیلیه برگشته و بحث دوباره در می گیرد و به مولوی یوسف مکرراً اخطار ترک وظیفه داده می شود. مولوی ایوب دوباره توسط برادرش خواسته می شود تا به موضوع خاتمه بخشد زیرا محصلان همه در صحن پوهنخی طب برآمده و دست به اعتراض زده بودند. مولوی ایوب آمده و به جستجوی نسیم می پردازد اما خلاف توقع وی سنگی از جانب یکی از محصلان خشمگین بطرفش پرتاب می شود و به شیشه ی موترش می خورد. ناگهان اوضاع از کنترل قومندان طالبی خارج شده و برخورد تن به تن میان افراد مولوی ایوب و محصلان رخ می دهد. در این جریان مولوی یوسف و مولوی ایوب نیز از جانب محصلان لت و کوب می شوند اما یکی از طالبان با ضربه ی مسلسل به طرف محصلان آتش می کشد که در نتیجه یکی از محصلان بنام عبدالرحیم به شهادت رسیده و دو نفر دیگر یکی دادمحمد شدیداً زخمی شده که بعداً جان می سپارد و چندین نفر دیگر نیز مجروح گردیده و به شفاخانه انتقال داده می شوند.

بغلان

۴۰۴

نگاهی گذرا به وضع عمومی در بغلان

در ولایت بغلان نیروهای سیاسی حزب وحدت اسلامی، حزب اسلامی گلبدین به سرگروهی بشیر بغلانی و مامور غیور و برادرش سیدرحمن که عمدتاً اولی در قسمت های شهر جدید و شهر کهنه و

اطراف و نواحی آن تسلط داشته و دومی سیدرحمن بعد از کشته شدن مامور غیور در بخش فابریکه قند مسلط هستند. در سقوط قبلی ولایت بغلان در اثر سازش با طالبان نیروهای آنان از پلخمیری به بغلان عقب نشینی نموده و به ولایت کندز انتقال داده شدند. در سقوط ۱۷ اسد ۱۳۷۷ به اساس همان خدمت بشیر و سیدرحمن، طالبان با آنان برخورد خوبی نموده و مناطق هر کدام را با اسلحه و مهمات در اختیار شان گذاشتند. بشیر امیدوار بود که بعد از تصرف طالبان شاید در ولایت بغلان والی ویا اقلای قومندان امنیه و یا نظامی تعیین گردد اما هیچکدام نشد. شکر رنجی ها بین طالبان و بشیر خان موجود است. زمانیکه جبهه مخالفین تا نهرین پیش آمد، بشیرخان نهرین را به مخالفین تسلیم و خودش در قسمت کوتل که در چند صد کیلومتری بغلان واقع است عقب نشینی نمود، چون نزدیک ترین راه بین تخار و بغلان و مزار شریف از طریق نهرین بود، از تمام موترهایی که از مزار شریف مال التجاره را حمل می کردند و از ولسوالی نهرین به تخار می روند تا دوازده صد لک افغانی می گرفت طالبان چند گروپ مسلح خود را به بغلان انتقال داده اند اما به بشیر کاری ندارند.

طالبان مثل همه ولایات متصرفه شان می خواستند از بغلان نیز مالیه اراضی اخذ بردارند، بشیر مخالفت نموده و گفت که چون در سال ۱۳۷۷ آب نداشتند غله نشده و لذا امیر المومنین آنان را معاف کند. طالبان آنچه را که در برابر مردم پلخمیری و سایر ولایات انجام داده و می دهند، در برابر مردم بغلان و کندز نتوانستند انجام دهند مثلاً تلاشی برای پیدا کردن سلاح در هر دو ولایت نبوده حاضری برای نماز نیست، موی سر و ریش تا حدودی قیودات ندارد، و چند مکتب دختران و پسران در ولایت بغلان از طرف کمیته سویدن فعال اند.

حتی حاجی محمد یکی از قومندانان بشیر، معاون ریاست فابریکه قند بغلان بنام حاجی عبدالرحیم را که از طرف طالبان در ماه میزان ۱۳۷۷ مقرر شده بود، در نور ۱۳۷۸ مورد لت و کوب شدید قرار داد. موضوع آنان به آمرزون شمال مولوی عثمان راجع شد. او هم فقط چند روز حاجی محمد را نظر بند ساخت و بالاخره آزادش نمود.

حزب وحدت که در قسمت های دهنه غوری و دند تسلط داشت فعلاً موجود نیست. وحدتی ها جنایات بی شماری انجام داده اند. چاه های چندین متر عمق و درون به درون آنان در قسمت کهن مسجد از جنایات هولناک آنان حکایت می کند. قطع درختان پشتون ها، تخریب خانه های آنان، انتقال چوب، دروازه و کلکین و اموال غیر پشتون ها کار روزانه ی وحدتی ها بوده. در مناطق زیر سلطه وحدتی ها یک نفر پشتون هم نبوده و همه خانه و زمین شان را گذاشته به پاکستان و یا بغلان فرار نموده اند. بعد از شکست حزب وحدت و کیانی ها و تسلط طالبان مردم بالای خانه و زمین های شان حاضر شده اند، تعدادی از آنان به همراهی طالبان، وحدتی ها را تعقیب نموده و مقداری از مال های سرقت شده ی شان را بدست آورده اند.

خانواده سیدکیان که تقریباً نصف ولایت بغلان را در دست

دست می‌دهد و بعد از چندین روز که رها می‌شود فامیلش او را بصورت مخفی غرض تدای به مزار شریف انتقال می‌دهند. طالبان دوباره به خانه او می‌آیند و پسر ۱۴ ساله‌اش را می‌خواهند با خود ببرند ولی او فرار می‌کند سرانجام او مجبور می‌شود با پدر و سایر اعضای فامیلش به کراچی پاکستان مهاجر شوند.

● حاضری برای نمازگزاران در تمام مساجد موجود است که همیشه در نمازهای خفتن و صبح گرفته می‌شود و کسانی که غیرحاضر باشند به امر بالمعروف معرفی می‌گردند تا جزای شلاق و حبس را ببینند.

بچه‌بازی حمادالدین رئیس امر بالمعروف

● مولوی حمادالدین، رئیس امر بالمعروف ولایت بغلان که مردم را به جرم پائین بودن پاچه تنبان شان شلاق می‌زد، در جوزای ۱۳۷۸ به کندز می‌رود و با پسر بچه‌ای شب را در یک اتاق می‌گذراند. فامیل بچه از گم شدن وی به ولایت کندز اطلاع می‌دهند. افراد مسئول ولایت درک بچه را در همان اتاق با مولوی صاحب حمادالدین پیدا می‌کنند. وقتی می‌خواهند او را دستگیر کنند، مولوی با بچه فرار می‌کنند اما در حصه علاقه‌داری علی‌آباد کندز دستگیر می‌شوند. ولایت بغلان بخاطر آن که بیشتر از این روسپاه نشوند از ولایت کندز تقاضا می‌کند که مولوی را آزاد کنند. والی بغلان از مولوی بچه‌باز می‌خواهد تا جهت آرام ساختن مردم و جلوگیری از رسوایی بیشتر، در مسجد جامع پلخمري به مردم تبلیغ کند که این مسئله دروغ است. مولوی ضمن خواندن آیات و حدیث‌ها موضوع را تکذیب می‌نماید اما چند روز بعد از وظیفه برطرف شده و کسی دیگری جایش انتخاب می‌شود.

«اعتصاب کار کمونیست‌هاست»!

در ثور ۱۳۷۸ کارگران فابریکه سمنت غوری بخاطر تلف شدن حقوق و امتیازات تشویقی شان توسط مولوی سیدالرحمن رئیس سمنت غوری، دست به اعتصاب زده و حاضر نشدند فابریکه را فعال نمایند. رئیس فابریکه آنان را در مسجد سمنت غوری جمع نموده ضمن دو و دشنام به کارگران ابراز داشت: «اعتصاب کار کمونیست‌هاست. در اسلام اعتصاب وجود ندارد. اگر کسی کار می‌کند سر کار برود وگرنه خانه‌های فابریکه را تخلیه کند.»

مولوی سیدالرحمن که فکر می‌کند فابریکه سمنت مال میراثی اش است، مامورین و کارگران را هر زمانیکه در برابر خیانت‌ها و استفاده جویی‌های شان سد واقع شوند برطرف می‌کند. چنانچه مدیر تخنیک فابریکه و مدیران محاسبه و کنترل از فابریکه برطرف و از

داشتند، تمام دار و ندار خود را گذاشته و بدون تک تفنگ از ولسوالی پلخمري فرار نمودند. ده‌ها دیوبی مهمات، مواد خوراکی، مفروشات و... به تصرف طالبان در آمد و آنان هم در همان روزهای اول همه را از دره کیان به قندهار انتقال دادند.

خان آغا، پسر کیان، یک ماشین تصفیه طلا را در دره کیان نصب نموده بود که روزانه به همکاری انجنیران دو کیلو طلا حاصل می‌داشت. بعد از سقوط پلخمري و دره کیان یک تعداد سامان آلات معدن طلا دره کیان به پلخمري انتقال داده شد و متباقی با اجناس و لوازم «خانه عقاب» چپاول گردید.

طالبان می‌خواهند ماشین طلا را در ولسوالی پلخمري فعال ساخته و مواد معدنی را از دره کیان به پلخمري انتقال داده و از آن طلا استخراج نمایند.

در اسد سال ۱۳۷۷ طالبان تصمیم گرفتند تا دروازه‌های مکاتب را به روی شاگردان دختر و پسر مسدود کنند. آنان به زنان و دختران اعلان نمودند که دیگر نمی‌توانند به مکاتب و مؤسسات تعلیمی و تولیدی و دواير رسمي رفت و آمد داشته باشند و کتاب حاضری شان را باید در خانه‌های شان امضا نمایند. اما بعد از عقب ۱۳۷۷، زنان و دختران شاغل در مؤسسات دولتی و تصدی‌های ذغال سنگ شمال، نساجی پلخمري، سمنت غوری را از کار برکنار و معاشات آنان را قطع کردند. عریضه‌نگاری‌های زنان مذکور هم هیچ جایی را نگرفت.

● در پلخمري و ولسوالی‌های دوشی، دهنه غوری، خنجان، تاله و برمک بعد از سقوط بدست طالبان، مکاتب مسدود گردید. در مکاتب دختران از جمله لیسه حوا در شهر پلخمري مدرسه‌ای اسلامی بنام برپا شده که در آن تعدادی از پسران به خواندن دروس عربی مشغول اند. در مکاتب نه معلم وجود دارد و نه درس، نه کتاب و نه دیگر ضروریات درسی.

● در پلخمري دو شفاخانه موجود است یکی به نام شفاخانه نساجی و دیگری شفاخانه عامه. در هر دونه دوا وجود دارد و نه داکتر. در راس این شفاخانه‌ها مثل سایر دواير دولتی ملاها بحیث رئیس مقرر اند که داکتران را از جمله «ملحدین» و «کمونیست»‌ها دانسته و هیچگونه اهمیتی به آنان قایل نیستند. چنانچه داکتر عارف مومن وقتی روی مسایل صحی و اداری شفاخانه با رئیس شفاخانه نساجی گفتگو کرد از وظیفه برکنار شد.

● داکتر «نرم‌گوی» متخصص جراحی و داکتر مجید از طرف قومندانی در ثور ۱۳۷۸، مورد لت و کوب شدید قرار گرفته و محبوس گردیدند که هر دو با مداخله‌ی مردم رهایی یافتند.

● بعد از سقوط پلخمري امیرجان معاون ریاست معارف ولایت بغلان بر علاوه وظیفه رسمی بالای یک کراچی چای و بوره و صابون به فروش می‌رساند تا گذاره شبانه روزی نماید. در اواخر میزان ۱۳۷۷ حوزه اول امنیتی واقع در سینمای پلخمري، او را به اتهام همکاری با کیان دستگیر و آنقدر شکنجه و لت و کوب می‌کند که توان حرکت را از

خانه‌های شان کوچ داده شدند.

آنجا به زندان پلچرخی منتقل شدیم. سپس جوانان را نگهداشته و ما ریش سفیدان را رها کردند.»

پروان

لعلی

از لیسه میرمسجدی به زندان پلچرخی

چشم‌دید یکی از دوستان:

«روز سه‌شنبه ۱۲ اسد صبح غرض ادای نماز به طرف مسجد روان شدم تعداد نمازگزاران خیلی کم بود. علت را جویا شدم. دانستم که پسران جوان شب گذشته بعد از اشغال کاپیسا و کوهستان توسط طالبان، منطقه را ترک گفتند. تصمیم گرفتیم که نزد قومندان طالبان که در لیسه میرمسجدی قرارگاه داشتند برویم تا برخورد شان را در مقابل مردم محل بدانیم. تعدادی از ریش سفیدان جمع شده و آماده رفتن شدیم. در جریان صحبت متوجه شدیم که دو موتر مقابل دروازه مکتب متوقف شده و چند طالب از آن بیرون آمده با طالبان داخل مکتب گپ زدند. ما متوجه شدیم که از موترها خون چکیده و صدای ناله هم شنیده می‌شد. ایثار زخمی‌های جنگ بودند. طالبان به ما دستور دادند که از سایه دیوار به طرف میدان فوتبال برویم. هنوز حرکت نکرده بودیم که تعداد دیگری از مردم از قریه‌های باکوخم، قاضی خیل و غیره قرای نزدیک ولسوالی کوهستان به سرکردگی مولوی عبدالحنان که دامادش در صفوف طالبان بنام مولوی عیداله است، به ما پیوستند. طالبان بدون توجه به او آنان را با ما یکجا در زیر آفتاب گرم تابستان ایستاد نمودند. مولوی عبدالحنان نزد مشر طالبان رفت و از او خواست تا ریش سفیدان را رها کنند ولی طالبان فقط به خودش اجازه دادند که برود. مولوی قبول نکرد و دوباره به جمع ما آمد. بعد از چند ساعت مولوی عیداله با موتر کروزر شیک خود داخل لیسه شد و توجه‌اش را هفتاد نفر ریش سفید جلب کرد که زیر اشعه آفتاب سوزان با مولوی عبدالحنان ایستاد بودند. وی جویای احوال شد مولوی برایش گفت که ما زندانی هستیم. عیداله عصبانی شده و خطاب به مردم گفت: «هموطنان محترم من از دیدن این وضع تکان خوردم و سخت ناراحت هستم. چون مسئولان داخل این قرارگاه رانمی‌شناسم می‌روم با مقامات دیگر صحبت می‌کنم و از همین لحظه بخاطر نجات شما در تلاشم.» وی از فرط قهر به موتر خود سوار نشده پیاده به طرف سرک عمومی به حرکت افتاد. یک ساعت بعد مولوی را از بین ما جدا کردند و بقیه را در یک قلعه در شمالغربی لیسه برده و نام‌نویسی نمودند و شام یک لاری پنجره‌دار را آورده و گرسنه و تشنه ما را به کابل فرستادند. ساعت ۸ صبح به قطعه گارد واقع خواجه‌بغرا رسیدیم و از

طالبان مسئول سوزاندن خانه‌های مردم

طالبان در مقابل اعتراض کشورها و ملل متحد چنین وانمود کردند که گویا قبل از داخل شدن آنان، این مناطق در اثر جنگ‌ها و سلاح ثقیله حریق گردیده بود و آنان مسئول این آتش سوزی‌ها نیستند، در حالیکه اکثریت مردم شاهد به آتش کشیدن خانه‌ها و مزارع خود توسط طالبان بودند.

بتاریخ ۲۱ و ۲۲ اسد تعدادی از خانواده‌ها که با دست خالی مناطق خود را جبراً ترک گفته بودند از اعمال طالبان بعد از اشغال قریه‌باغ و استالف چنین اظهار داشتند: «طالبان پسران جوان و مردان میانه سال را به گلوله بستند؛ زنان و مردان پیر، اطفال و زنان جوان را با مواشی شان از خانه‌ها خارج نموده و منازل را با غله، فرش و همه دار و ندار آنها آتش زدند.

سگ جنگی میان بادار و نوکر

بتاریخ ۱۳ اسد یک عده از طالبان غوربندی که مقابل احمدشاه مسعود می‌جنگیدند از عقب هدف گلوله‌باری عرب‌ها قرار گرفتند و علت آن هم فقط فارسی‌زبان بودن و شیعه بودن طالبان غوربندی بود. این وضع باعث زد و خورد بین طالبان قندهاری و هلمندی از یک طرف و عرب‌ها از سوی دیگر شد.

نفرت مردم از طالبان عرب و پنجابی

در شروع تعدادی از مردم غوربند جبراً به صفوف طالبان پیوستند و مقداری پول هم به آنان کمک کردند. بعد از تشدید جنگ‌ها و کوچ دادن جبری مردم مناطق کوه‌دامن توسط طالبان عربی و پنجابی بسیاری از مردم غوربند لوله‌های تفنگ خود را جانب عرب‌ها و پنجابی‌ها گرفتند.

در جریان جنگ‌ها اکثر طالبان به دورویی رهبران خود پی‌برده و دانستند که رهبران شان به دین و شریعت پایبند نبوده و فقط برای مقاصد سیاسی خود و فریب دادن جوانان از نام اسلام استفاده می‌کنند. اکثریت آنان مایل به اشتراک در جنگ در شمالی نبودند. به همین علت ملا عمر مجبور شد که قومانده جنگ در شمالی را در دست خود بگیرد. چون بالای کسی دیگر

اعتماد ندارد.

زاهد

بامیان

ق.ش.

یورش و جنایت‌های طالبان در بامیان

به تاریخ ۱۷ سنبله ۷۷ نیروهای طالبان وارد منطقه دوآب میخ‌زرین و علاقه داری سیغان شدند. سران کهمرد و سیغان که اکثراً وابسته به جمعیت اسلامی بودند به سرکردگی «ملازوی» به طالبان پیوسته و دوشادوش آنان علیه نیروهای حزب وحدت می‌جنگیدند. به تاریخ ۲۲ همین ماه طالبان وارد بامیان شدند. تمام نیروهای حزب وحدت قبل از ورود آنان فرار نموده بودند. به تاریخ ۲۴ سنبله نیروهای حزب وحدت دوباره به بامیان حمله نموده و بسیاری از مناطق را از طالبان پس گرفتند ولی پیروزی شان دوامی نکرد و بعد از ظهر طالبان دوباره بامیان را تصرف نمودند.

در این جنگ سی نفر از طالبان را سکرتر خلیلی به نام جوهری در زندان تیرباران نمود. چهل نفر دیگر در جریان جنگها کشته شدند. قرارگزارشات حدود ۸۰۰ الی ۱۰۰۰ نفر در بامیان توسط طالبان به قتل رسیده اند که اکثر شان را ریش سفیدان، زنان و کودکان تشکیل میدادند. طالبان مردم بی دفاع بامیان را از خانه های شان کشیده و به گلوله می‌بستند. زمانی که حزب وحدت در بامیان شکست خورد، بسیاری از مهاجرانی که از مزار آمده بودند و در اطراف شهر بامیان و تکیه خانه ها جابجا شده بودند توسط طالبان کشته شدند. طالبان در بامیان مرضیانی را که در شفاخانه بستر بودند نیز به قتل رسانیدند.

طبق گزارشاتی ۳۰۰ نفر در بامیان کشته شده که از جمله ۲۰ نفر آن نظامی و متباقی همه مردم بی گناه منطقه بودند. بطور مثال از قریه سر آسیاب ۵۴ نفر کشته شده اند که اکثر شان را ریش سفیدان بین سنین ۴۵ تا ۸۰ ساله تشکیل میداد و همه در خانه های خود برای حفظ اموال شان نشست بودند. جریان کشتار مردم توسط طالبان یک هفته دوام داشته و با ختم این «عملیات تصفیه‌ای» طالبان تدارک حمله به ولسوالی یکاولنگ را گرفتند.

حمله به ولسوالی یکاولنگ و پنجاب

با سلطه طالبان بر بامیان، مردم از وحشت طالبان و شنیدن کشتار آنان در مزار، دره کیان، بامیان و غیره مناطق، چندین بار بین خود فیصله کردند که بامیان باید به طالبان «بیعت» دهد، اما نظامی های مستقر در

زن و کلاشینکوف اش

یکی از دریوران طالب می‌گوید: «در جبل السراج بودیم و مخایره ما با مخایره مخالفین سر خورد آنان از من پرسیدند که کی هستم و چه می‌کنم؟ من گفتم که دشمن دار هستم و بخاطر دور بودن از دشمن خود اینجا آمده‌ام. گفتند که زود از منطقه خود را بکش که کشته می‌شوی. به قومندان خود گفتم که هر چه عاجلتر اینجا را ترک بگویم. چند دقیقه بعد از خارج شدن ما جنگ شدید در گرفت و کسانی که آنجا بودند کشته، زخمی و یا اسیر شدند. موتر ما به چاریکار رسید. در نزدیک سرک عمومی زن و مردی اشاره توقف داد ولی قومندان مانع شد. زن چادری خود را بلند کرده با کلاشینکوف دست داشته خود بالای موتر ما انداخت نمود ولی اصابت نکرد. با موتری که از دنبال ما در حرکت بود درگیر شدند ولی موتر سومی که از راه رسید آنان را از بین برد.»

کشته شدن ملا عبدالرزاق آخند

یکی از طالبان که سابق در حزب گلبدین بود یعنی همیشه سگ هار است چه به رنگ سیاه و چه سفید، می‌گوید: «در جبل السراج وضع خیلی بد بود. می‌خواستیم فرار کنم ولی جنگ شدید شد و فرار نتوانستم. در جنگ دو نفر خود را از دست دادیم یکی ملا برادر که هیچ اثری از او نیست و دومی ملا عبدالروف آخند قومندان قول اردوی مرکزی بود که در حال فرار موترش را زدند. خود و دریورش را طالبان از صحنه خارج کردند ولی موتر کروزر، یک دستگاه مخایره که اکثراً ملا صاحب با آن با عربستان سعودی ارتباط می‌گرفت و مبلغ ۱۷۰ لک کلدار، ۲۰۰۰۰۰ دالر و ۳۰۰۰۰۰۰ افغانی در موتر باقی ماند.»

احمدولی

سوزاندن کودکان

بتاریخ ۲۴ اسد ۱۳۷۸ از فرزه می‌آمدم و به منطقه دکور رسیدم که دیدم پاکستانی‌ها در منزل دوم یک خانه حدود ۱۵ طفل را جمع کرده و منزل پایین را آتش زده اند. شعله‌های آتش به طرف منزل دوم بالا می‌رود. اطفال چیغ می‌کشیدند و این جانوران دورتر از خانه به تماشا نشسته و لذت می‌بردند.

یکاولنگ به این خواست مردم پاسخ منفی دادند.

به تاریخ اول میزان ۷۷ طالبان وارد یکاولنگ شدند که نیروهای خلیلی مقاومت نکرده و بناء طالبان بدون ممانعت آن را به تصرف در آوردند. باوجود این طالبان حدود ۲۰ نفر از مردم بی گناه را قتل نمودند که از آن جمله دو طفل و دو زن و یک نفر گدا هم شامل بودند. در همین روز طالبان از هرکسی که با آنان برمی خورد، تفنگ خواسته و تهدید

روز دیگر طالبان به او احوال می فرستند که می خواهند اجناس اکسفام را به میدان هوایی انتقال دهند، اگر چیزهایی از او در آنجا باشد بیاید و ببرد. هما با خواهرش می آید تا اشیای شان را ببرند. طالبان هر دو را به اطاقی برده و یک شبانه روز پیش خود نگه می دارند. خبر بین مردم شایع می گردد. هما، زیبا و مادر شان ناگزیر به پاکستان مهاجر می شوند.

مستولان شورای

اسلامی با گرفتن بامیان از منطقه فرار کردند. یک هفته الی ده روز در یکاولنگ به اصطلاح خلاء قدرت بوجود آمده بود که در این جریان دزدان خلیلی گدام WFP و دکانهای مردم را چور کردند.

خلقی ها که سابقه جنایات شان بر هیچ هموطن پوشیده نیست امروز به نام اسلام و طالب مردم ما را از دم تیغ می کشند. با آمدن طالبان به

بامیان، یکاولنگ و پنجاب خلقی ها نیز شروع به فعالیت کردند. طالبان که به انسان های خود فروخته نیازمند اند، این گروه جنایت پیشه را به آغوش گرفتند. خلقی ها و پرچمی ها در جمعآوری اسلحه و مهمات به طالبان کمک شایانی انجام می دهند. عیدالصدفایق یکتن از خادیس های سابق نجیب، فعلاً به حیث خاد طالبی در یکاولنگ ایفای وظیفه می نماید.

لغمان

انحرکل

«باید هم د اسلام او هم د طالبانو سنت ادا کری»

د کله نه چی طالبان په لغمان کی وا کمن شوی دی، لکه د نورو سیمو په شان یی ددی ولایت په ولسوالیو کی هم خلکو ته پیری



بر مزار کدامین عزیز

باید گریست!!

که شهری از قبور

و داستان غارت

هر آنچه مهر

بر آن نهاده بوده ایم

پیش چشم ماست.

و کدامین مزار و

داستان

بوی انتقام می دهد!!

تا دور آن

بکی شویم.

ف.مرام

می کردند. تمام خانه های اطراف شهر یکاولنگ تلاشی شدند. از بسیاری خانه ها کمپل و زیورات زنانه را دزدیدند. فردای آن روز مردم از قریه ها و قصبات برای نجات جان شان دسته دسته پیش طالبان می آمدند و طالبان آنان را مجبور می ساختند که بگویند مرگ بر خلیلی، مرگ بر ایران، مرگ بر خمینی و... مردم نیز شعار ها را تکرار می کردند. طالبان مردم هزاره را به اشکال بسیار فجیع، توهین و تحقیر می نمودند. در جریان جمعآوری اسلحه نیز دو نفر کشته شدند. بسیاری از مردم از ترس این که زیر تیغ طالبان نیابند خانه و مال خویش را رها کرده و به کوه ها گریختند.

به تاریخ ۳ میزان طالبان پنجاب را تصرف کردند. در پنجاب ۳۲ نفر کشته و دو نفر طالب در قسمت کرمان مربوط ولسوالی لعل به قتل رسیدند. طالبان در پنجاب دست به بی ناموسی نیز زده و از جمله داستان بی ناموسی آنان به دو خواهر از این قرار است: طالبان از راه کوتل صدر برگ از طرف غرب، وارد پنجاب شدند. آنان در دفتر اکسفام جایجا شده و تعدادی از ماموران آن را نیز اسیر گرفته و دفتر را پایگاه خود ساختند. هما از جمله کارمندان اکسفام بود. هما به دفتر آمده و می خواهد لحاف و دوشک خود را ببرد. طالبان او را اجازه می دهند.

وحید

طالبان او د خلکو د ناموس ساتنه!

د لغمان د علینګ ولسوالۍ د «ارنی» کلی یو طالب چې عالم گل نومیده، هره ورځ به ددغه کلی د گورد (چینی) تر څنګ کښیناسته او ښځې او نجونې به چې هلته د اوبو اخیستلو لپاره تلې، ځورولې به یې. دا کار د کلی د خلکو د غضب او کرکې سبب شو او د نوموړي ولسوالۍ وسله وال ته یې ددغه طالب څخه شکایت وکړ. خو ولسوال ددې پر ځای چې د نوموړي طالب ددغه ناوړه عمل مخه ونیسي، هغه ته یې اجازه ورکړه چې هر څوک یې د لارې څنګ کیدو، له مینځه دی وړي. همدا وو چې د روان کال د اسد په ۱۴ نېټې د پنجشنبې په شپې یې ددغه کلي یو تکړه ځوان سید گل چې دهغه سره یې مخالفت درلود، په مرمیو سوري سوري کړ.

مولوی محمد نواب د علینګ ولسوال سهار وختی د واقعی ځای ته ورځي او څو کورونو ته د اور اچولو دستور ورکوي او خپل طالب د څه مودی لپاره بل ځای ته لیږدوي.

داود

د ۷۰ کلن عبدالحمید مرگ او طالبان

د روان کال د جوزا په شلمه نیټه د دهبالا ولسوالۍ د کڅاري کلي اوسیدونکی عبدالحمید چې ۷۰ کلن وو، ددغه ولسوالۍ د ولسوال له خوا غوښتل کیږي. بې له کوم دلیل دغه سپین ریزی دومره د وهلو ټکولو لاندې نیسي چې د کوما حالت ته رسېږي او وروسته د درې ورځو څخه په شفاخانې کې مړ کیږي.

وروسته څرګنده شوه چې د نوموړي سپین ریزی د ښمنانو «ولسوال صاحب» ته رشوت ورکړي وو او د هغه څخه یې غوښتې و چې په هر ډول وی، عبدالحمید آرام کښینوي.

ستونزې راپیدا کړې دي. مثلاً ښوونځي یې په دی خاطر تړلي دي چې وایی په دی کې د مسیحیت درس ورکول کیږي. یا په دی هڅه کې دي چې د خلکو تر مینځ پخواني شخړې بیا راتازه کړي او په دی توګه وکولای شي د دعوا د دواړو خواو څخه رشوت واخلي.

د علینګ په ولسوالۍ کې په اصطلاح د دعوا د حل کولو لپاره یو موټر تعین شوی چې د دعوا د دواړو خواو د تګ او راتګ مسئله حل کړي. که دا موټر یو کیلومتر هم گرځیدلی وي، دواړه خواوې مجبوره دي چې په بدل کې درې لکه افغانۍ ورکړي.

په نوموړي او نورو ولسوالۍ ګانو کې طالبان او د هغوی ګلبډیني وروڼه د خلکو او په تیره بیا د دهقانانو څخه د ماليې او عشر په نوم پیسې، وریجې، غنم او نور محصولات راټولوي. د بېلګې په توګه د ګلبډینو قومندان چې د پیر ظلم، رذالت او وحشت له کبله په پیری مشهور دی، ددې کار مشري په غاړه لري. وروسته د غلې ټولو نه زیاتره برخه یې ځان ته اخلي او پاتې یې طالبانو ته ورکوي. هغه وایی چې «زه د خپلې ګټې لپاره طالب شوی یم که نه ښځه یې له شریعت سره فلان کوم».

که څه هم د سپین ریزیو یو هیئت ولسوال ته ورغی او ویی ویل چې په شریعت کې یا مالیه ده او یا عشر، دواړه نشته. خو ولسوال ورته په ځواب کې ویل چې: «دا د ملا عمر فرمان دی او زه څه نشم کولای. باید هم د اسلام او هم د طالبانو سنت ادا کړي».

م.ص.ع

کوچی او د هغې جرم!

سید احمد د لعل محمد زوی د راجایی کلی اوسیدونکی چې لومړی یې د ګلبډین قومندان قرار سره کار کاوه، د خپل قدرت نه په ګټې اخیستلو سره د قادر لور تښتوي. قرار د خلکو له ویرې هغه ته دستور ورکوي چې د څه مودی لپاره بل ځای ته لاړ شي. د طالبانو په وا کمندوسره سید احمد د هغوی سره یو ځای کیږي او د جلال آباد په هوایی لګر کې ورته دنده سپارل کیږي او بیا وروسته د شینوارو منطقي ته لیږل کیږي. په همدې وخت کې هغه د یوې کوچې نجلۍ سره اړیکې پیدا کوي او دا رابطه تقریباً درې کاله دوام کوي. کله چې د سیمې خلک خبریږي، نو نجلۍ د هغه کور ته ورځي او ورځینی غواړي چې ورسره واده وکړي. خو سید احمد چې د مخکې نه هم دوه ښځې لري، هغې ته بد رد وایی او له کور څخه یې وباسي. کله چې د نجلۍ پلار ولسوالۍ ته عریضه وړاندې کوي، نه یواځې دا چې هیڅ ډول مرسته ورسره نکړي، بلکه نجلۍ او د هغې پلار د نامعلومې مودې لپاره بندیان کوي. سید احمد د خلکو او د لارو کیدو له ویرې پېښور ته تښتوي.

سایر ولایات

فتاح - کاپیسا

سلطه‌ی خون و رذالت
و جهالت از تگاب تابغلان

از راه تگاب به سمت بغلان می‌رفتم که در منطقه‌ی خط اول طالبان رسیدم. اینک چشم‌پدیده‌ایم در ساعتی که منتظر نوبت ماندم:

● یکی از طالب بچه‌ها هر چند دقیقه بعد می‌آمد و به مردم دستور می‌داد که این طرف یا آن طرف بنشینند. طالب دیگری می‌آمد و با خشونت می‌پرسید که چرا اینجا نشسته‌اید و با چوبی که در دست داشت ریش سفید، طفل یا زن را زیر ضرب و شتم می‌گرفت و تمام مسافران را منسوب به مسعود ساخته فحش می‌داد. این برخوردهای وحشیانه به مسافران از ۸:۳۰ صبح تا حوالی عصر ادامه پیدا کرد و زمانیکه نوبت ما رسید تا از زنجیر عبور کنیم بیگ‌های ما را ضبط کردند و اگر کسی اعتراض می‌نمود لت و کوب می‌شد. بیگ لباس‌های جمعیتی حدود ۴ الی ۵ صد نفر از طرف طالبان قید شده و مردم مورد خشونت و هرزگی طالب بچه‌های وحشی قرار می‌گرفتند. بعد از سعی فراوان موفق شدم تا بیگ را به شکلی بدست آورم. شب را در مسجدی سپری نمودیم صبح وقت پیاده تا خط دیگر جنگ رفتیم. در آنجا ما را تلاشی نموده و گفتند که انتقال پول اجازه نیست. نزد من حدود ۳۰ لک افغانی بود که بعد از تهدید بسیار مجبور شدم ۵۰ هزارش را به آنان داده و از جنگ شان رها گردم.

● در ولسوالی غورینده از هر قریه ۲۰ نفر حتماً باید به جبهه برود. مردم در ماندگی غورینده که به لقمه نانی محتاج‌اند، به زور از خانه‌های شان کشیده شده و به جبهات جنگ سوق داده می‌شوند. تاکنون حدود ۱۰۰ نفر جوان در جنگ کشته شده‌اند و این جریان کماکان ادامه دارد.

● به گفته‌ی مردم پلخمیری سال گذشته وقتی طالبان بعد از ۱۵ روز شکست خورده و از منطقه فرار کردند، اکثریت مردم از خوشی زیاد در خانه‌های شان حلوا پخته و خیرات کردند.

● پول جنبشی در پلخمیری رایج است. یک لک افغانی پول طالبی با یک لک و هفتاد هزار افغانی جنبشی تبادل می‌شود. طالبان یک لک افغانی را در مقابل دولک افغانی جبراً از صراف‌ها می‌گیرند.

● در پلخمیری طالبان موترهای شخصی مردم را از خانه‌های شان کشیده و می‌برند.

● طالبان در مساجد پلخمیری حاضری انداخته‌اند. یکی از روزها ملای طالبی حین وعظ در مسجدی گفت: «او مردم از خدا طوری بترسید که موش از پشک می‌ترسد» که مورد تمسخر بی‌حد مردم قرار گرفت.

● در راه مزار شریف در پوسته حزب وحدت، در گوشه‌ای جسد مردی افتاده بود و با گذشت زمان چنان پندیده و خراب گشته بود که انسان را به وحشت می‌انداخت. در این پوسته به زور از مسافران پول مطالبه می‌کردند و اگر کسی امتناع می‌ورزید به او می‌گفتند که اگر با آن مرده یکبار لب چوشی کردی از دادن پول خلاص هستی!

● طالبان حدود ۱۲۰ تن از مردم عادی هزاره را در کانتینر محبوس ساخته بودند که بعد از چند ساعت شش تن آنان جان داده و متباقی در حالت نیم‌جان بودند. وقتی طالب محافظ دروازه‌ی کانتینر را باز می‌کند محبوسان حمله‌ور شده و او را با سلاحش زیر لت و کوب می‌گیرند اما طالبان دیگر سر رسیده و او را از چنگ مردم نجات داده و مردم بی‌گناه را به زور تفنگ از آنجا انتقال می‌دهند.

● طالبان، قوای بشیر بغلانی معین حزب اسلامی را که در آغاز گرفتن پلخمیری نقش اساسی داشت، بعد از یک هفته به سمندگان انتقال داده و سلاح‌های ثقیله آن را گرفته و خود بشیرخان را که به حیث والی تعیین شده بود ولی عملاً هیچ صلاحیتی نداشت خانه‌نشین ساختند. بشیر جنایتکار حالا از خیانت به حزب خاینش سخت پشیمان است.

● طالبان به خاطر جمع‌آوری سلاح از هیچ جبر و وحشتی دریغ نمی‌کنند و مردم بی‌گناه را به جرم داشتن رابطه با کیانی‌ها زیر فشار و شکنجه قرار می‌دهند. مردم در کوچه‌ها و مساجد به بهانه ادای نماز مورد تعقیب و تحقیق قرار می‌گیرند. تعداد زیادی از مردم بخاطر همین نماز جبری از پلخمیری کوچ نموده و گفته‌اند که چنین اسلامی را نمی‌پذیرند. طالبان همه روزه بزور اسلحه نیم ساعت قبل از نماز تمام مردم را برای خواندن نماز به طرف مسجد روانه می‌سازند و مردم اکثراً بدون وضو در جماعت می‌ایستند.

ع.ن. - نیمروز

«شهرسازی» طالبی

مرکز ولایت نیمروز که در شهر باستانی زرنج قرار دارد از سالیان دراز بدینسو به عنوان یک شهر مهم بندری محل تجمع مردمان اکثر نقاط کشور و بخصوص مرکز منطقوی اقلیت بلوچ به حساب می‌آید. با حاکمیت طالبان و شوونیزم پشتون آنان و هم اشتیاق شخص والی نیمروز ملارسلول (بخاطر بدست آوردن پول و نزدیک شدن به خسرخیل هایش در قریه رزی) تصمیم بر آن شده است تا مرکز را به بیابان بی‌آب و علفی بنام غرغری انتقال بدهند.

زمین دشت وسیع غرغری توسط یکی دو انجنیر بررسی و خط‌اندازی شده است. قیمت فی نمره خانه ۱۰۰ لک افغانی و فی دکان ۵۰ لک افغانی تعیین شده است که تا به حال مراجعینی نداشته‌اند. این محل حدود صد کیلومتر در شرق شهر زرنج و در وسط راه

مدیر شفاخانه شود!! بعداً محکمه این حکم را مسترد و داکتران را برائت داد. حکمت‌اله به قندهار رفت و در آنجا چون پارتی او قوی بود خارنوال را به آنجا خواست و گفت که حکمت‌اله ۱۵۰ الک پول گمشده را به امارت تحویل می‌دهد تو باید برائت او را امضا بکنی. او که خواست قبول نکند برایش گفته شد: «... به‌خوری چی دا امضا نکری مونر. تا ددی د پاره راغوبیتی وی» و خارنوال آن را امضا کرد. حکمت‌اله دوباره مکتوب می‌گیرد و در آن نوشته می‌شود که الحاج داکتر ملاحکمت‌اله برائت حاصل کرد هیچکس حق ندارد مزاحم او شود.

بعد از زندانی شدن ملاحکمت‌اله، ملاسلام به عنوان سرطیب تعیین می‌شود او که همان روز در شفاخانه می‌آید فردا برایش از جمع شدن تریاک اطلاع می‌رسد و وی تصمیم می‌گیرد که فوراً به هلمند برود. لذا از پسته‌اش یک نفر به نام ملاقیوم را به حیث آمر شفاخانه تعیین می‌کند از قضا همان شب پدر قیوم شدیداً مریض می‌شود که باید به قندهار برده شود. لذا او از پسته خود یک نفر دیگر را آورده و پرسونل شفاخانه را خواسته و به آنان می‌گوید که چون قندهار رفتنی است، آن فرد آمر شان است و هر چه می‌گوید همانطور کنند. پرسونل شفاخانه که به این مسخره‌بازی‌ها خو گرفته اند بدون خنده‌ای قبول می‌کنند.

طالبان و نرخ پارچه

اموالی که به شکل قاچاق از طریق ولایت نیمروز به ایران می‌رود و یا بعکس، بوسیله گمرک طالبان محصول می‌شود. طالبان هر طوریکه دل شان بخواهد با زور و تهدید محصول می‌کنند. به تاریخ ۲۴ ثور امسال اکبر یکی از عمده‌فروشان تکه، یک مقدار تکه را به قیمت فی متر ۱۱۰۰۰ تومان فاکتور می‌دهد. گمرک وقتی این نرخ و فاکتور را می‌بیند فوراً اکبر را احضار کرده و از او می‌پرسند چرا قیمت را کم نوشته است. او توضیح می‌دهد که نرخ روز در بازار ۱۱۰۰۰ تومان است و کار خلاقی نکرده‌ام. طالبان او را به زندان فرستاده و فی متر ۱۳۰۰۰ محصول می‌گیرند. اکبر که دارای زن و دو طفل می‌باشد بعد از چند روز در اثر مراجعه پیاپی مردم قریه دارآباد آزاد می‌شود.

زندان مخوف نیمروز

طالبان با مسلط شدن بار دوم بر نیمروز اولین بنایی را که آغاز کردند و بغوریت بسر رساندند زندان نیمروز است که در پهلوی میدان هوایی در شمال شهر ساخته شده است. این زندان که در آن کوچترین معیار انسانی بکار گرفته نشده است در محوطه‌ای با دیوارهای بسیار بلند قرار دارد. اتاق‌های آن کوچک و فاقد کلبکین و کوچترین منفذی می‌باشد. دروازه‌های آهنی سلول‌ها که بر سر آن چند سوراخ وجود دارد، در یک دهلیز یک‌و نیم متره باز می‌شود. چندین نفر زندانی در

زرنج - دلارام قرار دارد و محل استقرار پشتون‌ها به حساب می‌آید. والی تصمیم دارد یک شهر پشتون‌نشین از پشتون‌های خاشرود، بکوابی‌های فراه، هلمندی‌ها و قندهاری‌ها را در این منطقه بوجود آورده، نقش بلوچ‌ها را در امور ولایت تقلیل داده و هم با احداث آن پول‌های سرشاری به جیب زفند.

مردم نیمروز که تصمیم ندارند در آن بیابان کم‌زرع مهاجرت کنند، میلی به خرید زمین برای خانه و دکان نشان نمی‌دهند. والی به روز جمعه ۲۲ جوزای ۷۸ در مسجد جامع اعلام داشت که هر نیمروزی که درین شهر خانه و دکان دارد باید یک خانه و یک دکان به غرغری هم بگیرند در غیر آن دکانش بسته و خانه‌اش بند می‌گردد. بعد از آن روز بازار زرنج که یکی از شهرهای مهم تیل‌رسانی به سراسر کشور است، تعطیل و فردای آن ۲۴ جوزا طالبان تمام دکان‌های تیل‌فروشی را با تانک زیر و رو کردند. اینان در حالی تیل‌فروشان را به زور به غرغری‌روان می‌کنند که به جز از یک تعمیر نیم کاره چیزی در آن وجود ندارد. به آردفروشان هم اعلام شده است که باید به غرغری بروند.

در شهر نیمروز مردم فکاهی‌ای ساخته اند که حقیقتی را در خود نهفته دارد: «زن تازه والی صاحب که سومین زن او است و از ده رزی (جاییکه اکنون ولایت در جوار آن نقل مکان می‌یابد) می‌باشد از والی صاحب خواسته بود که او را شهر ببرد. والی صاحب در جواب گفته نه جانم حیف نیست که تو به شهر بروی؟ شهر را نزد تو می‌آورم!»

این کوچ دادن اجباری اهل کسبه از شهر زرنج عده‌ی بسیاری از فامیل‌ها را ورشکست کرده و فراری ایران می‌سازد. در حالیکه دولت ایران هم در زابل و زاهدان تصمیم دارد افغان‌ها را اخراج کند که خود مشکلی است بر مشکلات نیمروزی‌ها و صدها خانواده‌ای که از کابل جنگزده جهت بدست آوردن لقمه نانی به این شهر روی آورده اند.

خرخری در شفاخانه

در ماه ثور امسال در اثر رقابت و جناح‌بندی‌هایی که بین گروه طالبان وجود دارد، در شهر زرنج بین آنان جنجالی ایجاد شد. قبل از ملا رسول، ملاشیرملنگ والی نیمروز بود او شخصی بنام حکمت‌اله را که قبلاً در قندهار در شفاخانه چینی‌ها پیاده بود به حیث سرطیب شفاخانه نیمروز تعیین کرد. این فرد سال بعد حج رفت و در پای مکتوب‌ها می‌نویسد: «الحاج دکتور ملا حکمت‌اله حکمت!» ملا رسول، به محض سر کار شدنش حکمت‌اله را به جرم اینکه از بیت‌المال پول زده، دستگیر و روانه زندان ساخت. همراه با او دو تن از پرسونل شفاخانه را هم به اتهام اختلاس جزء دوسیه ساخت. بعد از چند روز حکمت‌اله در قندهار احضار شد. خارنوالی در مورد داکتر دندان و داکتر جراح حکم صادر کرد که باید برای شان در شفاخانه تغییر شغل داده شود. یعنی داکتر دندان مثلاً داکتر قلب و جراح مثلاً

ریش سفیدان قرآن را به بغل گرفته نزد طالبان می روند که به روی این قرآن دست از قتل عام مردم بی گناه بردارید. طالبان در پاسخ، مولوی نصراله را با قرآن و با عده ای از ریش سفیدان به رگبار بسته و خود به جنایت خویش ادامه می دهند.

ع.ح. - قندهار

جلب و احضار بزور تفنگ

گروپی از طالبان در حوت ۱۳۷۷ غرض جلب و احضار رهسپار قریه چکاب شده و ضمن لت و کوب اهالی قریه، جوانان ریش دار و جوانان نوبالغ و حتی نوجوانانی را که پشت رمه گوسفندان خود بودند به زور تفنگ گرفته به موترها انداختند.

یک تن از زنان مالدار که یگانه مرد نان آور فامیلش را گرفته بودند، خود را بالای طالب انداخته و مانع بردن شوهرش می شود. طالبان با قنداق تفنگ به کمرش زدند که زن مذکور در همان شب طفل پنج ماهه اش را سقط کرد و دچار خونریزی شدید شد. در آن جاکه نه داکتر بود و نه دوا زن مذکور در وضعیت بسیار وخیم قرار می گیرد.

ب.عمر - زابل

جنایت و وقاحت به سبک طالبی

در ولسوالی جلدک ولایت زابل در اواخر ۱۳۷۷ تعدادی از مردم منطقه به علت تعفن متوجه می شوند که در یک گودال مرده های زیادی سر هم افتاده و به اصطلاح از کشته پشته تشکیل شده است. بعد از تحقیقات معلوم می شود که گروهی از طالبان به سرکردگی ولسوال منطقه که موظف بودند تا در مسیر راه کابل - قندهار موترها را تلاشی نمایند به جنایت و رهنی دست زده اند. آنان - معلوم نیست برای چه مدتی - موترها را متوقف می نمودند و بعد از تشخیص سرنشینان ظاهراً پولدار، آنان را از موتر پایین می نمودند و بعد از غصب دارایی و پول شان آنان را به گودالی انداخته و بخاطر سرپوش نهادن به جنایت شان راننده را نیز گم و نیست کرده و موترش را به پاکستان انتقال می دادند. بعد از افشای این جنایت، ولسوال جلدک تبدیل می شود و طالبان قتل ها را منسوب به دسته های رهن حرفه ای میکنند و حتی ریاکاری و حرامزادگی را تا آنجا پیش می برند که اظهار می دارند این مرده ها همه طالب اند که توسط گروه های شروفساد به این وضع فجیع کشته شده اند! ■

یک اتاق بشکل هولناکی انداخته شده و بجز از وقت نماز اجازه بیرون رفتن ندارند.

زندانی شدن افراد در آن جاکدام معیاری ندارد. از هر پسته هر ملایی می تواند هر کسی را دلش خواست زندانی بسازد. و بعد تا همان ملا راضی نشود فرد مذکور در زندان می ماند. اکثر زندانیان بی سرنوشت و بدون داشتن دوسیه و مکتوبی مدتهاست که در دخمه بسر می برند. لت و کوب و وحشتناک با چوب و کیل هم در حضور زندانیان صورت می گیرد. انجنیر صمد که در زمان امارت اسماعیل خان انجنیر شاروالی نیمروز بود و با طالبان هم همکاری داشت تا اینکه براساس شایعه دروغی دایر بر اینکه اسلحه حزب وحدت نزدش هست دستگیر و ۶۰۰ چوب به بدنش حواله شد. او که چند روز کاملاً بی حرکت مانده تا چند ماه از ناحیه کمر و پاها غیر فعال بود. در همان حالیکه او را زیر چوب انداخته بودند خانه اش را بوسیله تانک زیر و رو کردند حتی برای فامیلش وقت داده نشد که تمام اسباب خود را از خانه بیرون بکشند. انجنیر صمد بی سرنوشت و بدون تحقیق حارنوالی و یا محکمه در زندان به سر می برد و اکثر آکوته قفل می باشد. دهها نمونه دیگر این نوع زندانیان در محبس وجود دارد.

ر.ش. - شیرغان

به ماتم نشانندن مجلس عروسی

به تاریخ ۳۱ ثور درگذر عرب خانه شهر شیرغان در محفل عروسی پسر یزدان قل، طالبان هجوم آورده و تیبی را که در جمع مردم آواز موسیقی از آن بلند بود پیش پای داماد شکستانده و او را لت و کوب می کنند. پدر هفتاد ساله داماد به دفاع از پسرش با طالبان دست و یخن می شود. طالبان چنان مرد هفتاد ساله را شلاق کاری می کنند که مدت سه روز به شفاخانه بستر بود و حالا معلوم نیست که در اثر ضربات این «فرشته ها» در شفاخانه جان خواهد داد و یا مثل هزاران دیگر در بستر بیماری در منزل.

ر.ش. - فاریاب

جواب طالبان به قرآن

ولسوالی دره صوف در جریان جنگ در اواخر ماه ثور دو باره به دست طالبان افتاد. طالبان مانند ولسوالی شیرین تگاب میمنه و شهر بامیان به قتل عام، غارت اموال و به آتش کشیدن خانه و هستی مردم مظلوم دره صوف پرداختند. باگذشت سه روز ازین جنایت های مولوی نصراله یک تن از روحانیون با نفوذ و سابقه دار آنجا با عده ای از

جگړه مار طالبان او جهادیان زموږ د خلکو د غضبناک او کرکجن پاڅون د اور په لمبو کی سوخیدونکی دی

«د افغانستان د ښځو انقلابي جمعیت» تل ویلی چی د ډول ډول بنسټپالو تر مینځ ویجاړوونکی جگړی، د هغوی د بشپړه وا کمنیدو لپاره دی. په شمالی کی د طالبانو او مسعود وروستنیو جگړو چی په کی نه یواځی د دواړو اړخونو په تیره د طالبانو پیر کسان ووژل شول، بلکه زموږ په زرگونو بی گناه خلک او په ځانگړی توگه ښځی قربانی او په زور د خپل ټاټوبی څخه بی ځایه شول، یو ځلی بیا د هغوی ژور انسانی ضد او جگړه مار بنسټ نړیوالو ته وښود.

د افغانستان ولس به هیڅکله د جهادیانو او طالبانو ویجاړوونکی جگړی او په تیره وروستنی د خیانت نه پک جنگونه هیر نکړی. خو د افسوس ځای دادی په داسی حال کی چی په شمالی کی تقریباً د ۱۵ زره څخه زیات سړی، ماشومان او ښځی په وحشیانه او جبری توگه د خپلو کورونو څخه د پاکستانی او افغانی طالبانو په واسطه وویستل شول، کورونو او پاڅه فصلونو او باغونو ته یی اور و اچول شو، نارینه یی له ماشومانو او ښځو څخه جلا کړل، ښځی او ماشومان یی په زور د جلال آباد د سرشاهی کمپ په نامه یو دوزخ ته ولیرل، یو شمیر یی د جنگی بندیانو په توگه د شوروی په سفارت کی بندی کړل، د سپرو یو شمیر یی یا قندهار ته ویوړل او یایی ووژل او یو شمیر نور یی د پلچرخي په بندیځانی کی بندیان کړل، تر اوسه هم داسی پیری کورنی شته چی د خپلو سپو د مرگ او ژوند احوال نلری، پیری ښځی د طالبانو له خوا و تښتول شوی او بیا وربندی تیری وشو او ... نه یواځی زموږ وطنی بی احساسه «منورینو» او «ادیبانو» بلکه نړیوالو او په تیره بیا د مطبوعاتو سترگی وړندی، غوړونه کاڼه او ژبی گونگی پاتی شوی.

زموږ بدمرغه او در په دره خلکو په خاصه توگه د شمالی اوسیدونکو د پورتنی یاد شوو بی ناموسیو او جنايتونو د عاملینو په مقابل کی خپله کرکه او غضب وښوده. هغوی په دی باور دی چی ددی جاهله ډلو تر مینځ یووالی او وحدت او په نتیجه کی د هغوی گډه توره وا کمنی په افغانستان کی لویه او نه باورکونکی ناوړینه ده او هغه کسان، سازمانونه او مراجع چی د ښځو او بشر د حقوقو دښمنانو څخه په یو ډول نه یو ډول پلوی کوی، د افغانستان دښمنان دی.

زموږ او زموږ د دموکراسی غوښتونکو زیاتره خلکو له نظره طالبان او د هغوی جهادی وروڼه کوم بنسټیز توپیر نلری ځکه چی دواړه خواوی پردیو پوری تړلی دی او دښځو، آزادی، دموکراسی، علم او بشر د حقوقو سره دښمنی لری. دوی نور نشی کولای د مذهب، قوم، ژبی او سیمي په نامه زموږ خلک وغولوی. دا ټولی تباہ کاری او خاینی ډلی باید په یاد ولری چی په افغانستان کی میشته ټول ملیتونه او قومونه ددی ټولو بدمرغیو او نا کر دیو غچ اخیستونکی دی.

که څه هم تر اوسه ملگرو ملتونو په افغانستان کی کوم فعال او مثبت نقش ندی لوبولی، خو که بیا هم واقعاً غواړی د روانی کشالی د حل لاره پیدا کړی، د هرڅه نه مخکی او په لومړی درجه کی باید د جگړی دواړه خواوی او نوری بنسټپالی ډلی خلع سلاح کړی، د لوی جگړی لپاره زمینه برابره کړی او بالاخره د یو داسی حکومت د رامینځ ته کیدو په خاطر کار وکړی چی د دموکراسی د ارزښتونو پر بنسټ ولاړ وی.

«د افغانستان د ښځو انقلابي جمعیت» د هیواد او نړی د ټولو بنسټپالو ضد او دموکراسی غوښتونکو او د بشر د حقوقو پلوه کسانو او خوا کونو څخه غواړی چی په افغانستان کی اوسنی زړه دوونکی حالت ته د پای ورکولو په خاطر طالبی او جهادی بنسټپالو ته اجازه ورتکړی چی ددی نه لازیات زموږ د خلکو او په تیره بیا د ښځو د برخه لیک سره لوبی وکړی.

موږ پوره باور لرو چی د انسان وژونکو لاس پوڅو او د آزادی، دموکراسی او ښځو د حقوقو دښمنانو وا کمنی د اوږدی مودی لپاره دوام نشی موندلی.

د افغانستان د ښځو انقلابي جمعیت

د ۱۹۹۹ کال د اگست ۱۳





فقط مردم تباه شده و ستمکش ما محکوم به چنین «زنده» ماندنی اند
و فرزند هیچ سرجنایتکار جهادی و طالبی مزه‌ی آن را نخواهد چشید.
و نیز و اصف باختری و سایر مولودات وجدان باختی اتحادیه
نویسندگان پوشالی شاید به قعر خیانت «غور در رازهای ابدیت» و
مرض نوشتن شعر و داستان خنثای عاری از محتوای ضد پوشالی و
ضد جلادان باندهای اسلامی و مالکان خارجی شان نمی‌غلطیدند اگر،
اگر فرزندی و برادر خود آنان به این روز می‌افتاد!